

# قرآن مبین

## جلد سوم

یاسر محدث مجتہدی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سوره‌های: زلزال، قیامت، همزه، مرسلات، ق، بلد، قلم، طارق، قمر، ص.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## سوره زلزال

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا « ١ » وَ أُخْرِجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا « ٢ » وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا « ٣ » يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا « ٤ » يَا أَيُّهَا رَبُّكَ  
أَوْحَىٰ لَهَا « ٥ » يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ « ٦ » فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ « ٧ » وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا  
يَرَهُ « ٨ »

روایتی در فضیلت سوره:

الرَّسُولُ (صلى الله عليه وآله) - مَنْ قَرَأَهَا فَكَأَنَّمَا قَرَأَ الْبَقْرَةَ وَ أُعْطِيَ مِنَ الْأَجْرِ كَمَنْ قَرَأَ رُبْعَ الْقُرْآنِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۸ ، ص ۳۱۴

سورهی زلزال در ترتیب نزول مشهور سورهی نود و سوم، و مدنی است. اما با توجه به مضمون سوره که دربارهی قیامت است، به نظر می‌رسد مکی باشد. ترتیب نزول اجماعی نیست، و بحث‌های زیادی در آن مطرح است. رسیدن به ترتیب نزولی که نزدیک به واقع باشد، نیازمند دانش و احاطه‌ای وسیع در علوم قرآنی است، که از علم بنده خارج است. با توجه به مضمون سورهی زلزال، و ارتباطش با سور قبلی و بعدی، آن را در این محل شرح کردیم. در نهایت علم نزد خداوند است.

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا « ۱ »

هنگامی که زمین با لرزاندنی خاص بلرزد.

زلزال که به شکل مصدر و مؤکداً آمده است، نشان‌دهندهی امری متفاوت با آنچه ما زلزله می‌دانیم است. این تفاوت از دو حیث است: تعظیم، در بزرگی و شدت ترس و هول؛ و پایان زمین که نمادی بر پایان دنیا است. جهت دوم در سورهی واقعه شرح گردید. تبدیل عالم ماده به حقیقت، در درک انسان رخ می‌دهد. این درک با ذهن نیست. قیامت علاوه بر جنبه‌ی عمومی، جنبه انفسی هم دارد. دقت در آیات پیرامون حوادث قیامت، گنجینه‌ی عظیمی از معارف به دست خواهد داد.

روایت زیبایی ذیل این کریمه نقل شده است:

أَصَابَ النَّاسَ زُلْزَلَةٌ عَلَى عَهْدِ أَبِي بَكْرٍ فَفَزِعَ إِلَى عَلِيٍّ (عليه السلام) أَصْحَابُهُ فَقَعَدَ عَلِيٌّ (عليه السلام) عَلَى تَلْعَةٍ وَقَالَ كَأَنَّكُمْ قَدْ هَالَكُمْ وَحَرَكَ شَفْتَيْهِ وَضَرَبَ الْأَرْضَ بِيَدِهِ ثُمَّ قَالَ مَا لَكُمْ اسْكُنِي فَسَكَتَتْ ثُمَّ قَالَ أَنَا الرَّجُلُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ الْآيَاتِ فَأَنَا الْإِنْسَانُ الَّذِي أَقُولُ لَهَا مَا لَكُمْ يَوْمَئِذٍ تَحَدَّثُ أَخْبَارَهَا إِيَّايَ تَحَدَّثُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۸، ص ۳۱۶

(ترجمه از بنده نمی‌باشد) در زمان ابوبکر زلزله‌ای شد، اصحاب پناه به علی (علیه السلام) بردند، علی (علیه السلام) روی تپه‌ای نشست و با دست بر زمین زده لب‌های خود را حرکت داد و فرمود: «تو را چه شد آرام بگیر؟» زلزله آرام شد سپس فرمود: «من همان مردی هستم که خداوند در قرآن می‌فرماید: إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا مِنْ أَنْسَانِي هَسْتَمُ كَه بَه اَو مِي گُويم تُو رَا چَه شُدِه! يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا وَ بَه مِنْ اَخْبَارِ خُود رَا مِي گُويد».

وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا « ۲ »

و زمین بارهای سنگین (ارزشمند) خود را برون افکند.

ثقل:

مقایس: اصل واحد یتفرّع منه الكلمات متقاربة هو ضدّ الحفّة.

التحقيق: (در آیه) مّا هو ثقيل وزناً أو قيمة و معنى. و اذا اريد من الارض عالم المادّة و زلزالها: فيكون المراد من الاثقال النفوس الروحانيّة مّا تكوّنت في عالم المادّة.

گفته‌اند مراد از برون ریختن اثقال، مردگانی است که در زمین دفن و آرام گرفته‌اند. هم‌چنین گفته‌اند: به طور مطلق هر چیز گران‌بها و ارزشمندی است که درون زمین جای گرفته است.

با توجه به آیه‌ی اول، می‌تواند معنایی عمیق‌تر نیز از آیه استنباط کرد. آشکار شدن حقیقت زمین، به عنوان اصلی‌ترین نماد عالم مادّه، می‌تواند مراد آیه باشد.

وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا « ۳ »

و انسان بگوید: چه بر سر زمین آمده است؟ (که چنین حال غریب و عجیبی دارد)

این اتفاق آنقدر بزرگ و عجیب است، که انسان در حیرت و هول می‌افتد، و نمی‌تواند آن را باور کند. حال زمین برای انسان با توجه به پیشینه‌ی ذهنی که درباره‌ی زمین داشته است، بسیار غریب و غیر قابل باور خواهد بود. در یک تصویر سازی تمثیلی زمین را مخاطب قرار می‌دهد؛ و از آن درباره‌ی حالش پرسش می‌کند.

يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا « ۴ » بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا « ۵ »

(زمین) در آن روز زمین مکنوناتش را بازگو می‌کند. به این دلیل که خداوند به او وحی کرده است (که چنین کند).

از آیات عجیب قرآن است، تصویری که این آیات می‌سازد، به نطق آمدن زمین است. یا این‌که باید قائل شویم استعاری است، و نطق نیست. ظاهر چنین است که زمین اتفاقاتی که روی آن در تمامی دوران‌ها افتاده است را بازگو می‌کند. این به آن جهت است که خداوند متعال به او این اجازه را داده است.

مرحوم علامه دو آیه را در المیزان نقل می‌کنند، که از صعوبت این کریمه کاسته می‌شود:

سوره اسراء، آیه ۴۴: تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا.

سوره فصلت، آیه ۲۱: وَقَالُوا لَجُودِهِمْ لَمْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.

دو روایت که در ذیل این آیه نقل شده است را نیز بیان می‌کنیم، که به فهم آیات کمک کند:

الرَّسُولَ (صلى الله عليه و آله) - تَحَفَّظُوا مِنَ الْأَرْضِ فَإِنَّهَا أُمَّكُمْ وَ لَيْسَ فِيهَا أَحَدٌ يَعْمَلُ خَيْرًا أَوْ شَرًّا إِلَّا وَ هِيَ مُخْبِرَةٌ بِهِ.

بحار الأنوار، ج ۷، ص ۹۷

(ترجمه از بنده نمی‌باشد) پیامبر (صلى الله عليه و آله) - زمین را محترم شمارید که مانند مادران است و هرکس کار

خوب یا بدی روی آن انجام دهد از آن خبر دهد.

جَاءَ فِي الْحَدِيثِ أَنَّ النَّبِيَّ (صلى الله عليه و آله) قَالَ: أَدْرُونَ مَا أَخْبَارُهَا قَالُوا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ أَخْبَارُهَا أَنْ تَشْهَدَ عَلَى كُلِّ عَبْدٍ وَ أَمَةٍ بِمَا عَمِلَ عَلَى ظَهْرِهَا تَقُولُ عَمِلَ كَذَا وَ كَذَا يَوْمَ كَذَا وَ كَذَا فَهَذَا أَخْبَارُهَا.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۸، ص ۳۲۰

(ترجمه از بنده نمی باشد) در حدیث آمده است: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «آیا می دانید خبرهای زمین چیست؟» اصحاب عرض کردند: «خدا و پیغمبرش آگاه ترند». فرمود: «خبرهای زمین این است که بر هر مرد و زن به کرداری که بر روی زمین داده اند گواهی می دهد و می گوید: فلان شخص در فلان روز فلان کار را انجام داد، این است خبرهای زمین».

معانی فوق صحیح است، اما در ترتب معنا می توان متناسب با آیات گذشته معنایی عمیق تر نیز بیان کرد. تغییر عالم ماده برای انسانی که انس با همین عالم گرفته است، بسیار صعب و دشوار است. عرض شد که زمین بارزترین وجهی عالم ماده است. زندگی و مرگ انسان در همین زمین اتفاق می افتد. زمین که حالش تغییر کرد، انسان با او خطاب می کند، که تو را چه شد؟ چرا تمام تصورات من از تو بر هم خورد؟! در این هنگام زمین نیز از حقیقت خود پاسخ می دهد. از حقیقت عالم ماده با انسان سخن می گوید. روشن است که این معنای عرض شده تمثیلی است، و در وجود انسان رخ می دهد. چرا که عالم ماده ذیل وجودی انسان است.



يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ ﴿٦﴾

در آن روز مردم به صورت پراکنده خارج می‌شوند، تا اعمالشان را مشاهده کنند.

صدر:

مقایس: أصلان، أحدهما يدلّ على خلاف الورد، و الآخر صدر الانسان و غيره.

التحقيق (در آیه): يبرز الناس من محيط ابهام و ظلمة و محدودیة خاصیة الى محيط خارج و يصيرون الى عالم نور و مشاهدة.

شت:

مقایس: يدلّ على تفرّق و تزیل.

یصدر الناس را اکثراً خروج از قبر معنا کرده‌اند، در حالی که تصریحی در کریمه بر این مطلب وجود ندارد. اشتاتاً به معنای پراکندگی و تفرّق است، بنابراین خود مؤیدی است که مراد قبور نمی‌باشد. مراد خروج از موقفی است که در آن قرار داشتند و انتظار می‌کشیدند.

گفته شد: لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ اعمالشان را مشاهده کنند. گفته نشد نتیجه‌ی اعمال را ببینند. بین این دو فرق بسیاری است. نتیجه‌ی اعمال همان بهشت و جهنّم است. امّا مشاهده‌ی خود عمل مطلبی دیگر است، از آن به تجسّم اعمال تعبیر می‌شود. در تجسّم اعمال باید دقتی مضاعف داشت. منظور این نیست نامه‌ای به دستشان می‌دهند، که اعمال در آن نوشته شده است؛ یا در پرده‌ای اعمالشان به تصویر کشیده می‌شود. این‌ها که مجاز و عاری از حقیقت است. بلکه مراد این است که انسان در باطن خود همه‌ی آنچه کشته است، و در واقع و حقیقت خود شده است را بالعیان می‌بیند. این مهمّ با حرکت جوهری قابل درک است. دقت بفرمایید.

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ «۷» وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ «۸»

پس هر کس به قدر ذره‌ای خوبی کرده باشد، آن را می‌بیند. و هر کس به اندازه‌ی ذره‌ای بدی کرده باشد (نیز)، آن را می‌بیند.

مثقال وسیله‌ی سنجش است، هم‌چنین واحدی برای وزن نیز می‌باشد.

ذره ریشه‌اش ذرّ است. در مقایسه آمده است: يدلّ علی لطافة و انتشار. از جهت انتشار، سبکی، و کوچکی به ذرات معلق که در نور خورشید دیده می‌شوند نیز گفته می‌شود. معنایی عامّ برای ذره (مراد ریشه نیست) کوچک‌ترین جزئی است که قابل روئیت باشد.

این دو آیه شرحی بر آیه‌ی قبل است. روئیت اعمال را در دو ساحت خیر و شرّ تفصیل می‌دهد. ذره ریزترین جزئی است که می‌توان آن را مشاهده کرد. مثال بسیار خوب آن ذرات معلق در هوا است، که فقط در نور خورشید قابل روئیت است. کوچک‌ترین عمل انسان در هستی از میان نمی‌رود. انسان در طول سیر و حرکتش، اکتساباتی دارد، که در وجودش می‌نشیند، در واقع جزئی از او می‌شود، و دیگر جدای از او نیست. اگر اهل بصیرت باطنی باشد اکنون نیز همه را مشاهده می‌کند؛ و اگر اهلش نباشد، در قیامت که عرصه‌ی آشکار شدن حقیقت است، به عیان مشاهده خواهد کرد.

مفسّرین بزرگوار تلاش‌های بسیاری برای جمع این آیات، با اعمال کفّار و حبط اعمال کرده‌اند. گفته شده‌است اگر هر کار خیری را می‌بینند، پس تکلیف حبط اعمال چه می‌شود؟ و سؤالاتی این چنین. با بیانی که در شرح کریمه عرض شد، پاسخ این سؤالات روشن است.

روایت زیبایی ذیل کریمه نقل شده است:

أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ (صلى الله عليه و آله) لِيُعَلِّمَهُ الْقُرْآنَ فَانْتَهَى إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ، فَقَالَ يَكْفِينِي هَذَا وَ انْصَرَفَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) انْصَرَفَ الرَّجُلُ وَ هُوَ فَاقِيهِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۸، ص ۳۲۰

(ترجمه از بنده نمی‌باشد) روایت کرده‌اند که مردی نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد تا از او قرآن فرا گیرد، چون به این گفته‌ی خدای متعال رسید: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ؛ گفت: «همین مقدار مرا بس است»؛ و در پی کار خود رفت. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «این مرد در حالی بازگشت که فقیه (آگاه از دین) شد».



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### سوره قیامت

روایاتی در فضیلت سوره

الباقر (علیه السلام) - مَنْ أَدْمَنَ قِرَاءَةَ لَا أَقْسِمُ وَكَانَ يَعْمَلُ بِهَا بَعَثَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) مِنْ قَبْرِهِ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ وَ يَبْشُرُهُ وَ يَضْحَكُ فِي وَجْهِهِ حَتَّى يَجُوزَ عَلَى الصِّرَاطِ وَ الْمِيزَانِ.  
تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۷، ص ۲۰۲

(ترجمه‌ها از بنده نمی‌باشد) امام باقر (علیه السلام) - هرکس به خواندن سوره‌ی لا اقسیم عادت کند و به آن عمل کند، خداوند عزوجل وی را همراه رسول خدا (صلى الله عليه و آله) به بهترین حالت از قبر مبعوث می‌کند، و به وی بشارت می‌دهد و خنده بر چهره او می‌آورد تا اینکه از صراط و میزان گذر کند.

الرَّسُولِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) - مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْقِيَامَةِ شَهِدْتُ أَنَا وَجِبْرَائِيلُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنَّهُ كَانَ مُؤْمِنًا بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ وَجَاءَ وَجْهَهُ مُسْفِرًا عَلَيَّ وَجُوهَ الْخَلَائِقِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.  
تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۷، ص ۲۰۲

پیامبر (صلی الله علیه و آله) - هرکس این سوره را بخواند، من و جبرئیل در روز قیامت گواهی خواهیم داد که به روز قیامت ایمان داشته است. درحالی که چهره‌ی وی درخشان‌تر از چهره‌ی سایر آفریدگان است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ « ١ » وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ « ٢ »

لوم:

مقایس: کلمتان، تدلّ احدهما على العتب و العذل، و الاخرى على الابطاء.

التحقيق: هو انتقاد عن حالة أو عمل واقع مشافهة.

و أمّا التلومّ: فهو تفعل بمعنى أخذ اللوم و مطاوعته، و هذا معنى التمكنّ.

(در آیه) اقسام الله تعالى بيوم القيامة و بالنفس اللوامة بصورة النفس تعظيماً و تجليلاً لهما: فإنّ القيامة هي نتيجة الحياة و يوم فيه تتجلى آثار الحياة و يوم فيه تتجلى آثار جميع الاعمال و الحركات فى طول العيش، و إذا قاربت الحياة بمراقبة النفس و انتقادها و لومها دائماً ما يتراى من التقصير فى العمل، فيكون الانسان سعيداً، و يتحصّل كمال الخير و السعادة.

در ((لا)) دو آیهی اول سورهی قیامت اقوالی مطرح است؛ که به نظر نمی‌رسد نیازی به بیان آنها باشد. مراد از این

((لا)) تأکید بر قسم است، و نفی قسم نمی‌باشد.

طلیعهی سوره، و قسم مؤکدی که در ابتدای سوره بیان شده است، روشن می‌نماید که فحوای کلی سوره دربارهی قیامت کبری و حوادث آن است.

یوم قیامت گفته شد، با این که روز و شب بساطش برچیده می‌شود. اکثر اسامی که برای قیامت در قرآن آمده است قرین با یوم است، مانند: یوم الفصل، یوم الموعود، یوم الحساب، یوم التغابن، یوم الدین، یوم الحقّ و...؛ علّت این است که چون روز در قیامت حقیقت آشکار می‌گردد، اگر برای عده‌ای در دنیا حقیقت پوشیده است، در قیامت برای همگان روشن خواهد شد.

مراد از نفس لوّامه، عقل یا جان است که در دنیا انسان را ملامت می‌کند. در واقع خود انسان است که در مواجهه با بدی‌ها یا نداشتن خوبی‌ها خودش را ملامت می‌کند. در عرف آن را عذاب وجدان می‌دانند. اما معنای آن اوسع از معنای

نزد عرف است. گویا انسان درون خویش قیامتی دارد؛ و در هر مواجهه‌ای با خود سخن می‌گوید، و خود را بازخواست می‌کند. این از عجائب باطنی انسان است. گویا موجود دیگری درون انسان است و دائماً با او حرف می‌زند، و راه را نشانش می‌دهد. تعبیر جامعی که در این خصوص در قرآن آمده است، آیات ۷ و ۸ سوره‌ی شمس است: وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا. این نفس از عظیم‌ترین مخلوقات الهی است، آن قدر با عظمت است که در هر دو آیه‌ی مورد بحث (سوره‌ی شمس و قیامت) مورد قسم واقع می‌شود. از عجائب آن که فهمش دشوار است و تحلیلش کار هر کس نیست همین سخن گفتن دائمی با انسان است.

اگر انسان به باطنش توجه نکرد، نفس اماره می‌گردد، چنان‌که در آیه‌ی ۵۳ سوره‌ی یوسف آمد: وَ مَا أْبْرَأُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ. و اگر به باطنش توجه نمود، و مطابقش عمل کرد، نفس مطمئنه می‌گردد، همان‌طور که در سوره‌ی فجر آمد: يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنِّةُ ﴿٢٧﴾ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ﴿٢٨﴾ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ﴿٢٩﴾ وَ ادْخُلِي جَنَّتِي ﴿٣٠﴾ (در سوره‌ی فجر شرح این آیات بیان گردید).

دقت در آیاتی که بیان گردید مطالب بسیاری را برای انسان به ارمغان خواهد آورد، که یافتنی است. برای تعمیق بیشتر مطلبی عرض کنیم. انسان اگر اندکی با خود خلوت کند، و از برون خود فاصله بگیرد، هیاهویی را درون خود می‌یابد. عرفا از آن به خطورات تعبیر می‌کنند. این و راجی‌ها بی‌پایان است. گویا لحظه‌ای قطع نمی‌شود. وقتی مشغول کاری هستیم، به جهت این‌که تمرکز نسبی بر آن کار داریم، این صداها کمتر شنیده می‌شود. اما اگر بنشینیم و به روش هر کدام از ادیان و غیر ادیان مراقبه کنیم، آن قدر سر و صدا درونمان می‌شنویم که متحیر می‌مانیم. این و راجی‌ها عموماً درباره‌ی خاطرات گذشته و برنامه‌ریزی‌های آینده است. این نوشتار، تفسیر است، و قرار نیست جزوه‌ای در مراقبه باشد. این مطالب در محل خود به شکل مبسوط مورد بحث قرار گرفته است. این چند سطر را به عنوان مقدمه عرض کردیم، تا درباره‌ی آیه‌ی وَ لَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ تأمل بیشتری کنیم. خداوند به نفس و راج قسم نمی‌خورد. چرا که این و راجی‌ها ساخته‌ی ذهن است. در حالی که در سوره‌ی شمس آمد فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا، خداوند است که ملهم فجور و تقوی به



نفس است. اگر انسان با هر روشی اندکی خطوراتش را کنترل کرد، و ذهنش آرام گرفت، نجوایی را درون خود می‌یابد. این نجواها نفس لوآمه است. این‌ها زلال و شفاف است. اگر آرام گرفت، و شنوای الهامات دائمی الهی گردید، در همه‌ی آنات زندگی می‌داند که چه باید بکند و چه نکند. با خدایش انس می‌گیرد، چرا که دائماً شنوای او است. البته بر هر اهل مراقبه‌ای روشن است که در دنیای امروز این آرامش ذهنی قریب به محال است. مرد می‌خواهد که از عهده‌اش برآید. دقت کنیم که خداوند ملهم دائمی است، اما این صداها در میان صداهای ذهن، و القانات شیطان گم می‌شود. باید خلوت کرد، تا تشخیص داده شود. وقتی ملاکش را یافت، دیگر این نجواها را گم نخواهد کرد.

أَ يَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعُ عِظَامَهُ « ۳ » بَلَى قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ « ۴ »

آیا انسان می‌پندارد که هرگز استخوان‌هایش را (دوباره) گرد نمی‌آوریم؟! بله که می‌توانیم، حتی سرانگشتانش را نیز (مانند روز اول) موزون می‌نماییم.

معنا روشن است، خداوند در روز قیامت انسان را دوباره زنده خواهد کرد، استخوان‌های پوسیده‌اش را دوباره گرد هم خواهد آورد، و حتی انگشتانش را مانند بار اول به سامان خواهد کرد.

باور قدرت الهی تمامی شبهات مطروحه را پاسخ خواهد داد، همه‌ی شبهاتی که در خصوص قیامت مطرح شده است، ناشی از باور نداشتن قدرت خداوند متعال است؛ به همین جهت اشاره‌ای به آن شبهات نمی‌کنیم؛ چنان‌که قرآن نیز در این آیات اشاره‌ای به آن‌ها نکرده است، و فقط قدرت خداوند در این آیات بیان شده است.

بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ « ۵ »

بلکه انسان می‌خواهد پیش رویش باز باشد (تا هر چه می‌خواهد بکند).

فجر:

التحقیق: انشقاق شیء حتی یخرج و یظهر شیء، کما فی انفجار الماء.

فجر گشایش شیء است، وقتی به شدت و وسیع باشد. امام ظرف مکان برای مستقبل است. ترکیب فجر امام در لغت یعنی گشودن پیش رو. فجور نیز از همین ریشه اخذ شده است.

آیه علت باور نکردن قیامت را بیان می‌کند. اگر انسان قیامت را باور کند، زندگیش به کلی تغییر می‌کند؛ در حالی که انسان دوست دارد هر آنچه می‌خواهد بکند، و هیچ چیز جلودارش نباشد. آمدن عبارت فجر امام بسیار دقیق است. بر خلاف اکثر ترجمه‌ها که معصیت کردن معنا کرده‌اند، این آیه اعم از معصیت است. مراد آزادی مطلق است. گشودن پیش‌رو، یعنی آزاد و رها پیش برود، و هرچه می‌خواهد بکند. معصیت نیز یکی از این مصادیق است. وقتی باور به قیامت، این آزادی مطلق را از او سلب کند، ترجیح می‌دهد به کلی منکر آن شود، و خود را راحت کند.

يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ « ٦ » فَإِذَا بَرِقَ الْبَصْرُ « ٧ » وَحَسَفَ الْقَمَرُ « ٨ » وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ « ٩ »

خسف:

مقایس: يدلّ علی غموض و غور، و الیه يرجع فروع الباب.

می پرسد: روز قیامت کی می آید؟! وقتی چشم‌ها خیره بماند. و ماه بی نور شود. و ماه و خورشید گرد آیند.

آیه ۶ در ادامه‌ی انکاری است که در آیه‌ی قبل بیان گردید. گویا با حال تکذیب و تمسخر می گوید: این قیامت که می گوید پس کی خواهد آمد! روشن است کسی که در دنیا و خواهش‌های بی پایان نفسش غرق شده باشد، انتظار پایان آن را ندارد؛ و نمی خواهد باور کند که قیامت وجود دارد.

آیات ۷ تا ۹ از جمله اتفاقاتی است که در آستانه‌ی قیامت رخ می دهد. از هول و دهشت آن روز، چشم‌ها خیره می ماند. ماه تاریک و بی نور می گردد. و خورشید و ماه جمع می شوند. بعید نیست که مراد از جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ برچیده شدن خورشید و ماهی باشد که ما می بینیم. در آیاتی که دلالت بر حوادث قیامت دارد، وجه اشتراکی وجود دارد. این که آنچه می دیدیم و می پنداشتیم تغییر خواهد کرد، و دیگر بر روال گذشته نخواهد بود. تجمیع این موضوع در آیه‌ی ۴۸ سوره‌ی ابراهیم آمده است: يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ وَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ.

در سُور گذشته عرض کردیم که قیامت بطن و حقیقت عالم ماده است. امروز نیز کسی مدرک حقایق باشد، همه‌ی این نشانه‌ها را به عیان می بیند.

يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُ « ١٠ » كَلَّا لَا وَزَرَ « ١١ » إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ « ١٢ »

وزر:

مقایس: اصلان صحیحان، أحدهما: الملجأ، و الآخر الثقل فی الشیء.

در آن روز انسان می‌گوید: راه فرار کجاست؟! به هیچ وجه جایی برای پناه بردن وجود ندارد. در آن روز تنها محل آرام نزد خداوند است.

روشن است که در آن روز جز خداوند هیچ پناهی وجود ندارد. اما انسان عمری را با باورهای نادرستش گذرانده است. برای همین گمان می‌کند همان‌طور که در گرفتاری‌های دنیا به دنبال راه گریز بود، آن روز هم می‌تواند راهی برای فرار پیدا کند. تصویرسازی آیات گویا چنین است که انسان با خود می‌گوید: می‌توانم راه فراری پیدا کنم؟! در پاسخ آمده است: کَلَّا! این کَلَّا برای انسان غیر الهی، چنان پتکی است که تمامی خیالاتش را به باد می‌دهد. به خدا پناه می‌برم.

در دنیا هم پناهی جز خداوند وجود نداشت، در همین دنیا هم إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُسْتَقَرُّ است. اما انسان با خیالات و اوهام خود خوش است، فکر می‌کند خودش است که زندگی می‌کند، و کارهایش را پیش می‌برد. در قیامت است که همه چیز عیان می‌شود. دَقَّتْ کَنیم که چیزی تغییر نمی‌کند، فقط آنچه به ظاهر مخفی بود آشکار می‌گردد.

در ذیل کریمه‌ی *إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ*، مرحوم علامه آیات زیبایی را آورده‌اند، که تکمیل کننده‌ی معنای این آیه می‌باشد:

آیه ۶ سوره انشقاق: *يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ.*

آیه ۸ سوره علق: *إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ أَلْرُّجَعِي.*

آیه ۴۲ سوره نجم: *وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَى.*

يُنَبِّأُ الْإِنْسَانَ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ « ۱۳ » بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ « ۱۴ » وَلَوْ أَلْفَىٰ مَعَاذِرَهُ « ۱۵ »

در آن روز انسان از آنچه پیش فرستاده، و از خود باقی گذاشته است با خبر می‌شود. بلی، انسان (به خوبی) بر حال خود بینا است. هر چند که عذرهایی آورد.

در آن روز انسان بر باورها و کرده‌هایش مطلع می‌شود. ما قدم باورها و اعمالی است که در دنیا انجام داده است. ما آخر کارهایی است که بعد از وفاتش نیز باقی است. در لسان عرف به آن باقیات الصالحات می‌گویند. دو مثال می‌زنیم: درمانگاهی ساخته است، و سالیان متمادی مردم از آن استفاده می‌کنند. مثال دوم: بذر خیری را در ذهن انسانی کاشته است، کسی را از گمراهی نجات داده است، به واسطه‌ی او انسان‌هایی به خیر وارد می‌شوند، و سلسله‌وار این مسیر ادامه پیدا می‌کند. در مقابل نیز انسانی را از سفره‌ی ایمان جدا کرده است. آن هم در هستی باقی می‌ماند. همه‌ی آنچه باور داشته و کرده است، او شده است. او در مسیر زندگی‌اش بارها و بارها تغییر می‌کند؛ و خود حقیقی‌اش را در قیامت مشاهده می‌کند. بارها عرض شد که اعمالش را به دستش نمی‌دهند! یا در پرده‌ای برایش نشان نمی‌دهند! بلکه خودش را می‌بیند با هر آنچه باور داشته و کرده است. آیه‌ی بعدی به وضوح گواه آن‌چه بیان کردیم می‌باشد.

انسان بر حال خویش آگاه است. مراد از بصیرت، آگاهی باطنی انسان بر حال خویش است. آن‌قدر بینا است که گفته شد بصیر است. مانند این‌که گفته شود: زیدٌ عدلٌ. وقتی که زید با عدل یکی شود، عرب نمی‌گوید ذو عدل، یا عادل، بلکه می‌گوید عدل. این جا هم به جهت شدت آگاهی بر خویش گفته شد بصیر. انسان نیازی به برون خود برای آگاه شدن از خود ندارد. همان‌طور که در ابتدای سوره عرض شد، انسان دارای نفس لوآمه است. و گفته شد که فآلهمها فجورها و تقواها. این الهامی باطنی است. انسان نزد خود همه چیز را می‌یابد. بله ممکن است آن قدر در دنیا خود را غرق کرده باشد، که امر بر او مشتبه شود، و ندای درون خود را نشنود. اما در قیامت که بساط دنیا برچیده می‌شود به خوبی خود را

می‌بیند. اگرچه بهانه بیاورد، و برای غفلت‌هایش دائماً عذر بتراشد، خود می‌داند که فقط بهانه است، و راه فراری از مواجهه با حقیقت خود ندارد.

در سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۱۴ آمده است: **اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا.**

و در سوره‌ی یس، آیه‌ی ۶۵ آمده است: **الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.**

انسان با عذرتراشی انس گرفته است. در مراودات روزمره‌ی زندگی نیز دائماً مشغول عذرتراشی در نفس است. در همه‌ی امور خود را محق و حق به جانب می‌داند. در هر منازعه و حتی مواجهه‌ی عادی با دیگران مشغول بهانه‌تراشی است. این روند در مواجهه با حقیقت خود نیز ادامه دارد. هر چه در خود می‌یابد، آن قدر عذر و بهانه برایش می‌تراشد، تا عکسش را باور کند. اما همه‌ی انسان‌ها به آنچه هستند و کرده‌اند، به خوبی آگاه می‌باشند.

این کریمه از آیاتی است که بیان معیار و ملاک در آن صورت گرفته است. بعضی از آیات قرآن مانند میزان هستند. آیاتی که فهمشان دشوارتر است را می‌توان با ارجاع به آن‌ها تبیین کرد. این کریمه را می‌توان از محکومات دانست. البته منظور محکومات اصطلاحی نیست. به همین جهت عرض شد مراد آیه‌ی قبل (**يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ**)، برون از خودش نیست. **لَطْفًا دَقَّتْ بفرماید.**

لَا تَحْرُكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ « ۱۶ » إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ « ۱۷ » فَإِذَا قَرَأْتَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ « ۱۸ » ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ « ۱۹ »

زیانت را برای شتاب گرفتن در آن حرکت مده. (چرا که) گرد آوردن و خواندن آن بر عهده‌ی ما است. پس هنگامی که آن را خواندیم، تو نیز از آن خواندن پیروی کن. آن‌گاه شرحش نیز بر عهده‌ی ما است.

این‌طور گفته‌اند که این ۴ آیه معترضه‌ای است در میان آیات سابق و لاحق. درک معنای این آیات نیاز به تأمل بسیاری دارد.

این آیات را دو به طریق مشهور معنا کرده‌اند: اول گفته‌اند مراد ادب در خواندن قرآن هنگام نزول وحی بر مردم است. یعنی صبر کن تا آیات به طور کامل نازل شود، و پس از آن بر مردم تلاوت کن. در حین نزول بر خواندن آیات شتاب مکن.

دوم گفته‌اند مراد نزول دفعی و تدریجی است. می‌گویند از آن جهت که آیات دفعتاً در شب قدر بر پیامبر نازل شده است، و پیامبر به آیات احاطه داشته است، بر خواندن آیات قبل از نزول تدریجی شتاب نکند. و متناسب با نزول به طور تدریجی آیات را تلاوت کند.

مخفی نیست که بر هر دو نظر اشکالاتی وارد است. تصویری که مفسرین در قول اول ارائه کرده‌اند چنین است که آیات در گوش پیامبر توسط جبرائیل خوانده می‌شد، و پیامبر پیش از اتمام، آیات را می‌خواندند! مگر می‌شود وحی به این صورت باشد؟! به علاوه تأدیب پیامبر، که دردانه‌ی هستی است معنا ندارد! بر فرض هم که این‌طور باشد، ایرادش چیست؟ از خود که اضافه و کم نمی‌کرده‌اند، تا نیاز باشد آیه تمام شود، و اشتباهی در تلاوت صورت نگیرد.

نظر دوم نیز دارای اشکال واضحی است، خواندن آیات پیش از وقوع شأن نزول چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ خب معلوم است که زودتر خواندن آیات برای مخاطبین آیات سؤالات جدی ایجاد خواهد کرد، چرا که نمی‌توانند معنای آن را درک کنند! به علاوه که یک انسان عادی هم می‌داند نباید این کار را انجام دهد، چرا باید به پیامبر چنین توصیه‌ای شود؟!

قول دیگری نیز در این آیه بیان شده است، که از دو قول قبلی ضعیف‌تر است. گفته‌اند پیامبر آیات را در حین وحی به سرعت می‌خواندند که مبادا از حافظه‌شان برود!!

بنابراین به نظر می‌رسد این آیات باید معنای دیگری داشته باشد. و نیاز به دقتی مضاعف دارد. به علاوه که اصل پیوستگی آیات می‌باشد، معترضه‌ای در میان آیاتی که پیوستگی کامل دارند، در سوره‌ای کوتاه، خلاف اصل است. و اگر مجبور نباشیم نباید این آیات را معترضه بگیریم. به همین جهت معنایی دیگر نیز برای این آیات می‌توان بیان کرد، که یکپارچگی آیات را نیز حفظ می‌کند؛ البته که قولی نادر است. این معنا را فخر رازی به نقل از قفال آورده است.

قفال می‌گوید مخاطب آیه پیامبر نیست، بلکه همان مخاطب آیه‌ی ۱۳ (يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ) است. همان طور که در آیه‌ی ۱۴ سوره‌ی اسراء آمد: اَقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلِيَّكَ حَسِيبًا. با این توضیح ترجمه‌ی آیات چنین می‌شود:

(در آن روز انسان از آنچه پیش فرستاده، و از خود باقی گذاشته است با خبر می‌شود. بلی، انسان (به خوبی) بر حال خود بینا است. هر چند که عذرهایی آورد.) زبان خود را مجنبن تا به آن شتاب کنی. بر ما است فراهم آوردن و خواندنش بر تو. پس چون آن را خواندیم، تو از خواندن ما پیروی کن. شرح (باور و کردارت) بر عهده‌ی ما است.

در واقع قفال می‌خواهد بگوید: از شدت دلهره و اضطراب مواجهه‌ی با اعمالش، شروع به زبان جنانیدن می‌کند، و آن‌ها را با خویش یادآوری می‌کند. در حالی که ما به حقیقت باور و اعمالش آگاهیم و او را نیز آگاه خواهیم کرد.

اقوال مهم در تفسیر این آیات را نقل کردیم. خواننده می‌داند که روش ما پرداختن به اقوال مشهور یا غیر مشهور در آیات نیست. چرا که پرداختن به اقوال باب تفکر انسان را می‌بندد. دلیل نقل اقوال در این آیات پیچیدگی آن بود. برخی از آیات قرآن در ابتدا صعب می‌نماید، و نیازمند تأمل بسیاری است. در انتها تلاشی بر فهم آیات فارغ از اقوال مطروحه می‌کنیم. آیات زیر از سوره‌ی طه در فهم آیات سوره‌ی قیامت راهگشا است.



آیات ۱۱۳ و ۱۱۴ سوره ی طه: وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَ صَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا، فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا.

حقیقت و کیفیت وحی بر ما غریب و ناشناخته است. تنها راهی که می توانیم کمی به آن نزدیک شویم، درک الهام است. الهام را اکثر انسانها در طول زندگی دارند. همانطور که چندین بار این آیه بیان گردید: فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا. به همه ی انسانها الهام می شود، مؤمن و کافر ندارد. اما غفلت باعث می شود عده ی کمی آن را درک کنند. الهام نوعی القاء ناگهانی است. گویا دفعتاً انسان مطلبی را در قلبش می بیند. الهام با وحی فاصله ی بسیار دارد. اما ما که راهی به درک وحی نداریم، ناچار از الهام مدد می جوییم. روشن است که وحی نمی تواند شنیدن درگوش باشد! بلکه نوعی القاء است. در آیه ی ۱۱۴ سوره ی طه نمی فرماید در حین وحی تعجیل نکن، عبارت دقیق است، می فرماید قبل از این که وحی بر تو فرستاده شود، تعجیل به قرآن نکن. پیامبر اکرم حامل قرآن کریم است، وجود مبارک ایشان و قرآن کریم در هم مندرک شده اند (دَقَّتْ بفرماید که باز کردن این مطلب در این نوشتار بر حقیر ممکن نیست). بنابراین اقوال مطروحه سالبه ی به انتفاء موضوع هستند. سوره ی طه می خواهد بیان کند پیامبر اکرم پیش از نزول تدریجی وحی متناسب با شأن نزول آیات را نمی خوانند. تعظیم شأن ایشان است، نه تأدیب وجود مبارکش.

در سوره ی قیامت نیز معنا همین است. پیامبر پیش از واقعه بر خواندن قرآن تعجیل نمی کردند. مؤید مهمی در این آیات است که این معنا را روشن تر و در عین حال عمیق تر می نماید: ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ. تبیین قرآن برعهده ی کیست؟ خداوند پیامبرش را برای چه فرستاده است؟ دَقَّتْ بفرماید.

در نهایت به اعتقاد حقیر معترضه دانستن این آیات اولی از نظری است که قَفَّال دارد. مخاطب مستقیم آیات وقتی با ضمیر خطاب می آید پیامبر اکرم است. بعید به نظر می رسد که مخاطب شخصی باشد که در قیامت نیز دنبال عذرتراشی است. در عین حال که آیات سوره ی طه نیز مؤید همین مطلب است. اما تفاوت نظری آشکاری با دو رأی مشهور داریم، که صرفاً اشاره ای به آن در سطور گذشته کردیم، و مابقی را رها می کنیم. علم نزد خداوند متعال است.

كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ ﴿٢٠﴾ وَ تَذُرُونَ الْآخِرَةَ ﴿٢١﴾

چنین نیست، بلکه شما شیفته‌ی دنیای زودگذر شده‌اید. و آخرت را رها کرده‌اید.

این مهم‌ترین علت بیچارگی انسان است؛ که در قرآن اشاره‌های بسیاری به آن شده است. و در سور پیشین نیز مورد بحث قرار گرفت. دنیادوستی و فراموشی آخرت عامل هلاکت انسان است. نقد را می‌چسبد و به خیال خودش نسیه را رها می‌کند. آن قدر خواسته‌هایش در این دیار زیاد است، که فرصت نمی‌کند به چیز دیگری بیندیشد، تا از خواسته‌ای رها می‌شود، خواسته‌ی دیگری در وجودش شکل می‌گیرد. امروز که فوران خواهش‌ها و امیال است. خواسته‌ها را می‌نویسند و برای آن برنامه‌ریزی می‌کنند! اولویت بندی می‌کنند که مبدا یکی از آنها از دست برود! خب روشن است این انسان دیگر وقتی برای تأمل در امور دیگر ندارد. تعارف و بازیگری را کنار بگذاریم. تنها و تنها دلیلی که انسان با این‌که بر خود بینا است (بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ)، راه خدا را انتخاب نمی‌کند، این است که در دنیا خود را غرق کرده است. واقعاً به دنیایی که حقیقتش آنی که می‌نماید نیست محبت پیدا کرده است! محبتش واقعی است اما مصداقش اشتباه است. و هیچ راهی جز رها کردن یک‌باره‌ی دنیا ندارد.

بنابراین آیه می‌فرماید: چنین نیست که شما از جهت علمی به قیامت باور نداشته باشید، یعنی دلیلی بر رد قیامت داشته باشید، بلکه مشکل شما دنیادوستی است.

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ « ۲۲ » إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ « ۲۳ »

نضر:

مقایس: يدلّ علی حسن و جمال و خلوص.

التحقیق: هو لمعان و بريق فی الظاهر یعلن علی حسن حال.

سیمایشان در آن روز درخشان و نورانی است. به خداوند چشم دوخته‌اند.

ناصره در تقابل با باسره به معنای گشایش است. این گشودگی در چهره‌شان هویدا می‌شود، گویا چهره‌شان درخشان،

نورانی، و سرشار از بهجت است. در سوره‌ی مطففین، آیات ۲۲ تا ۲۵ این معنا آمده است: إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ، عَلَى

الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ، تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ، يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ.

در سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۱۱ نیز آمده است: فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا.

علّت این حال در آیه‌ی بعدی بیان شده است: إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ. این آیه محلّ بحث بسیاری است. سیاق آیه (جار و

مجرور مقدم) انحصار را می‌رساند. در نظر به خداوند دو احتمال روشن وجود دارد: چشم ظاهر و چشم باطن.

احتمال سومی نیز در این کریمه بیان شده است که متعلّق به معتزله است. ایشان معتقدند رؤیت خداوند به هیچ وجه

ممکن نیست، به همین جهت آیه را مقابل آیه‌ی ۲۵ معنا می‌کنند. بنابراین مراد از ناظره را انتظار ثواب دانسته‌اند.

به دو قول اصلی بازگردیم؛ مطابق برهان و نصوص نمی‌تواند مراد از رؤیت، دیدن با چشم ظاهر باشد. به علاوه که

انحصار کریمه خود مؤید مهمّی بر آن است. در مقابل مطابق براهین و نصوص بسیار، مراد رؤیت قلب است. مراد توجّه

باطنی دائمی است. این توجّه گاه‌گاه نیست، بلکه همیشگی و دائمی است. سؤال مهم این است که چه طور می‌تواند

دائمی باشد؟! در حالی که انسان در دنیا به امور مختلفی متوجّه است؛ و در آخرت نیز به جنّت و نعمت‌ها متوجّه است.

مراد ربط باطنی به حقیقت ایمان است. این توجه با هیچ چیز دیگری قطع نمی‌شود. شیخ محمود شبستری در گلشن راز می‌گوید:

محقق را که وحدت در شهود است

نخستین نظره بر نور وجود است

دلی کز معرفت نور و صفا دید

ز هر چیزی که دید اول خدا دید

و هم‌چنین در بخش ۸ می‌گوید:

حدیث «كُنْتُ كُنْزًا» را فرو خوان

که تا پیدا بینی گنج پنهان

عدم آئینه، عالم عکس و انسان

چو چشم عکس در وی شخص پنهان

تو چشم عکسی و او نور دیده است

به دیده، دیده را هرگز که دیده است

جهان انسان شد و انسان جهانی

از این پاکیزه‌تر نبود بیانی

چو نیکو بنگری در اصل این کار

هم او بیننده، هم دیده است و دیدار

حدیث قدسی این معنی بیان کرد

و بی یَسمَع و بی یَبصِر عیان کرد

جهان را سر به سر آینه‌ای دان

به هر یک ذره در صد مهر تابان

در این باب سخن بسیار و بسیار است، و زبان الکن بنده یارای آن را ندارد. روایتی ذیل این کریمه نقل شده است، که در این جا آن را بیان می‌کنیم:

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ هَلْ يَرَاهُ الْمُؤْمِنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالَ نَعَمْ وَقَدْ رَأَوْهُ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَقُلْتُ مَتَى قَالَ حِينَ قَالَ لَهُمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ وَ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ لَيَرَوْنَهُ فِي الدُّنْيَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَلَسْتُ تَرَاهُ فِي وَقْتِكَ هَذَا قَالَ أَبُو بَصِيرٍ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَحَدْتُ بِهَذَا عَنْكَ فَقَالَ لَا فَإِنَّكَ إِذَا حَدَّثْتَ بِهِ فَأَنْكَرَهُ مِنْكَ جَاهِلٌ بِمَعْنَى مَا تَقُولُهُ ثُمَّ قَدَّرَ أَنَّ ذَلِكَ تَشْبِيهُ كَفَرٍ وَ لَيْسَتْ الرُّؤْيَةُ بِالْقَلْبِ كَالرُّؤْيَةِ بِالْعَيْنِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُصِفُهُ الْمَشْبُهُونَ وَ الْمَلْحَدُونَ.

التوحيد، ص ۱۱۷

(ترجمه از بنده نیست) ابوبصیر گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: «درباره‌ی خداوند عزوجل سخن بگو؛ آیا مؤمنان در روز قیامت او را می‌بینند؟» فرمود: «آری، و قبل از روز قیامت نیز او را دیده‌اند». عرض کردم: «چه موقع؟» فرمود: «آن هنگام که خداوند عزوجل فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟» گفتند: «آری». (اعراف/۱۷۲) لحظه‌ای درنگ کرد و سپس فرمود: «مؤمنین قبل از روز قیامت، در دنیا، او را می‌بینند، مگر اکنون او را نمی‌بینی؟» به حضرت (علیه السلام) عرض کردم: «فدایت شوم! این حدیث را از شما برای دیگران نقل کنم؟» فرمود: «خیر، زیرا اگر آن را روایت کنی و شخص نادانی معنای آنچه می‌گویی را درک نکند و آن را انکار کند، ممکن است این را کفر بدانند. دیدن با چشم دل، مانند دیدن با چشم ظاهر نیست؛ خداوند عزوجل، از تشبیهات تشبیه‌کنندگان و کافران منزّه است.»

وَوُجُوهُ يَوْمَئِذٍ بِآسِرَةٍ « ۲۴ » تَتَّظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ « ۲۵ »

بسر:

مفردات: الاستعجال بالشئ قبل أوانه. (در آیه: اشاره الی حالهم قبل الانتهاء بهم الی النار)  
التحقیق: هو حصول أمر أو وقوع عمل قبل أوانه.

فقر:

مقایس: يدل على انفراج في شيء من عضو أو غير ذلك، من ذلك الفقار للظهر.  
التحقیق: هو ضعف يوجب احتياجاً، و هو في قبال الغنى.

و چهره‌هایشان در آن روز گرفته است. (چرا که) می‌دانند با رفتاری مواجه می‌شوند که کمرشان را می‌شکند.

در مقابل دسته‌ی نخست افرادی هستند که گرفته و عبوسند؛ این حال در چهره‌شان نیز آشکار است. علت حالشان این است که می‌دانند با چه چیزی مواجه خواهند شد. با بلایی که فاقره است. فاقره از فقر است. فقر به معنای اتفاقی است که ستون فقرات را بشکند. وقتی ستون فقرات آسیب ببیند، انسان دیگر توانایی هیچ کاری را نخواهد داشت. فقر اصطلاحی نیز از همین ریشه آمده است. فقر انسان را زمین‌گیر می‌کند. آن‌ها می‌دانند با حالتی در قیامت حاضر شده‌اند که بی‌چاره‌اند، و هیچ راهی برای نجات ندارند؛ چرا که خود را به خوبی می‌شناسند. همان آیه‌ی ۱۴ است: **بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ**. تعبیر عجیب و دقیقی در این کریمه آورده شده است.

كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَّ « ۲۶ » وَ قِيلَ مَنْ رَاقٍ « ۲۷ » وَ ظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ « ۲۸ » وَ التَّقَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ « ۲۹ » إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ « ۳۰ »

تراقی جمع مکسر «ترقوه»، به استخوان‌هایی گفته می‌شود که در بالای قفسه سینه و بین گودی گلو و کتف قرار دارد. این استخوان در هر دو طرف گلو (راست و چپ) وجود دارد. (مفردات)

رقی:

مقایس: اصول ثلاثة متباينة، احدها الصعود، و الآخر عوذة يتعوذ بها، و الثالث بقعة من الارض.

بلی، هنگامی که جان به گلو برسد، و گفته شود: کیست که بتواند او را شفا دهد؟! می‌فهمد که وقت جدایی است. ساق پاهای هم می‌پیچد. آن روز به سوی پروردگارت رهسپاری.

این آیات تصویری از لحظات جان‌کندن انسان است. بَلَغَتِ التَّرَاقِيَّ کنایه از لحظات آخر جان دادن است. در آن لحظات اطرافیان حال انسان را می‌فهمند. با هم می‌گویند کسی هست که بتواند او را نجات دهد؟ راق در آن زمان دعانویسانی بوده‌اند که بر بستر محتضر حاضر می‌شدند. گمان می‌کردند آن‌ها می‌توانند شفادهنده‌ی محتضر باشند. اما خود محتضر می‌داند که دیگر امیدی به ماندن نیست، و لحظات آخر است. وقت جدا شدن از دنیا، دوستان، و نزدیکان است. در آن هنگام است که به خود می‌پیچد، چرا که جدا شدن از دنیا برایش دشوار است. در آیه‌ی ۲۰ و ۲۱ عِلَّتْ آن بیان گردید: كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ، وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ. مگر نه مرگ شیرین‌ترین لحظات برای انسانِ خداباور است. التَّقَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ کنایه از دشواری سكرات موت است. و به سوی خداوند متعال رهسپار می‌گردد. همان‌طور که در آیه‌ی ۱۲ آمد: إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ.

عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ قَالَ فَإِنَّ ذَلِكَ ابْنُ  
آدَمَ إِذَا حَلَّ بِهِ الْمَوْتُ قَالَ هَلْ مِنْ طَيِّبٍ إِنَّهُ الْفِرَاقُ أَيُّقِنُ بِمُفَارَقَةِ الْأَحِبَّةِ.

الكافی، ج ۳، ص ۲۵۹

(ترجمه از بنده نمی‌باشد) جابر گوید: از امام باقر (علیه السلام) درباره‌ی این آیات: وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ، وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ، پرسیدم. فرمود: «منظور، انسان است که هنگامی که مرگش فرا رسد»، می‌گوید: «آیا درمانگر و طیبی وجود دارد؟ و به جداشدن از دوستان یقین پیدا می‌کند».

الباقر (عليه السلام) - وَالتَّقَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ التَّقَّتِ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ.

الكافی، ج ۳، ص ۲۵۹

در این روایت التفات ساق به ساق پیچیده شدن دنیا با آخرت معنا شده است. احتمالاً مراد حضرت یکی شدن دنیا و آخرت باشد؛ که تعبیر بسیار لطیفی است.



فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى « ۳۱ » وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى « ۳۲ » ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّى « ۳۳ » أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ « ۳۴ » ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ « ۳۵ »

مطو:

مقایس: يدلّ علی مدّ فی الشیء و امتداد.

التحقیق: (در آیه) هو السیر السریع الممتدّ.

نه باور کرد، و نه یاد خدا بود. بلکه انکار کرد و روی برگرداند. آن‌گاه با نخوت به سوی اهلس رفت. (به آن‌چه بر سرش می‌آید) سزاوار است و بسیار سزاوارش است. آن‌گاه سزاوار آن است، و بسیار سزاوارش است.

در این آیات خصوصیات اهل انکار بیان می‌گردد. او باور ندارد، دلش همان‌طور که بارها بیان شد حبّ دنیا است. و او خداوند را یاد نمی‌کند. وقتی انکار در او ریشه دوانده است، روشن است که خداوند را نیز فراموش کرده است. مفسّرین وَلَا صَلَّى را نماز نخواندن معنا کرده‌اند. بحث مبسوطی در سوره‌ی ماعون درباره‌ی صلاة مطرح شد، که در این‌جا به جهت عدم تطویل مجدداً بیان نمی‌گردد. در آیه‌ی مورد بحث نیز به نظر می‌آید مراد نماز مصطلح شرعی نباشد؛ بلکه مراد یاد خداوند باشد. اولاً به جهت ترتیب نزول سور، ثانیاً کسی که هیچ چیز را باور ندارد، فاصله‌ی بسیاری تا اعمال عبادی دارد، که چون نماز نمی‌خواند مورد عتاب واقع شود. لطفاً دقت بفرمایید.

چندین بار در سور پیشین عرض شد که تکذیب نهایت انکار است، و شخص راه هدایت را بر خود می‌بندد.

معنای اصلی **تَمَطَّى** امتداد شیء است. به همین جهت استعمال می‌شود: **يَتَمَطَّى النَّهَارُ**. و باز به همین جهت در انسان کسل و تنبل نیز مستعمل است. در آیه معنا چنین است: با سرعت راهش را گرفته و نزد اهلش می‌رود. این بی‌توجهی ریشه‌اش نخوت و تکبر است. به همین جهت مفسرین واژه را **تَكَبَّرَ** معنا کرده‌اند.

این حال و آنچه در انتظار او است، شایسته‌ی او است، چرا که خود خواسته است، و در برابر حقّ به گمان خود ایستاده است. آمدن مؤکد اولی به جهت بیان وضع بسیار ناگوار این شخص است.

به روایت زیبایی که ذیل این کریمه آمده است توجه کنیم:

عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي (عليه السلام) قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ **أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ** قَالَ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ **بُعْدًا لَكَ مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَبُعْدًا لَكَ مِنْ خَيْرِ الْآخِرَةِ**.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۷، ص ۲۲۸

(ترجمه از بنده نیست) حضرت عبدالعظیم حسنی می‌فرماید: از امام جواد (علیه السلام) درباره‌ی این آیات **أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ** پرسیدم. و ایشان فرمود: «خداوند عزوجل می‌فرماید: «خیر و نیکی دنیا از تو دور باد! خیر و نیکی آخرت از تو دور باد».

أَ يَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى « ٣٦ » أَلَمْ يَكُنْ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى « ٣٧ » ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى « ٣٨ » فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى « ٣٩ » أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى « ٤٠ »

سدى:

مقاييس: يدلّ على إهمال و ذهاب على وجه. (در آیه) أى مهملاً لا يؤمر و لا ينهى.

التحقيق: هو الحركة الى جانب من دون فكر و تدبير و نظم صحيح.

مرحوم مصطفوى در آیه دقت معنایى شایسته‌ای دارند، تصویر از کتاب التحقيق ايشان ضميمه می شود:

### أَحْسَبُ الْإِنْسَانَ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى - ٣٧ / ٧٥.

السُدَى أصله سُدُوٌّ أو سُدُوٌّ، إسم مصدر من السَّدُو، وحال من ضمير الإنسان، وهو في المعنى كالصفة، فيقال: جئت رَكْضاً.

ومصدرٌ منكرٌ حالاً يقعُ بكثرةٍ كَبَغْتَهُ زَبْدٌ طَلَعَ

أَي مَبَاغِتاً.

يُرَادُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَا يُتْرَكَ وَهُوَ عَلَى حَالَةِ السُّدَى، أَي أَنْ يَتَحَرَّكَ وَيَعْمَلَ مِنْ دُونِ فِكْرٍ صَحِيحٍ وَتَدَبُّرٍ وَتَعَقُّلٍ فِي أُمُورِ حَيَاتِهِ وَمَبْدِئِهِ وَمُنْتَهَاهِ، وَهُوَ لَا يَدْرِي مَا يَفْعَلُ وَمَاذَا يَكْسِبُ وَإِلَى أَيِّ مَقْصَدٍ يَسِيرُ.

ولا يصحّ التفسير بالإهمال:

فأولاً - أنه خلاف الأصل في المادّة.

وثانياً - أنّ المشتغل بالأُمور الدنيويّة وتدبير جريانه الدنياه: لا يقال عرفاً إنّه مهمل، ولو كان غير متوجّه إلى المبدأ والمعاد.

وثالثاً - إنّ المعنى المذكور أدقّ وأشمل للموارد المقصودة كلّها، بل ويشمل كلّ

فرد من مؤمن أو غيره، ليس له في أموره محاسبة ولا مراقبة ولا برنامج صحيح منظم في سلوكه إلى الله تعالى.

والمراد من تركهم: إدامة تلك الحياة بأن تدوم حياتهم على حالة السُدَى، فإنهم يعملون في جريان أمرهم على هذا المبنى، وحسابهم (بمعنى الاختبار والدقة = رسيدگی) هذا باطل: فإنَّ أساس وجودهم ليس فيه اقتضاء الدوام، وهو مستحدث من مادة ضعيفة محدودة، فكيف يجوز لهم الغفلة عن تحوّل حالاتهم ومحدودية زمان برنامجهم وانتقضائه. وإلى هذا المعنى أشار تعالى بقوله:

**أَلَمْ يَكُنْ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ مِثِّيْ ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى .**

\* \* \*

انسان می‌پندارد که رها شده است؟! آیا نطفه‌ای از منی که (در رحم) ریخته می‌شود نبود؟! سپس به خونی بسته تبدیل شد، بعد (خداوند) خلقتش را کامل نمود. آن‌گاه از او مرد و زن را پدید آورد. (چنین خدایی) نمی‌تواند مردگان را زنده کند؟!!

این آیات جمع‌بندی سوره‌ی قیامت است. به روشنی بیان می‌شود اگر قرار بر دشواری برای خدا باشد، خلقت ابتدایی انسان که از مایعی بی‌ارزش بود دشوارتر بود. سیرِ خلقت ابتدایی موجودات از جمله انسان آن قدر پیچیده و قابل تأمل است، که هیچ عاقلی در زنده شدن مردگان تشکیک نخواهد کرد.

آیه ۳۶ (أَ يَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى) آیه‌ی بسیار مهمی در این سوره می‌باشد. انسان رها نشده است، از ابتدای خلقت تا نهایتش با برنامه‌ی دقیق الهی است. حتی لحظه‌ای بی‌برنامه و قضای الهی پیش نرفته است. توجه به حیات

خویش و مسیری را که آمده است، مؤیدی مهم بر صحت این کریمه خواهد بود. اگر همین یک آیه برای تفکر انسان بود، انسان رشد فکری بسیاری می کرد.

جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَمَّارَهُ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرِ بْنَ مُحَمَّدٍ (عليه السلام) فَقُلْتُ لَهُ لِمَ خَلَقَ اللَّهُ الْخَلْقَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَخْلُقْ خَلْقَهُ عَبَثًا وَ لَمْ يَتْرُكْهُمْ سُدىً بَلْ خَلَقَهُمْ لِإِظْهَارِ قُدْرَتِهِ وَ لِيُكَلِّفَهُمْ طَاعَتَهُ فَيَسْتَوْجِبُوا بِذَلِكَ رِضْوَانَهُ وَ مَا خَلَقَهُمْ لِيَجْلِبَ مِنْهُمْ مَنَفَعَةٌ وَ لَا لِيُدْفَعَ بِهِمْ مَضْرَةٌ بَلْ خَلَقَهُمْ لِيُنْفَعَهُمْ وَ يُوصَلَّهُمْ إِلَى نَعِيمِ الْأَبَدِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۷، ص ۲۲۸

(ترجمه از بنده نمی باشد) محمدبن عماره از پدرش نقل می کند که گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم: «چرا و برای چه جهتی خداوند بشر را خلق نمود؟» فرمود: «خدای تعالی بشر را عبث و بیهوده نیافریده و آنها را مهمل وانگذاشته بلکه [ایشان را تکلیف به انجام دادن عبادات فرموده و آنان را محاسبه خواهد نمود و] خلق فرمود آنها را برای اظهار قدرت خود، و ایشان را به اطاعت و بندگی خود تکلیف فرموده تا مستوجب و مستحق بهشت شوند، و خلق نفرموده ایشان را که منفعت و سودی ببرد، و یا به سبب ایشان دفع سوء و ضرری از خود بنماید، بلکه آنان را آفریده که منفعت به ایشان برساند و متنعم به نعمت های همیشگی آخرت خود گرداند».



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## سوره همزه

روایتی در فضیلت سوره:

الصَّادِقُ (عليه السلام) - مَنْ قَرَأَ وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ فِي فَرَائِضِهِ أُبْعِدَ اللَّهُ عَنْهُ الْفَقْرَ وَ جَلَبَ عَلَيْهِ الرِّزْقَ وَ يَدْفَعُ عَنْهُ مِيتَةَ السُّوءِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۸ ، ص ۳۷۴

(ترجمه از بنده نمی باشد) امام صادق (علیه السلام): هر کس وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ را در نمازهای واجب خود بخواند،

خداوند فقر را از او دور میکند، و برایش روزی فراهم می آورد، و مرگ ناگوار را از او دفع می کند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ « ١ » الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَهُ « ٢ » يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ « ٣ » كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ « ٤ » وَ مَا أَدْرَاكَ مَا  
الْحُطَمَةُ « ٥ » نَارُ اللَّهِ الْمَوْقُودَةُ « ٦ » الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ « ٧ » إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَسَّدَةٌ « ٨ » فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ « ٩ »

وای بر کسی که کارش عیب جویی و طعنه زدن است. آن که مال جمع می کند، و دائماً مشغول حساب (اموالش) است. می پندارد که اموالش او را جاودانه می کند. هرگز چنین نیست؛ در آتشی انداخته خواهد شد که او را می شکند. و تو چه دانی که حطمه چیست! آتش افروخته‌ی خداوند است، که به دل‌ها می رسد. این آتش آن‌ها را در بر گرفته است. در ستون‌هایی کشیده شده.

همز:

مقایس: تدلّ علی ضغط و عصر.

التحقیق: هو التعییب و النقص الضعیف. كما أن اللّمز هو تعییب و تضعیف قویّ شدید.

(در آیه) من یكون فی مقام التعییب المطلق بكلام أو إشارة أو غمز أو عمل فی غیبة أو حضرة ما لم یبلغ شدة و قوّة.

لمز:

لسان العرب: كالغمز فی الوجه، تلمزه بقیك بكلام خفیّ.



حطم:

مقایس: هو كسر الشىء.

التحقيق (در آیه): فَإِنَّهَا تَحْطُمُ كُلَّ مَا يَطْرَحُ فِيهَا، و تزیل جمیع ما به من عنوان و شخصیة و اعتبارات دنیویة و صورة و هیئة مستحسنة.

وقد:

مقایس: تدلّ علی اشتعال نار.

عدهای قائلند این سوره درباره‌ی ولیدبن مغیره که پشت سر پیامبر سخن می‌گفت نازل شده است. برخی دیگر سوره را درباره‌ی عده‌ای می‌دانند که پشت سر پیامبر سخن می‌گفتند، و در پیش روی مبارکشان نیز تمسخر و عیب‌جویی می‌کردند. فارغ از شأن نزول، این سوره درباره‌ی همه‌ی افرادی است که هم‌اصلیشان در زندگی مال‌اندوزی است.

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ؛ مراجعه‌ی دقیق به کتب لغت نشان می‌دهد که همزه و لمزه هر دو به یک معنا است، و تفاوت‌هایی که در آن بیان شده است صرف احتمال است. عیب‌جویی و طعنه زدن معنای مناسبی برای این لغت است. آمدن دوباره‌ی واژه نشان از تأکید دارد. یعنی این اشخاص کارشان عیب‌جویی در مردم است، چه در حضورشان و چه پشت سرشان.

الَّذِي جَمَعَ مَالاً وَعَدَّدَهُ؛ این‌ها کارشان مال‌اندوزی است؛ گویا فقط برای همین به دنیا آمده‌اند، و کاری غیر از این در هستی ندارند. عَدَّدَهُ یعنی علاوه بر این که اموال جمع می‌کنند، دائماً مشغول شمارش و حساب و کتاب آن هستند؛ و از دارایشان لذت می‌برند. حتماً دیده‌اید کسی را که اسکناس دارد، و هر چند وقت یک‌بار با لذت آن‌ها را شمارش می‌کند؛ مراد همین شخص است. گمان نکنیم که این آیات درباره‌ی اشخاصی غیر از ما است، خیر؛ اکثر ما با غفلت از معنویات این رذیله را داریم. کاری جز دنیا خواهی و التذاذ در آن نداریم، فقط می‌پنداریم که چنین نیستیم، و این آیات درباره‌ی ما نیست. به خدا پناه ببریم.

يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ، حال این شخص و محبتش به دنیا چنان است که همه چیز را دارایی‌اش می‌داند. تا جایی که به خیال خود مال را سبب بقا و جاودانگی می‌داند! آن قدر بر خود و مالش غرّه می‌شود که تا این حدّ هم پیش می‌رود. مرحوم علامه‌ی طباطبایی به نیکویی و دقت این آیه را علت آیه‌ی دو، و آیه‌ی دو را علت آیه‌ی اول می‌دانند. یعنی وقتی همه چیز را مال دانست، و قوام خودش را بر این اساس استوار کرد، همه‌ی همّتش مصروف جمع‌داری می‌شود، و آن قدر غرور و قدرت کاذب پیدا می‌کند، که همه کس را کوچک و بی‌ارزش می‌بیند؛ برای همین به خود به آسانی اجازه می‌دهد تا دیگران را به تمسخر بگیرد، و طعنه بزند! تا جایی که در دردانه‌ی خلقت نیز به دنبال عیب‌جویی بودند!

اگر خودمان را از این اشخاص ندانیم، در اطرافمان انسان‌های زیادی را با این اوصاف مشاهده می‌کنیم. متأسفانه این خصوصیت در مترفین بسیار بیشتر دیده می‌شود. مرحوم علامه آیات ۶ و ۷ سوره‌ی علق را مؤیدی بر این آیات می‌دانند:

كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ، أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْجَى.

به نظر حقیر ورود به معنویات، و حتی فارغ از راه خدا، داشتن زندگی همراه با آسایش نیاز به یک اصل‌گریز ناپذیر دارد. این اصل در سور پیشین و در این سوره به روشنی بیان شده است. انسان باید تکلیفش با دنیا روشن شود! باید اندکی تفکر کند، و کارش را با دنیا یک‌سره کند. مهم نیست که کار می‌کند یا نه، چه قدر کار می‌کند، چه کار می‌کند،

چه قدر درآمد ظاهری دارد؛ تنها چیزی که مهم است این است که ذره‌ای به دنیا وابستگی نداشته باشد. این مهم و شرط ورود به وادی معنویت نیازی به توحید و معارف ندارد. بلکه نیاز به ذره‌ای تأمل دارد. پس از این دل‌کندن است که می‌تواند زندگی آرام‌تری را تجربه کند، و اگر اراده‌اش ادامه داشت وارد مسیر معنویت شود. دقت بفرمایید که مطلب مهمی است.

دو روایت در ذیل این آیات نقل کنیم:

الرّضا (علیه السلام): لَا يَجْتَمِعُ الْمَالُ أَلَّا بِخَمْسِ خِصَالٍ: بُخْلٍ شَدِيدٍ وَ أَمَلٍ طَوِيلٍ، وَ حِرْصٍ غَالِبٍ، وَ قَطِيعَةٍ رَحِيمٍ، وَ إِثَارِ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۸، ص ۳۷۶

(ترجمه از بنده نیست) امام رضا (علیه السلام): مال جز در اثر پنج خصلت گرد نمی‌آید: در اثر بخل شدید، آرزوی دراز، حرص غالب، قطع رحم و برتری دادن دنیا بر آخرت.

أَبَانُ الْأَحْمَرُ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (علیه السلام) أَنَّهُ جَاءَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ يَا أَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی عِظْنِي مَوْعِظَةً فَقَالَ (علیه السلام) إِنْ كَانَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ تَكْفَّلَ بِالرِّزْقِ فَاهْتِمَامَكَ لِمَا ذَا وَ إِنْ كَانَ الرِّزْقُ مَقْسُومًا فَالْحِرْصُ لِمَا ذَا وَ إِنْ كَانَ الْحِسَابُ حَقًّا فَالْجَمْعُ لِمَا ذَا وَ إِنْ كَانَ الْخَلْفُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَقًّا فَالْبُخْلُ لِمَا ذَا.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۸، ص ۳۷۶

(ترجمه از بنده نیست) ابان احمر از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است: مردی خدمت ایشان رسید و گفت: «پدر و مادرم فدایت ای پسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مرا پندی بیاموز». حضرت به او فرمود: «اگر رزق را خدا کفالت کرده، رنج و مشقت تو برای چیست؟ اگر روزی قسمت شده، حرص چرا؟ اگر حساب واقیعت دارد، چرا باید جمع کرد؟ اگر خدا عوض انفاق را می دهد پس بخل و خست برای چیست؟»

كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ، وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ؛ كَلَّا در ابتدای این کریمه مهر باطلی است بر همه‌ی تصوّرات و پندارهای دنیاپرستان؛ می فرماید هرگز آن طور که شما اهل دنیا خیال می کنید نیست. بلکه در آتشی قرار می گیرید که شما را می شکند! با توضیحاتی که در سور پیشین بیان گردید روشن شد که آتش خود انسان است. صفت حطمة که برای آتش آمده است جای تأمل بسیار دارد. همه‌ی باورها و خیال‌هایتان فرو خواهد ریخت. می پنداشتید که همه چیز مال اندوزی است، گمان می کردید مال شما را نجات خواهد داد، با غرور نسبت به مردم و فقرا رفتار می کردید؛ همه اش یکباره در هم می شکند. خواهید دید که بر سراب نشسته بودید و خود را سیراب می دیدید.

و شما نمی دانید که حطمة چیست! چرا که در جهل بودید، و باورتان نمیشد که روزی خیالاتتان فرو بریزد. در ضمن اشاره دارد که این اشخاص دشواری بسیاری را متحمل خواهند شد.

گفته اند حطمة از اسماء جهنم نیز می باشد.

نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ، الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْنِدَةِ؛ این آیات مؤید مهمی بر آنچه بارها عرض کردیم می باشد. این آتشی است که به دلها می رسد. بر خلاف تصوّراتان از آتش‌های مادی که جسم را می سوزاند، آتش قیامت با قلبها کار دارد، از درون

شما شعله‌ور می‌شود، و همه‌ی وجودتان را می‌گیرد. چرا که محلّ باور مشرکانه‌ی انسان جانش است، و محلّ عقاب او نیز جانش خواهد بود.

مرحوم علامه در شرح این کریمه می‌فرماید: الأفتدة جمع فؤاد و هو القلب، و المراد به في القرآن مبدأ الشعور و الفكر من الإنسان و هو النفس الإنسانية. و كان المراد من اطلاعها على الأفتدة أنها تحرق باطن الإنسان كما تحرق ظاهره بخلاف النار الدنيوية التي إنما تحرق الظاهر فقط قال تعالى: «وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ»: البقرة ۲۴.

إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ، فِي عَمَدٍ مُّمدَّدةٍ؛ معنای خوبی که می‌توان برای مُوَصَّدَةٌ بیان کرد دربرگیرنده و احاطه‌کننده است. مراد این است که آن‌ها در این آتش گرفتارند، و راه‌هایی ندارند. این آتشی است که در ستون‌هایی کشیده آن‌ها را در بر گرفته است. اشاره‌ای مؤکد به احاطه‌ی کامل دارد. چرا که آتشی است از درون آن‌ها، آتشی که از برون باشد رهایی دارد، اما آتش درون راه فراری ندارد. روشن است که مراد باور آن‌ها است. نمی‌خواهند از باورهایشان دست بردارند.



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### سوره مرسلات

دو روایت در فضیلت سوره

قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَسْرَعَ الشَّيْبُ إِلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله)! قَالَ: شَيَّبَتْنِي هُودُ وَالْوَأَقِعَةُ وَالْمُرْسَلَاتُ وَعَمَّ بِتَسَاءَلُونَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۷، ص ۲۷۸

(ترجمه‌ی روایت‌ها از بنده نمی‌باشد) ابوبکر گفت: «ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چقدر زود پیر شدی؟» فرمود:

«مرا سوره‌های هود، واقعه، المرسلات و عم يتساءلون پیر کرد.»

الصَّادِق (عليه السلام): مَنْ قَرَأَ وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا عَرَفَ اللَّهَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه و آله).

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۷، ص ۲۷۸

امام صادق (علیه السلام): هر کس سوره‌ی وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا را بخواند، خداوند وی را با محمد (صلی الله علیه و آله) آشنا

می‌کند.

آیات ۱ تا ۷:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا « ۱ » فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا « ۲ » وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا « ۳ » فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا « ۴ » فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا « ۵ » عُدْرًا أَوْ نُذْرًا « ۶ » إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعُ « ۷ »

سوگند به فرستادگان پی در پی؛ و چونان باد سریعند. سوگند به گشاینندگان؛ و از هم جدا می کنند. آن گاه ذکر را القاء می کنند. برای اتمام حجت یا هشدار دادن. که آنچه به شما وعده داده شده، حتماً اتفاق خواهد افتاد.

عرف:

مقایس: أصلان صحیحان، يدلّ أحدهما على تتابع الشئء متصلاً ببعضه ببعض. و الآخر على السكون و الطمأنينة. فالأول العرف: عرف الفرس، و سمى بذلك لتتابع الشعر عليه.

عصف:

مقایس: يدلّ على خفة و سرعة.

نشر:

مقایس: يدلّ على فتح شئء و تشعبه.

فرق:

مقایس: يدلّ على تمييز و تزییل بین شیئین. من ذلك فرق الشعر.



سوره‌ی مرسلات از سُورِی است که خواندنش کار آسانی نیست. امثال بنده که آلوده‌ی به دنیا و خواهش‌هایمان هستیم، باور خلاف آنچه زیسته‌ایم برایمان دشوار است. این سوره یک‌سره از حوادث قیامت و دشواری‌های آن سخن می‌گوید؛ و گوشواره‌ای دارد که بارها تکرار می‌شود: **وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ**.

آیات ابتدایی سوره‌ی مرسلات از مبهمات آیات قرآن است؛ چنان‌که با آیات این‌چنین در سور پیشین نیز بارها مواجه شدیم. ترجمه و معنای آیات دشوار نیست، تطبیق آن‌ها است که دشوار است. اقوال بسیاری در تطبیق این آیات وجود دارد؛ که دو قول مشهورتر می‌باشد: تطبیق بر ملائکه و باده‌ها. تطبیق بر فرشتگان به جهت آیه‌ی ۵ ارجحیت دارد: **فَالْمُؤَلَّفَاتِ ذِكْرًا**؛ اگر بر باده‌ها تطبیق دهیم در این آیه به تکلف خواهیم افتاد. بنابراین ما طبق نظر مشهور که بر ملائکه تطبیق کرده‌اند آیات را معنا خواهیم کرد، و در انتها احتمال دیگری را که در سوره‌ی عادیات بیان شد، و سوره‌ی نازعات نیز مؤید آن است بیان می‌کنیم. در نهایت علم فقط نزد خداوند است.

**وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا**؛ واو قسم است. مراد فرشتگانی است که فرستاده شده‌اند تا مأموریتی را به انجام برسانند. این فرستادگان خصوصیتی دارند: **عُرْفًا**. عرف به معنای پشت سر هم آمدن است. به یال اسب هم عرف گفته می‌شود از این جهت که موها در پی هم قرار گرفته‌اند. بنابراین منظور این است که این فرستادگان پی در پی می‌آیند.

**فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا**؛ عصف سرعت بسیار است. به همین جهت به بادهای سریع نیز گفته شده‌است. اشاره‌ای است توأمان به سرعت فرستاده‌شدگان، و به سرعت انجام مأموریتشان.

**وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا**، **فَالْفَارِقَاتِ فَرَقًا**؛ نشر بسط و گشودن است؛ و فرق جدا کردن بین دو چیز است. واو قسم است. اشاره دارد به دو فعلی که ملائکه در این مأموریت انجام می‌دهند. البته که فهمیدن آن کار آسانی نیست. مرحوم علامه نشر را این‌گونه شرح داده‌اند:

المراد بالنشر نشر صحف الوحي كما يشير إليه قوله تعالى «كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ كِرَامٍ بَرَرَةٍ»: عبس: ١٦ و المعنى و أقسم بالملائكة الناشرين للصحف المكتوبة عليها الوحي للنبي ليتلقاه.

و مراد از فرق را این گونه بیان کرده‌اند:

المراد به الفرق بين الحق و الباطل و بين الحلال و الحرام، و الفرق المذكور صفة متفرعة على النشر المذكور.

ایشان نشر را گشودن مصحف می‌داند، و فرق را تمییز بین حق و باطل، و حلال و حرام دانسته‌اند. در نتیجه فرق فرع بر نشر است.

فَالْمُفِيَّاتِ ذِكْرًا؛ با توجه به توضیح دو آیه‌ی گذشته، مراد از القاء ذکر، قرآن کریم است. استعمال ذکر در قرآن شواهد بسیاری دارد؛ مانند: سوره‌ی حجر، آیه‌ی ٩: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ.

عُدْرًا أَوْ نُذْرًا؛ حال شما مختارید که با قرآن پند بگیرید، یا اثر نپذیرید.

إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٍ؛ این آیه جواب قسم‌های پیشین و پایان آیات ابتدایی سوره‌ی مرسلات است. مطابق شرح آیات قبلی مراد قیامت است. می‌فرماید آنچه به شما وعده داده شده است، حتماً واقع خواهد شد.

چنان‌که در سور پیشین بیان گردید بین قسم‌های ابتدای سوره و فحوای آن باید ارتباط معنایی باشد. وقتی قسم‌ها را تطبیق به ملائکه نمودیم، ارتباط معنایی حفظ خواهد شد. بیان شد که هدایت از جانب خداوند متعال به واسطه‌ی فرشتگان نازل می‌شود، شما می‌توانید پند بگیرید و گوش دهید، یا پشت کنید و بی‌توجه باشید، اما بدانید که قیامت حتمی است، و این دنیا فقط محلی برای گذر است.

در انتهای این بخش احتمال دیگری که مستفاد از کلام مرحوم مصطفوی است را بیان می‌کنیم. ایشان این آیات را اشاره به مراحل پنج‌گانه‌ی سلوک می‌دانند؛ چنان‌که در سوره‌ی نازعات و عادیات آمده است. این تطبیق را در سوره‌ی عادیات به طور مبسوط شرح دادیم، و از تکرار آن که ممکن است ملال‌آور باشد پرهیز می‌کنیم.

آیات ابتدایی سوره‌ی عادیات: وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا « ۱ » فَاَلْمُورِيَّاتِ قَدْحًا « ۲ » فَاَلْمُغِيرَاتِ صُبْحًا « ۳ » فَاتَّرْنَ بِهِ نَقْعًا « ۴ » فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا « ۵ »

آیات ابتدایی سوره‌ی نازعات: وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا « ۱ » وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا « ۲ » وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا « ۳ » فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا « ۴ » فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا « ۵ »

تصویر عبارات مرحوم مصطفوی در ذیل سوره‌ی مرسلات در کتاب شریف التحقیق:

### والمُرْسَلَاتِ عُرْفًا، فالعاصِفَاتِ عَصْفًا، والنَّاشِرَاتِ نَشْرًا، فالفارِقَاتِ فِرْقًا، فالمُلْقِيَّاتِ ذِكْرًا عُدْرًا أَوْ نُذْرًا - ۶ / ۷۷.

إشارة إلى المراحل الخمس من سير السالكين إلى الله عزّ وجلّ بلحاظ البعثة والرسالة التكوينية الإلهية:

فالمُرْسَلَاتِ: هم النفوس الممتازة المنتخبة المجذوبة تكويناً قد أرسلوا مأمورين إلى إلقاء ذكر الله عزّ وجلّ فيما بين الناس، فسلكوا منتزعين عن عالم الطبيعة إلى هذه المأمورية المنظورة، كما في - النَّازِعَاتِ غَرْقًا. فليراجع إلى هذه الكلمات والآيات الخمس من سورة النازعات ۷۹، فتتنطبق على هذا المورد.

**فالعاصِفَاتِ:** إشارة إلى المرحلة الثانية - كما في - والنَّاشِطَاتِ.

**والنَّاشِرَاتِ:** إشارة إلى الثالثة - كما في - والسَّابِحَاتِ سَبْحًا.

**فالفارِقَاتِ:** إشارة إلى الرابعة - كما في - فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا.

**فالمُلْقِيَّاتِ:** إشارة إلى المرحلة الخامسة المقصودة في المورد، وفيها إلقاء ذكر الله تعالى في الجوامع البشرية قولاً وعملاً، فإنّ تلك النفوس قد صارت مظاهر صفاته

لا يرى فيها إلا جماله وما يشاءون إلا ما يشاء ولا يعملون إلا ما يريد ويحب، كما في  
- فالدُّبَّرَاتُ أَمْراً.

**عُذْراً أَوْ نُذْراً:** مصدران أو إسما مصدر، منصوبان للتعليل، أي يُلقون الذكر ليتحقَّق ويتحصل العذر أو النذر، فالعذر أوّل مرتبة للتأثّر والتنبيه في قبال التذكير، وهو حصول حالة إظهار إصلاح الخطأ الصادر الواقع، والنذر في مرتبة متأخرة شديدة، وهو حصول الخوف الموجب للترك.

ففي العذر يتوجّه إلى قبح العمل وكونه مكروهاً وفي معرض اللوم. وفي النذر يتوجّه إلى عاقبة العمل والابتلاء المتعقّب وسوء النتيجة.

ويجمعها التنبيه والتوجّه إلى إصلاح العمل والسلوك إلى الحقّ وفي الحقّ، وهذا الإرسال التكوينيّ من أطفاف الربّ الكريم في هداية خلقه.

وجمع هذه الكلمات بالألف والتاء: يدلّ على أنّ المراد ليس بأنبياء مرسلين، بل نفوس مرسلين برسالة عامّة، كما في:

**أرسلَ الرِّيحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَي رَحْمَتِهِ - ٤٨ / ٢٥.**

**وأرسلنا السَّماءَ عليهم مِدْراراً - ٦ / ٦.**

ثمّ إنّ النفوس الممتازة المجذوبة مرسلات إلى الخلق لنشر العرف وإلقاء المعروف بينهم، من أوّل سلوكهم إلى انتهاء سيرهم، باختلاف المراتب، إلى أن يصلوا إلى القاء الذكر تحقيقاً قولاً وعملاً - راجع - رسل.

وهذه الخصوصيات والصفات المذكورة لا تنطبق على غير النفوس، من الأنبياء والرياح والآيات أو الملائكة - راجع - عصف.



مرحوم علامه‌ی طباطبائی در تفسیر شریف المیزان، عباراتی در باب قسم‌های قرآن دارند که بسیار خواندنی و قابل توجه است:

### كلام في إقسامه تعالى في القرآن

من لطيف صنعة البيان في هذه الآيات الست أنها مع ما تتضمن الإقسام لتأكيد الخبر الذي في الجواب تتضمن الحجة على مضمون الجواب و هو وقوع الجزاء الموعود فإن التدبير الربوبي الذي يشير إليه القسم أعني إرسال الرسائل العاصفات و نشرها الصحف و فرقها و إلقاءها الذكر للنبي تدبير لا يتم إلا مع وجود التكليف الإلهي و التكليف لا يتم إلا مع تحتم وجود يوم معد للجزاء يجازى فيه العاصي و المطيع من المكلفين.

فالذي أقسم تعالى به من التدبير لتأكيد وقوع الجزاء الموعود هو بعينه حجة على وقوعه كأنه قيل: أقسم بهذه الحجة أن مدلولها واقع.

و إذا تأملت الموارد التي أورد فيها القسم في كلامه تعالى و أمعنت فيها وجدت المقسم به فيها حجة دالة على حقية الجواب كقوله تعالى في الرزق: «فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ»: الذاريات: ٢٣ فإن ربوبية السماء و الأرض هي المبدأ لرزق المرزوقين، و قوله: «لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ»: الحجر: ٧٢ فإن حياة النبي ص الطاهرة المصونة بعصمة من الله دالة على سكرهم و عمههم، و قوله: «وَ الشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا - إِلَى أَنْ قَالِ - وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا»: الشمس: ١٠ فإن هذا النظام المتقن المنتهي إلى النفس الملهمة المميزة لفجورها و تقواها هو الدليل على فلاح من زكاهها و خيبة من دسهاها.

و على هذا النسق سائر ما ورد من القسم في كلامه تعالى و إن كان بعضها لا يخلو من خفاء يحوج إلى إمعان من النظر كقوله: «وَ التِّينِ وَ الزَّيْتُونِ وَ طُورِ سِينِينَ»: التين: ٢ و عليك بالتدبر فيها.

آیات ۸ تا ۱۵:

فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ « ۸ » وَإِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ « ۹ » وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ « ۱۰ » وَإِذَا الرُّسُلُ أُقِثَّتْ « ۱۱ » لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ « ۱۲ »  
لِيَوْمِ الْفَصْلِ « ۱۳ » وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الْفَصْلِ « ۱۴ » وَيَلَّ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ « ۱۵ »

آن هنگامی که ستاره‌ها بی‌نور شوند. و هنگامی که آسمان شکافته گردد. و هنگامی که کوه‌ها از جا کنده و برچیده شوند. و هنگامی که برای پیامبران وقتی تعیین شود. این حوادث چه روزی اتفاق می‌افتد؟ روز جدایی؛ و چه دانی که روز جدایی چیست! آن روز، وای بر تکذیب‌کنندگان.

طمس:

مقایس: يدلّ على محو الشئ و مسحه.

مفردات: ازالة الاثر بالمحو.

نسف:

مقایس: يدلّ على كشف شئ. و انتسفت الريح الشئ، كأنها كشفته عن وجه الارض و سلبته.

مصباح: اقتلعتة و فرقتة.

این آیات بیان حوادثی است که در قیامت اتفاق می‌افتد. این اتفاقات در سور بسیاری مانند تکویر، زلزال، انفطار و ... آمده است. مفهوم کلی این آیات تغییر اساسی در عالم ماده، و آنچه ما می‌بینیم است. تمامی این وقایع در آیه‌ی ۴۸ سوره‌ی ابراهیم به صورت کلی بیان گردیده است؛ به زعم حقیر آیات دیگر را باید با توجه به این کریمه معنا کرد: يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ.

در سوره‌ی مرسلات نیز به سه اتفاق مشهود اشاره می‌شود:

۱. بی‌نور شدن و محو ستارگان.

۲. شکافته شدن آسمان‌ها: مراد تغییر اساسی و به هم ریختن وضعیت فعلی آسمان است.

۳. برجیده شدن کوه‌ها. همان‌طور که در سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۰۵ آمد: *وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا*.

*وَإِذَا الرُّسُلُ أَقْبَتَتْ*؛ مفسرین مراد از این کریمه را زمانی دانسته‌اند که پیامبران برای شهادت درباره‌ی امتشان در محضر الهی حاضر می‌شوند.

*لَأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ، لِيَوْمِ الْفَصْلِ، وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ*؛ مراد این است که این اتفاقات تا کی به تأخیر خواهد افتاد؟ و در چه زمانی محقق خواهد شد؟ روزی رخ خواهد داد که به آن یوم الفصل گویند. فصل از اسامی قیامت است. روزی است که حکم خداوند در خلق به طور عیان جاری خواهد شد. همان‌طور که در آیه‌ی ۲۵ سوره‌ی سجده آمده است: *إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ*. و تو چه دانی که چه روزی است! اشاره‌ای است به عظمت آن روز.

*وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ*؛ عرض شد که این آیه بارها در سوره آمده است. بنابراین این سوره در واقع هشدار است برای تکذیب‌کنندگان. کسی که اهل تکذیب است کار را برای خود بسیار سخت کرده است؛ اگر فقط باور نداشت، انذار برایش فایده داشت، و اثر می‌گرفت؛ اما کسی که از ریشه همه را دروغ می‌شمارد دیگر گوشی برای شنیدن حقایق ندارد. به خدا پناه می‌بریم.

روايات:

الباقر (عليه السلام) - فى قوله: فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ فَطُمُوسُهَا ذَهَابُ ضَوْئِهَا.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ١٧، ص ٢٨٢

على بن إبراهيم (رحمة الله عليه) - وَإِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ قَالَ: تَنْفَرُجُ وَتَنْشَقُّ.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ١٧، ص ٢٨٢

على بن إبراهيم (رحمة الله عليه) - وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ أَى تَقْلَعُ.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ١٧، ص ٢٨٢

على بن إبراهيم (رحمة الله عليه) - لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلْتُ قَالَ: أُخِّرْتُ.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ١٧، ص ٢٨٤



آیات ۱۶ تا ۱۹:

أَلَمْ نُهَلِكِ الْأُولَىٰ « ۱۶ » ثُمَّ نَتَّبِعُهُمُ الْآخِرِينَ « ۱۷ » كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ « ۱۸ » وَيَلُومُنَادٍ لِلْمُكَذِّبِينَ « ۱۹ »

آیا پیشینیان را نابود نکردیم؟ و در پی آنها تکذیب‌کنندگان بعدی را نیز نابود می‌کنیم. آری، با تکذیب‌کنندگان چنین می‌کنیم. آن روز، وای بر تکذیب‌کنندگان.

معنای آیات روشن است. خداوند متعال اقوامی را از گذشتگان هلاک کرد؛ مانند قوم نوح، عاد و ...، پس از آنها هم هر قومی که مسیر تکذیب انبیاء و حقیقت را در پیش گرفتند، نابود کرد. این سنت الهی بود تا پیامبر اکرم صلوات الله علیه، پس از ایشان دیگر قومی با عذاب به هلاکت نرسید.

آیات ۲۰ تا ۲۴:

أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَهِينٍ « ۲۰ » فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ « ۲۱ » إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ « ۲۲ » فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ « ۲۳ » وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ  
لِلْمُكَذِّبِينَ « ۲۴ »

آیا شما را از آبی بی مقدار نیافریدیم؟ و آن را در جایی استوار قرار دادیم؛ تا مدتی معین. ما انجامش دادیم، و چه نیک انجام می‌دهیم. آن روز، وای بر تکذیب‌کنندگان.

مراد از مَاءٍ مَهِينٍ بی‌ارزشی در ظاهر است. ظاهراً مراد نطفه می‌باشد. منظور از قَرَارٍ مَكِينٍ رحم است. قَدَرٍ مَعْلُومٍ زمان حمل مادر است.

خداوند قادر مطلق است؛ و در آیه‌ی ۲۳ به زیبایی از قدرت خود سخن می‌گوید: فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ. یکی از مصادیق قدرت الهی سیر عجیب و باشکوه خلقت انسان است. به این سیر بارها در آیات قرآن اشاره شده است.

روایات:

الرَّسُولُ (صلى الله عليه و آله) فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نُطْفَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ فَجَعَلَهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ فَقَدَرَهُ فَنِعْمَ الْقَادِرُ رَبُّ الْعَالَمِينَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) إِنَّ النُّطْفَةَ تَثْبُتُ فِي الرَّحِمِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا نُطْفَةٌ ثُمَّ بَصِيرٌ عَاقِبَةُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ مُضَعَّةٌ أَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ يُجْعَلُ بَعْدَهُ عَظْمًا ثُمَّ يُكْسَى لَحْمًا ثُمَّ يَلْبَسُ اللَّهُ بَعْدَهُ جِلْدًا ثُمَّ يَنْبَتُ عَلَيْهِ شَعْرًا ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْمَلَكَ الْأَرْحَامَ فَيُقَالُ لَهُ: اكْتُبْ أَجَلَهُ وَ عَمَلَهُ وَ رِزْقَهُ وَ شَقِيئًا يَكُونُ أَوْ سَعِيدًا فَيَقُولُ: الْمَلِكُ يَا رَبِّ أَنِّي لِي بِعِلْمِ ذَلِكَ. فَيُقَالُ لَهُ: اسْتَمَلِ ذَلِكَ مِنْ قُرْءِ اللَّوْحِ الْمُحْفَظِ فَيَسْتَمَلِيهِ مِنْهُمْ.

بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۳۶۰

(ترجمه از بنده نیست) پیامبر (صلی الله علیه و آله) در تفسیر امام عسکری (علیه السلام) آمده است: در قول خدای تعالی: يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ فَجَعَلَهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ. و اندازه‌اش نمودیم و چه خوش اندازه گیری است پروردگار جهانیان. و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «نطفه چهل روز در رحم بماند، و بعد چهل روز علقه می‌باشد و چهل روز دیگر مضغه و بعد استخوان می‌گردد و از آن پس گوشت می‌روید. سپس خدا او را پوست می‌پوشاند و به دنبال آن مو برمی‌آورد. سپس فرشته ارحام را می‌فرستد و به او گویند: «عمر و کار و روزی‌اش را بنویس و اینکه شقی است یا سعید». فرشته گوید: «از کجا این‌ها را می‌دانم؟» به او گویند: «از قرآء لوح محفوظ دیکته بگیر، و از آن‌ها دیکته گیرد».

علی‌بن‌ابراهیم (رحمة الله علیه) - فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ قَالَ: فِي الرَّحِمِ.

بحار الأنوار، ج ۹، ص ۲۴۶

أمیرالمومنین (علیه السلام): أَيُّهَا الْمَخْلُوقُ السَّوِيُّ وَالْمُنْشَأُ الْمَرْعِيُّ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْحَامِ وَمُضَاعَفَاتِ الْأَسْتَارِ بَدِئْتَ مِنْ سَلَالَةٍ مِنْ طِينٍ وَوَضِعْتَ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ وَأَجَلَ مَقْسُومٍ تُمُورُ فِي بَطْنِ أُمِّكَ جَنِينًا لَا تَحِيرُ دُعَاءً وَلَا تَسْمَعُ نِدَاءً ثُمَّ أَخْرَجْتَ مِنْ مَقْرَكَ إِلَى دَارٍ لَمْ تَشْهَدْهَا وَ لَمْ تَعْرِفْ سَبِيلَ مَنَافِعِهَا.

بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۳۴۷ / نهج البلاغه، ص ۲۳۳

(ترجمه از بنده نمی‌باشد) امام علی (علیه السلام): ای آفریده‌ی راست اندام و پدیده‌ی نگاهداری شده در تاریکی‌های ارحام و در پرده‌هایی نهاده و هر پرده بر دیگری افتاده. از آنچه از گل‌ولای بیرون کشیده شد، آغاز شدی و در آرامگاهی برجای نهاده شدی، تا مدتی که دانسته است و زمانی که قسمت شده است. در دل مادرت می‌جنیدی، نه خواندن را پاسخ می‌توانستی بگویی و نه آوازی را می‌توانستی بشنوی. سپس از قرارگاهت بیرون کردند و به خانه‌ای درآوردند که آن را ندیده بودی و راه‌هایی که سود آن را نشناخته بودی.

آیات ۲۵ تا ۲۸:

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا « ۲۵ » أَحْيَاءً وَأَمْوَاتًا « ۲۶ » وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ وَأَسْقَيْنَاكُم مَّاءً فُرَاتًا « ۲۷ » وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ  
لِّلْمُكَذِّبِينَ « ۲۸ »

آیا زمین را دربرگیرنده قرار ندادیم؟ برای زندگان و مردگان. و در زمین کوه‌های استوار بلند قرار دادیم، و آبی گوارا به شما نوشاندیم. آن روز، وای بر تکذیب‌کنندگان.

کفت:

مقایس: يدلّ على جمع و ضمّ.

التحقيق: هو الجذب مع الجمع.

رسی:

مقایس: يدلّ على ثبات.

التحقيق: استقرار شيء عظيم تاماً.

شمخ:

مقایس: يدلّ على تعظّم و ارتفاع، يقال جبل شامخ: أي عال.

فرت:

لسان العرب: اشدّ الماء عذوبة.

التحقيق: هو العذوبة و اللطافة في الماء.

زمین محلّی است برای همه‌ی زندگان و مردگان؛ مردگان را در بطن خود جای داده، و زندگان روی زمین‌اند. امروزه همه می‌دانند که شرایط اقلیمی زمین سکونت را در آن ممکن کرده است. و هنوز دانشمندان نتوانسته‌اند سیاره‌ی دیگری که برای سکونت جانداران مناسب باشد پیدا کنند.

کوه‌هایی استوار و سربه فلک کشیده در روی زمین قرار گرفته‌اند. و آبی گوارا برای همه‌ی موجودات قرار دادیم.

تَفْسِيرُ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ نَظَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) فِي رُجُوعِهِ مِنْ صِفِّينَ إِلَى الْمَقَابِرِ فَقَالَ: هَذِهِ كِفَاتُ الْأَمْوَاتِ أَيْ مَسَاكِنُهُمْ ثُمَّ نَظَرَ إِلَى بَيْوتِ الْكُوفَةِ فَقَالَ هَذِهِ كِفَاتُ الْأَحْيَاءِ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ: أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا أَحْيَاءً وَ أَمْوَاتًا.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۷، ص ۲۹۰

(ترجمه از بنده نمی‌باشد) امیرالمؤمنین (علیه السلام) در بازگشت خود از صفین چشمش به قبرستان افتاد و فرمود: «اینجا کفات اموات است یعنی مساکن آنها است». بعد چشم به منازل کوفه انداخته، فرمود: «این هم کفات زنده‌ها است». بعد این آیه را قرائت نمود: أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا أَحْيَاءً وَ أَمْوَاتًا.

انْطَلِقُوا إِلَى مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ « ۲۹ » انْطَلِقُوا إِلَى ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ « ۳۰ » لَا ظَلِيلٍ وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ « ۳۱ » إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ « ۳۲ » كَأَنَّهُ جِمَالَتٌ صُفْرٌ « ۳۳ » وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ « ۳۴ »

به سوی آنچه تکذیبش می‌کردید روانه شوید. به طرف سایه‌ی دودی که (از عظمت) سه شاخه دارد. سایه‌ای که نه سایه است (که خصوصیات سایه را داشته باشد)، و نه از زبانه‌ی آتش بازمی‌دارد. از آن آتش شراره‌هایی بزرگی افکنده می‌شود. گویا شترانی زرد رنگ‌اند. آن روز، وای بر تکذیب‌کنندگان.

نتیجه‌ی تکذیب در این آیات بیان شده است. سرانجام مکذبین گرفتاری در آتش است. آتشی که خود برافروخته‌اند. آتشی آن‌قدر عظیم که دودش سه شاخه دارد. این تعبیر کنایه‌ای از عظمت آتش است. این دود آن‌قدر عظیم است که سایه‌ای در آسمان ایجاد می‌کند، خصوصیت سایه خنکی و آرامش است. اما این سایه با دیگر سایه‌ها فرق دارد. نه خنک است و نه مایه‌ی آرامش. بزرگی شراره‌های آتش چونان قصری است. جِمَالَتُ صُفْرُ شتر زرد رنگ است. در عین حال که مراجعه به ریشه‌ی لغت معنای عمیق‌تری را برای جمل نشان می‌دهد؛ در التحقیق آمده است ریشه‌ی لغت عبری است، و به معنای نضج و انقطاع است. ایشان اطلاق به شتر را نیز به جهت تحمل و استقامت شتر در طول حیاتش می‌دانند. با این وصف می‌توان معنای آیه را اوج بزرگی و عظمت این شعله‌ها دانست.

به طور کلی این تشبیهات به این جهت در قرآن به کار رفته است که برای عرب مأنوس بوده است. در عین حال که ممکن است برای ما و اقوام غیر عرب آشنا نباشد. دقت کنیم که بستر زمان و مکان در مثال‌ها و تشبیهات قرآنی تأثیر به‌سزایی دارد.

چند سطر فوق بیان ابتدایی آیات است؛ بر خواننده روشن است که این آیات ابهام دارد، و به سادگی که ما و مفسرین شرح دادیم نمی‌باشد. مراد از سایه یا دودی که خصوصیات سایه را ندارد چیست؟! مراد از ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ چیست؟ این تشبیهات به چه منظور است؟

آنچه به ذهن می‌رسد عرض می‌کنم، و در نهایت علم فقط از آن خدا است. عرض شد که تکذیب نهایت حالِ خسرانِ انسان است. انسان مکذّب قوه‌ی باور را در خود خشکانده است. او در تاریکی و ظلمت مطلق به سر می‌برد. چرا که نه می‌شنود، و نه می‌خواهد که بشنود. بنابراین در سایه‌ی ظلمتی فراگیر فرو رفته است. این سایه (دود) سه شعبه دارد: باور، صفات و افعال. چرا که او در سه ساحت مکذّب است. بنابراین دودی است عظیم که خروج از آن قریب به محال است. در ادامه او حامل آتشی است که بسیار عظیم است. اگر جهنّم یک مکان ثابت بود، آتشش نیز برای همه یکسان بود. اما هر شخص جهنّمی، حامل آتش خود است. و اهل کذب عظیم‌ترین آتش ممکن را حمل می‌کنند. آتشی که در اوج و ارتفاع به سان قصرهای بلند است؛ و در سختی و پایداری مانند شترانی زردرنگ! کذب خصوصیتی است که تا هست، آتش ناباوری نیز هست. به همین جهت این تشبیهات معنای روشنی پیدا می‌کند.

آیات ۳۵ تا ۴۰:

هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ « ۳۵ » وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ « ۳۶ » وَيَلُ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ « ۳۷ » هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأُولَئِينَ « ۳۸ » فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُوا « ۳۹ » وَيَلُ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ « ۴۰ »

امروز روزی است که حرفی برای گفتن ندارند. و به آنها اجازه‌ی عذرخواهی هم داده نمی‌شود. آن روز، وای بر تکذیب‌کنندگان. امروز روز تفصیل است، که شما و پیشینیان را گرد می‌آوریم. حال اگر نیرنگی دارید، بر من به کار گیرید! آن روز، وای بر تکذیب‌کنندگان.

آیات معنای روشنی دارد. قیامت روزی است که دیگر زمان عذر تراشی، و بهانه آوردن نیست. کسی آن‌جا نمی‌تواند سخنی غیر از حقیقت بگوید. همه‌ی انسان‌ها در آن روز گرد هم می‌آیند. حال اگر نیرنگی دارید به کار بگیرید! بیانی است برای تعجیز مکذبین.

عَنْ حَمَادِ بْنِ عَثْمَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ فَقَالَ اللَّهُ أَجَلٌ وَأَعْدَلٌ وَأَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَكُونَ لِعَبْدِهِ عُدْرٌ لَا يَدَعُهُ يَعْتَذِرُ بِهِ وَ لَكِنَّهُ فُلَجٌ فَلَمْ يَكُنْ لَهُ عُدْرٌ.  
الكافی، ج ۸، ص ۱۷۸

(ترجمه از بنده نمی‌باشد) حمادبن عثمان گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که درباره‌ی این آیه: وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ، فرمود: «خداوند منزه است از اینکه بنده‌ی وی عذری داشته باشد و به وی اجازه‌ی معذرت‌خواهی ندهد، بلکه بنده زمین‌گیر شده است و دیگر عذری ندارد».



آیات ۴۱ تا ۴۵:

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ « ۴۱ » وَفَوَاكِهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ « ۴۲ » كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ « ۴۳ » إِنَّكَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ « ۴۴ » وَيَلُوكَ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ « ۴۵ »

در آن روز اهل تقوا در سایه و کنار چشمه‌سارانند. و هر آنچه میلشان باشد فراهم است، مانند میوه‌ها. همه‌ی این‌ها گوارایتان، بخورید و بیاشامید، به پاس آنچه بودید. اهل احسان را این‌گونه جزا می‌دهیم. آن روز، وای بر تکذیب‌کنندگان.

این چند آیه در سوره‌ی مرسلات امیدی است که در قلب زنده می‌شود. در برابر حال مکذبین همواره مقابله‌ای وجود دارد؛ در این سوره که خط اصلیش انذار است، تقابل فقط در همین چند آیه بیان می‌شود. اهل تقوا در مقابل مکذبین در سایه‌ی رحمت الهی هستند. هر آنچه را که اراده کنند در اختیارشان خواهد بود. این نتیجه‌ی احسان آن‌ها در طول حیاتشان است.

آیات ۴۶ تا ۵۰:

كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ « ۴۶ » وَيَلُ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ « ۴۷ » وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ « ۴۸ » وَيَلُ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ « ۴۹ » فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ « ۵۰ »

بخورید که بهره‌ی اندکی در این دنیا دارید، شما مجرمید. آن روز، وای بر تکذیب‌کنندگان. و هنگامی که به آن‌ها گفته می‌شد در برابر خدا تواضع کنید، چنین نمی‌کردند. آن روز، وای بر تکذیب‌کنندگان. پس از این سخنان، به چه کلامی ایمان می‌آورند!؟

آیه‌ی ۴۶ به وضوح نشان می‌دهد که مجرم و مکذّب نیز در دنیا می‌تواند بهره داشته باشد. و هیچ منع برهانی و نقلی برای آن وجود ندارد. مراد از تَمَتَّعُوا قَلِيلًا، ظاهراً زمان اندک باشد. زمان حضور در دنیا در مقابل بی‌نهایت قلیل است.

آیه‌ی ۴۸ را اکثر مفسّرین به معنای رکوع اصطلاحی معنا کرده‌اند. در حالی که به نظر می‌رسد مراد خشوع در برابر خداوند متعال است. کسی که خدا و حقیقت را از اساس قبول نمی‌کند، دعوت کردن او به نماز بیهوده و لغو است. ریشه‌ی تکذیب در این‌ها، گردن‌کشی و تکبر است؛ بنابراین درمان آن خشوع مقابل خداوند متعال می‌باشد.

فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ؛ این کریمه جمع‌بندی تمام سوره است. عرض کردیم که سوره‌ی مرسلات یک‌سره انذار است، و با گوشواره‌ی وَيَلُ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ عَلَّتْ انذار را کذب اهلش بیان می‌کند. انذاری که در این سوره بیان شده است، در قرآن کم‌نظیر است. حال دیگر با شنونده است که پند گیرد و دست از توهماتش بردارد، یا در مسیر هلاکتش پافشاری کند. اگر با این بیان دست بر نمی‌دارید، دیگر راهی برای نجاتتان نخواهد بود. دیگر به چه چیز ایمان خواهید آورد!

خداوند همه‌ی ما را از شرّ پندارهای باطل‌مان نجات دهد، و در مسیر رحمت و محبتش رهسپار گرداند. و صَلَّى اللهُ عَلَي  
محمّد و آله الطّيبين الطّاهرين.



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

### سوره ق

روایات در فصیلت سوره

الباقر (علیه السلام): مَنْ أَدْمَنَ فِي فَرَائِضِهِ وَ نَوَافِلِهِ قَرَأَهُ سُورَةَ قَ وَسَّعَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي رِزْقِهِ وَ أَعْطَاهُ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ وَ حَاسَبَهُ حِسَاباً يَسِيراً.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۸

(ترجمه‌ی روایت‌ها از بنده نمی‌باشد) امام باقر (علیه السلام): هرکس در نمازهای واجب و مستحب خود همواره سوره‌ی ق را بخواند، خداوند روزی او را زیاد می‌کند و نامه‌ی عملش را به دست راستش می‌دهد و حساب و کتاب او حساب آسانی خواهد بود.

الرَّسُولِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): مَنْ قَرَأَ سُورَةَ ق هَوَّنَ اللَّهُ عَلَيْهِ تَارَاتِ الْمَوْتِ وَ سَكَرَاتِهِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵ ، ص ۸

پیامبر (صلی الله علیه و آله): هرکس این سوره را بخواند، خداوند سکرات مرگ را برایش آسان می کند.

آیات ۱ تا ۵:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ق ۱ وَ الْقُرْآنِ الْمَجِیْدِ « ۱ » بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكٰفِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِیْبٌ « ۲ » أِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ  
بَعِیْدٌ « ۳ » قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَ عِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِیْظٌ « ۴ » بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَّرِیْحٍ « ۵ »

ق، سوگند به قرآن با مجد و عظمت. از این که بیم‌دهنده‌ای از میان خودشان آمد تعجب کردند، پس کافران گفتند: این چیز عجیبی است. وقتی بمیریم و خاک شویم، دوباره زنده می‌شویم؟! این بسیار بعید است. در حالی که ما می‌دانیم زمین چه مقدار از ایشان می‌کاهد، و نزد ما کتابی است که همه چیز در آن حفظ می‌شود. وقتی حقیقت بر آنان عرضه شد، آن را تکذیب کردند، به همین جهت در کار خود حیرانند!

مجد:

مقایس: بدلّ علی بلوغ النّهابة. و لا یكون إلا فی محمود.

مفردات: السّعة فی الكرم و الجلال، و اصل المجد من قولهم مجدت الابل اذا حصلت فی مرعى كثير واسع.

مرج:

التحقیق: هو إرسال و إطلاق فی جریان طبیعی للشیء و تنحیة عن القيود.

المارج هو ما فيه إرسال و إطلاق و بسط من دون قيود و الاطلاق فی النّار هو النّار المطلقة الخالصة الصافية من حيث هی و من دون أن یقیدها حدّ و قید. ففیه اشارة إلى أن مبدأ تكونّ الجانّ هو النّار اللطيفة السارية.

قاف از حروف مقطعه است. در روایات معانی متعددی برای قاف بیان گردیده است که یک مورد نقل می‌گردد. به نظر می‌رسد این معانی از باب تأویل باشد.

الباقر (علیه السلام): قَافُ جَبَلٍ مُّحِيطٌ بِالدُّنْيَا مِنْ زُمْرٍ أَخْضَرَ فَخُضِرَ السَّمَاءُ مِنْ ذَلِكَ الْجَبَلِ.  
تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۸

واو در آیه‌ی اول قسم است. مجید به معنای نهایت عظمت و جلال است. بر هر خواننده‌ی قرآن واضح و برهانی است که قرآن در لفظ و معنا در اوج عظمت و زیبایی می‌باشد. سوگند به قرآن خود نشان‌دهنده‌ی عظمت آن است. ظاهراً جواب قسم محذوف است؛ و معنای کلی است که در آیات بعدی آمده است. مرحوم علامه می‌فرماید جواب مستفاد از آیات بعدی می‌تواند این موارد باشد: قیامت حق است. تو حقاً از انذاردهندگان. یا انذار حق است.

آیه‌ی دو اشاره به تعجب کافران از ادعای نبوت پیامبر دارد. گویا آن‌ها انتظار و باور نداشتند که شخصی مانند محمد که در میان آن‌ها زندگی می‌کرد به پیامبری مبعوث گردد، و آن‌ها را از باورهای کافرانه‌شان بیم دهد. این مطلب برایشان بسیار سنگین و عجیب بود. آن‌ها غرق در خودپرستی و دنیا بودند، نمی‌توانستند بپذیرند که شخصی از خودشان جلویشان قد علم کند، و تمامی باورهایشان را به چالش بکشد.

تشکیک اصلی آن‌ها درباره‌ی قیامت شکی است که همه‌ی اقوام درباره‌ی قیامت داشته‌اند. می‌گفتند یعنی ما می‌میریم و اجزایمان همگی تبدیل به خاک می‌گردد، و بعد دوباره زنده می‌شویم! این که خیلی بعید است! پاسخ خداوند به این تشکیک جالب است. خداوند به زبان عامیانه می‌فرماید: ما هم می‌دانیم که زمین اجزای شما را جزء جزء از میان می‌برد و تبدیل به خاک می‌کند. این مطلبی نیست که شما فقط آن را فهمیده باشید! اما این اشکال ارتباطی به رد قیامت ندارد. در آیات زیادی رد این شبهه بیان شده است، رد آن با خلقت ابتدایی که عدم بوده‌اند صورت گرفته است. برای نمونه در سوره یس، آیات ۷۸ و ۷۹ آمده است: وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ، قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي



أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ. در سوره‌ی ق ردّ ادعای باطل آن‌ها با علم الهی انجام پذیرفته است. بیان شده که نزد ما لوح محفوظی است که همه چیز در آن ثبت شده است. آنچه در گذشته رخ داده است، آنچه حال رخ می‌دهد، و آنچه در آینده رخ خواهد داد.

در آیه‌ی ۵ ریشه‌ی این باورها بیان می‌گردد. همان‌طور که بارها در سور پیشین بیان گردید، ریشه‌ی آن تکذیب حقیقت است. آن‌ها نمی‌خواهند حقیقت را باور کنند؛ مگر نه حقّ کاملاً آشکار است. حالِ تکذیب آن‌ها را در تشویش و سرگردانی قرار خواهد داد. عبارت عجیبی در انتهای کریمه بیان شده است: فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيحٍ. آن‌ها دچار سرگردانی خواهند بود. وقتی بر حقیقت چشم بپوشی نتیجه‌ای جز حیرت نخواهد داشت.

آیات ۶ تا ۱۱:

أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ « ۶ » وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ « ۷ » تَبْصِرَةً وَذِكْرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ « ۸ » وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ « ۹ » وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ « ۱۰ » رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ « ۱۱ »

به آسمان بالای سرشان نگاه نمی کنند، که چگونه آن را برافراشتیم، و زینتش دادیم، و هیچ نقصی در آن نیست. و زمین را گسترده کردیم، و روی آن کوههایی استوار قرار دادیم، و انواع گیاهان تازه را روی زمین رویاندیم. اینها همه برای بصیرت و پند گرفتن بندگانی است که مدام به خداوند متعال رجوع می کنند. و از آسمان آبی سرشار از برکت فرودستادیم، با آن باغها و دانه های دروکردنی رویاندیم. و نخلهایی بلند با خوشه هایی برهم نشسته. اینها همه روزی بندگان است، و با آن آب سرزمین های مرده را زنده می کنیم؛ آری زنده شدن مردگان نیز همین طور است.

فرج:

مقایس: يدلّ على تفتح في الشيء.

التحقيق: هو حصول مطلق انفراج بين الشيئين.

(در آیه) يخالف النظم والارتباط والاتصال.

رسی:

مقایس: يدلّ على ثبات.

(در آیه) الشامخات العظيمة على الارض حفظاً لها عن الاضطراب والاختلال.

بسق:

مقایس: هو ارتفاع الشيء و علوه، قال الخليل: بسقت النخلة: اذا طالت و كملت.

نضد:

مقایس: يدلّ علی ضمّ شیء الی شیء فی اتساق و جمع.

التحقیق (در آیه) الطّلع ما یعلو و یتظهر علی شیء، و فی النّخل ما یتظهر فی اعلاها حین بلوغ بدو ثمرها. و النضید: المتجمّع المتراکم المنضمّ بعضه الی بعض. یراد ظهور القنوان و القنوه العذق.

این آیات دعوت به تدبّر در آفاق است، رویه‌ی قرآن کریم توجّه دادن به هستی است. امری آشکار که معمولاً از آن غافل هستیم. می‌فرماید چرا به آسمانی که بالای سرتان است توجّه نمی‌کنید؟! چه بسیار عجائبی در آسمان که بشر هیچ از آن نمی‌داند. توجّه دادن به هستی در قرآن همواره با ارجاع مستقیم به خداوند است، در این آیات هم ضمائر متکلم مع الغیر آمده است. ما هستیم که آسمان را بر فرازتان برافراشتیم. آسمانی که انتهایش معلوم نیست، چنان است که گویا نهایت ندارد. (زینّاهَا) و این آسمان را زیبا ساختیم، زینتش دادیم. زیبایی آسمان هر کسی را مدهوش می‌کند. در تمامی دوران‌ها انسان‌ها غرق در شگفتی‌های بسیار آسمان می‌شدند. هم‌اکنون نیز انسان‌ها ساعت‌ها سفر می‌کنند تا آسمان محلّ دیگری را به نظاره بنشینند. (مَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ) و در این آسمان با عظمت هیچ خلل و نقصی پیدا نمی‌شود. این همه ستاره و سیاره و کهکشان‌ها همگی در حرکتند، و کوچک‌ترین بی‌نظمی در آن رخ نمی‌دهد.

وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ، و در مقابل آسمان زمین را گستراندیم، و روی آن کوه‌هایی استوار قرار دادیم. این کوه‌ها در واقع میخ‌های زمین هستند. و باز ما هستیم که گونه‌های مختلف گیاهان تازه را از زمین می‌رویانیم. گیاهانی که شما از دیدنشان بهجت و فرح پیدا می‌کنید.

تَبْصِرَةً وَذِكْرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ، همه‌ی این‌ها و بسیارِ دیگر برای کسی که اولاً بنده باشد، و ثانیاً دائم‌الرجوع به حضرت حق باشد مفید فایده است. به تناسب سیر آفاق می‌توان گفت مراد از منیب رجوع مکرر در مواجهه با هر پدیده‌ای در هستی است. انابه‌ی دائمی به حق، کلیدی در سلوک است که برای انسان به تنهایی راهگشا است.

اول تبصره است، یعنی بیدار می‌شود، عبرت می‌گیرد؛ و سپس ذکر است، بعد یاد خدا می‌افتد. این ترتب در آیه دقت زیادی را می‌طلبد.

وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جِبَاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ، در این کریمه بارش باران مستقیم نیز به خداوند متعال نسبت داده می‌شود. باران را در این کریمه مبارک دانسته‌است. دلیل آن ایجاد حیات برای زمین و اهلیش است. دو نمونه در این آیه بیان می‌گردد: رویدن درختان، و دانه‌ها.

روایات زیادی با مضمون شفابخشی آب باران نقل شده است؛ که در مجامع روایی موجود است. خصوصاً مخلوط آب باران و غسل شفابخش شمرده شده است.

وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ، نمونه‌ی سوم حیات‌بخشی آب باران در این کریمه بیان می‌گردد. درختان نخل بلند و کامل، که خرماهای تازه و فراوان ثمر می‌دهند. خرما برای اعراب اهمیت فراوانی داشته و دارد. بارها عرض کردیم که مثال‌های قرآنی تناسب زیادی با اقوامی که مخاطب اولیه‌ی قرآن بودند دارد.

رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ، همه‌ی این نمونه‌ها و بسیاری دیگر که بیان نشد، برای رزق و روزی بندگان است. این فرآیند پیچیده در هستی قرار داده شده است، تا بندگان خداوند از آن بهره ببرند. در پایان آیه برهانی

دیگر بر بعث در روز قیامت ایراد می‌شود. همان‌طور که زمین مرده را با آب مبارک باران حیات بخشیدیم، مردگان را به وقتش زنده می‌کنیم. گرچه برای شما پیچیده و غیر قابل باور است، اما برای ما آسان است.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَثَمُودُ « ۱۲ » وَعَادُ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ « ۱۳ » وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ « ۱۴ »

پیش از آنان هم قوم نوح، اصحاب رس، و قوم ثمود پیامبرانشان را انکار کردند. و هم چنین قوم عاد، فرعون، و قوم لوط. و همین طور اصحاب ایکه، و قوم تبّع؛ همه شان پیامبران را منکر شدند، پس وعده‌ی عذاب برایشان حتمی شد.

این آیات بیان کننده‌ی احوال اقوامی است که پیامبرانشان را تکذیب کردند، و به همین جهت دچار عذاب الهی شدند. رسّ به معنای چاه است. اصحاب رسّ دوبار در این سوره، و سوره‌ی فرقان آمده است. درباره‌ی این قوم روایت جامعی از امیرالمؤمنین نقل شده است که به طور مبسوط شرح حال آن‌ها را بیان کرده است. روایت را به طور کامل نقل می‌کنیم. اگر مایل به دانستن بیشتر از احوال این قوم بودید مطالعه کنید، وگرنه عبور بفرمایید.

أَتَى عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) قَبْلَ مَقْتَلِهِ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ رَجُلٌ مِنْ أَشْرَافِ تَمِيمٍ يُقَالُ لَهُ عَمْرُو فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) أَخْبِرْنِي عَنْ أَصْحَابِ الرَّسِّ فِي أَيِّ عَصْرِ كَانُوا وَ أَيْنَ كَانَتْ مَنَازِلُهُمْ وَ مَنْ كَانَ مَلِكُهُمْ وَ هَلْ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِمْ رَسُولًا أَمْ لَا وَ بِمَا ذَا أَهْلَكُوا فَإِنِّي أُجِدُّ فِي كِتَابِ اللَّهِ ذِكْرَهُمْ وَ لَا أُجِدُّ خَبْرَهُمْ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ (عليه السلام) لَقَدْ سَأَلْتِ عَنْ حَدِيثٍ مَا سَأَلْتِي عَنْهُ أَحَدٌ قَبْلَكَ وَ لَا يُحَدِّثُكَ بِهِ أَحَدٌ بَعْدِي إِلَّا عَنِّي وَ مَا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ آيَةٌ إِلَّا وَ أَنَا أَعْرِفُ تَفْسِيرَهَا وَ فِي أَيِّ مَكَانٍ نَزَلَتْ مِنْ سَهْلٍ أَوْ جَبَلٍ وَ فِي أَيِّ وَقْتٍ نَزَلَتْ مِنْ لَيْلٍ أَوْ نَهَارٍ وَ إِنِّ هَاهُنَا لَعَلْمًا جَمًّا وَ أَشَارَ إِلَى صَدْرِهِ وَ لَكِنَّ طَلَابَهُ يَسِيرٌ وَ عَنْ قَلِيلٍ يَنْدَمُونَ لَوْ فَقَدُونِي قَالَ كَانَ مِنْ قِصَّتِهِمْ يَا أَخَا تَمِيمٍ كَانُوا قَوْمًا يَعْبُدُونَ شَجْرَةَ صَنْوَبِرٍ. يُقَالُ لَهَا شَاهٌ دَرَحْتُ كَانَ يَأْفِئُتُ بِنُوحٍ غَرَسَهَا عَلَى شَفِيرِ عَيْنٍ يُقَالُ لَهَا رُوشَابٌ كَانَتْ أَنْبِطَتْ لِنُوحٍ (عليه السلام) بَعْدَ الطُّوفَانِ وَ إِنَّمَا سُمُّوا أَصْحَابَ الرَّسِّ لِأَنَّهُمْ رَسُّوا نَبِيَّهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ ذَلِكَ بَعْدَ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ (عليه السلام) وَ كَانَتْ لَهُمْ اثْنَتَا عَشْرَةَ قَرْيَةً عَلَى شَاطِئِ نَهْرٍ يُقَالُ لَهُ الرَّسُّ مِنْ بِلَادِ الْمَشْرِقِ وَ بِهِمْ سُمِّيَ ذَلِكَ النَّهْرُ وَ لَمْ يَكُنْ يَوْمَئِذٍ فِي الْأَرْضِ نَهْرٌ أَعَزُّ مِنْهُ وَ لَا أَعَدْبُ مِنْهُ وَ لَا قَرَى أَكْثَرُ وَ لَا أَعْمَرُ مِنْهَا تُسَمَّى إِحْدَاهُنَّ أَبَانَ وَ الثَّانِيَةُ آذَرَ وَ الثَّلَاثَةُ دَى وَ الرَّابِعَةُ بَهْمَنَ وَ الْخَامِسَةُ إِسْفَنْدَارَ وَ السَّادِسَةُ فَرُورْدِينَ وَ السَّابِعَةُ أَرْدَبِيهَشْتَ وَ الثَّمَانِيَةُ

حُرْدَادَ وَالتَّاسِعَهُ مُرْدَادَ وَ العَاشِرَةَ تِيرَ وَ الحَادِي عَشْرَةَ مِهْرَ وَ الثَّانِي عَشْرَةَ شَهْرِيورَ وَ كَانَتْ أَعْظَمَ مَدَانِيهِمْ إِسْفَنْدَارُ وَ هِيَ الَّتِي  
يَنْزِلُهَا مَلِكُهُمْ وَ كَانَ يُسَمَّى تَرْكُودَ بِنِ غَابُورِ بْنِ يَارِشَ بْنِ سَازَنِ بْنِ مُرُودِ بْنِ كُنْعَانَ فِرْعَوْنَ إِبرَاهِيمَ وَ بِهَا الْعَيْنُ وَ الصَّنُوبِرَةُ وَ قَدْ غَرَسُوا فِي  
كُلِّ قَرِيْبِهِ مِنْهَا حَبَّةً مِنْ طَلْعِ تِلْكَ الصَّنُوبِرَةِ وَ أَجْرُوا إِلَيْهَا نَهْرًا مِنَ الْعَيْنِ الَّتِي عِنْدَ الصَّنُوبِرَةِ فَنَبَتَتِ الحَبَّةُ وَ صَارَتْ شَجْرَةً عَظِيمَةً وَ  
حَرَمُوا مَاءَ الْعَيْنِ وَ الِانْتِهَارِ فَلَا يَشْرَبُونَ مِنْهَا وَ لَا أَنْعَامُهُمْ وَ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ قَتَلُوهُ وَ يَقُولُونَ هُوَ حَيَاةُ آلِهَتِنَا فَلَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ  
يَنْقُصَ مِنْ حَيَاتِهَا وَ يَشْرَبُونَ هُمْ وَ أَنْعَامُهُمْ مِنْ نَهْرِ الرِّسِّ الَّذِي عَلَيْهِ قُرَاهُمْ وَ قَدْ جَعَلُوا فِي كُلِّ شَهْرٍ مِنَ السَّنَةِ فِي كُلِّ قَرِيْبِهِ عِيدًا  
يَجْتَمِعُ إِلَيْهِ أَهْلُهَا فَيَضْرِبُونَ عَلَى الشَّجْرَةِ الَّتِي بِهَا كَلَّةٌ مِنْ حَرِيرٍ فِيهَا مِنْ أَنْوَاعِ الصُّوْرِ ثُمَّ يَأْتُونَ بِشَاءٍ وَ يَقْرَأُ فَيَذْبَحُونَهَا قُرْبَانًا  
لِلشَّجْرَةِ وَ يَشْعَلُونَ فِيهَا النَّيْرَانَ بِالْحَطْبِ فَإِذَا سَطَحَ دُخَانُ تِلْكَ الذَّبَائِحِ وَ قَتَارُهَا فِي الْهَوَاءِ وَ حَالَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ النَّظَرِ إِلَى السَّمَاءِ  
خَرُّوا لِلشَّجْرَةِ سُجْدًا يَبْكُونَ وَ يَضْرَعُونَ إِلَيْهَا أَنْ تَرْضَى عَنْهُمْ فَكَانَ الشَّيْطَانُ يَجِيءُ فَيَحْرِكُ أَغْصَانَهَا وَ يَصِيحُ مِنْ سَاقِهَا صِيْحَ  
الصَّبِيِّ إِنِّي قَدْ رَضِيتُ عَنْكُمْ عِبَادِي فَطِيبُوا نَفْسًا وَ قَرُّوا عَيْنًا فَيَرْفَعُونَ رُؤُوسَهُمْ عِنْدَ ذَلِكَ وَ يَشْرَبُونَ الخَمْرَ وَ يَضْرِبُونَ بِالْمَعَازِفِ وَ  
يَأْخُذُونَ الدُّسْتَبِنْدَ فَيَكُونُونَ عَلَى ذَلِكَ يَوْمَهُمْ وَ لَيْلَتَهُمْ ثُمَّ يَنْصَرِفُونَ وَ إِنَّمَا سَمَّتِ العَجَمُ شَهْرَهَا بِأَبَانَ مَاهَ وَ آذَرَ مَاهَ وَ غَيْرَهُمَا  
اشْتِقَاقًا مِنْ أَسْمَاءِ تِلْكَ الْقُرَى لِقَوْلِ أَهْلِهَا بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ هَذَا عِيدُ شَهْرٍ كَذَا وَ عِيدُ شَهْرٍ كَذَا حَتَّى إِذَا كَانَ عِيدَ قَرِيْبَتِهِمْ العُظْمَى  
اجْتَمَعَ إِلَيْهَا صَغِيرُهُمْ وَ كَبِيرُهُمْ فَضَرَبُوا عِنْدَ الصَّنُوبِرَةِ وَ الْعَيْنِ سُرَادِقًا مِنْ دِيْبَاجٍ عَلَيْهِ مِنْ أَنْوَاعِ الصُّوْرِ وَ جَعَلُوا لَهُ اثْنَيْ عَشَرَ بَابًا  
كُلُّ بَابٍ لِأَهْلِ قَرِيْبِهِ مِنْهُمْ وَ يَسْجُدُونَ لِلصَّنُوبِرَةِ حَاجِرًا مِنَ السُّرَادِقِ وَ يَقْرَبُونَ لَهَا الذَّبَائِحَ أَضْعَافَ مَا قَرَّبُوا لِلشَّجْرَةِ الَّتِي فِي قُرَاهُمْ  
فَيَجِيءُ إبْلِيسُ عِنْدَ ذَلِكَ فَيَحْرِكُ الصَّنُوبِرَةَ تَحْرِيكًا شَدِيدًا وَ يَتَكَلَّمُ مِنْ جَوْفِهَا كَلَامًا جَهْوَرِيًّا وَ يَعِدُّهُمْ وَ يَمْتَنِيهِمْ بِأَكْثَرِ مَا وَعَدْتُهُمْ  
وَ مَنَّتَهُمُ الشَّيَاطِينُ كُلُّهَا فَيَرْفَعُونَ رُؤُوسَهُمْ مِنَ السُّجُودِ وَ بِهِمْ مِنَ الفَرَحِ وَ النَّشَاطِ مَا لَا يُفِيقُونَ وَ لَا يَتَكَلَّمُونَ مِنَ الشَّرْبِ وَ العَرَفِ  
فَيَكُونُونَ عَلَى ذَلِكَ اثْنَيْ عَشَرَ يَوْمًا وَ لَيْالِيهَا بِعَدَدِ أَعْيَادِهِمْ سَائِرَ السَّنَةِ ثُمَّ يَنْصَرِفُونَ فَلَمَّا طَالَ كُفْرُهُمْ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ عِبَادَتُهُمْ  
غَيْرَهُ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِمْ نَبِيًّا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ وُلْدِ يَهُودَا بْنِ يَعْقُوبَ فَلَبِثَ فِيهِمْ زَمَانًا طَوِيلًا يَدْعُوهُمْ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ  
مَعْرِفَةِ رَبُّوبِيَّتِهِ فَلَا يَتَّبِعُونَهُ فَلَمَّا رَأَى شِدَّةَ تَمَادِيهِمْ فِي الغَىِّ وَ الضَّلَالِ وَ تَرْكُهُمْ قَبُولَ مَا دَعَاهُمْ إِلَيْهِ مِنَ الرُّشْدِ وَ النَّجَاحِ وَ حَضَرَ  
عِيدَ قَرِيْبَتِهِمْ العُظْمَى قَالَ يَا رَبِّ إِنَّ عِبَادَكَ أَبَوًا إِلَا تَكْذِيبِي وَ الكُفْرَ بِكَ وَ عَدَاوَةَ يَعْبُدُونَ شَجْرَةَ لَا تَنْفَعُ وَ لَا تَضُرُّ فَأَيْبَسَ شَجْرَهُمْ  
أَجْمَعَ وَ أَرَاهُمْ قُدْرَتَكَ وَ سُلْطَانَكَ فَأَصْبَحَ القَوْمُ وَ قَدْ بَيْسَ شَجْرَهُمْ كُلُّهَا فَهَالَهُمْ ذَلِكَ وَ قُطِعَ بِهِمْ وَ صَارُوا فِرْقَتَيْنِ فِرْقَةٌ قَالَتْ سَحَرَ  
الْهَيْتَكُمْ هَذَا الرَّجُلُ الَّذِي زَعَمَ أَنَّهُ رَسُولُ رَبِّ السَّمَاءِ وَ الأَرْضِ إِلَيْكُمْ لِيَصْرِفَ وُجُوهَكُمْ عَنِ آلِهَتِكُمْ إِلَى إِلَهِهِ وَ فِرْقَةٌ قَالَتْ لَا بَلْ  
غَضِبَتِ آلِهَتِكُمْ حِينَ رَأَتْ هَذَا الرَّجُلَ يَعِيبُهَا وَ يَقَعُ فِيهَا وَ يَدْعُوكُمْ إِلَى عِبَادَةِ غَيْرِهَا فَحَجَبَتْ حُسْنَهَا وَ بَهَاةَا لِكَيْ تَعْضُبُوا لَهَا  
فَتَنْتَصِرُوا مِنْهُ فَأَجْمَعَ رَأْيُهُمْ عَلَى قَتْلِهِ فَاتَّخَذُوا أَنَابِيْبَ طَوَالًا مِنْ رِصَاصِ وَاسِعَةِ الأَفْوَاهِ ثُمَّ أَرْسَلُوهَا فِي قَرَارِ الْعَيْنِ إِلَى أَعْلَى المَاءِ  
وَاحِدَةً فَوْقَ الأُخْرَى مِثْلَ البَرَابِيخِ وَ نَزَحُوا مَا فِيهَا مِنَ المَاءِ ثُمَّ حَفَرُوا فِي قَرَارِهَا بِئْرًا ضَيْقَهُ المُدْحَلِ عَمِيقَةً وَ أَرْسَلُوا فِيهَا نَبِيَّهُمْ وَ

أَلْقَمُوا فَأَهَا صَحْرَهُ عَظِيمَهُ ثُمَّ أَخْرَجُوا الْأَنْبِيَّابَ مِنَ الْمَاءِ وَقَالُوا نَرْجُو الْآنَ أَنْ تَرْضَى عَنَّا الْهَيْتُنَا إِذَا رَأَتْ أَنَّا قَدْ قَتَلْنَا مَنْ كَانَ يَفْعُ فِيهَا وَيَصُدُّنَا عَنْ عِبَادَتِهَا وَدَفَّنَاهُ تَحْتَ كَبِيرِهَا يَتَشَفَى مِنْهُ فَيَعُودُ لَنَا نُورُهَا وَنَضْرَتُهَا كَمَا كَانَ فَبَقُوا عَامَهُ يَوْمِهِمْ يَسْمَعُونَ أَنْبِينَ نَبِيِّهِمْ وَهُوَ يَقُولُ سَيِّدِي قَدْ تَرَى ضَيْقَ مَكَانِي وَشِدَّةَ كَرْبِي فَارْحَمْ ضَعْفَ رُكْنِي وَفَلِّهِ حَيْلَتِي وَعَجِّلْ بِقَبْضِ رُوحِي وَلَا تُؤَخِّرْ إِجَابَةَ دَعْوَتِي حَتَّى مَاتَ فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ لَجِبْرِئِيلَ (عليه السلام) يَا جِبْرِئِيلُ (عليه السلام) أَبْظُنُّ عِبَادِي هَؤُلَاءِ الَّذِينَ غَرَّهُمْ حِلْمِي وَ أَمِنُوا مَكْرِي وَ عَبَدُوا غَيْرِي وَ قَتَلُوا رَسُولِي أَنْ يَقُومُوا لِعُضْبِي أَوْ يَخْرُجُوا مِنْ سُلْطَانِي كَيْفَ وَ أَنَا الْمُتَنَقِّمُ مِّنْ عَصَانِي وَ لَمْ يَخْشَ عِقَابِي وَ إِنِّي حَلَفْتُ بِعِزَّتِي لِأَجْعَلَنَّهُمْ عِبْرَةً وَ نِكَالًا لِلْعَالَمِينَ فَلَمْ يَرْعُهُمْ وَ هُمْ فِي عَيْدِهِمْ ذَلِكَ إِلَّا بِرِيحٍ عَاصِفٍ شَدِيدَةٍ الْحُمْرَةَ فَتَحِيرُوا فِيهَا وَ دَعَرُوا مِنْهَا وَ تَضَامَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ ثُمَّ صَارَتِ الْأَرْضُ مِنْ تَحْتِهِمْ حَجَرَ كَبِيرٍ يَتَوَقَّدُ وَ أَظْلَمَتْهُمْ سَحَابَةٌ سَوْدَاءُ فَالْقَتُّ عَلَيْهِمْ كَالْقَبْرِ جَمْرًا يَلْتَهَبُ فَذَابَتْ أُبْدَانُهُمْ كَمَا يَذُوبُ الرَّصَاصُ فِي النَّارِ فَنَعُودُ بِاللَّهِ تَعَالَى ذِكْرَهُ مِنْ غَضَبِهِ وَ نَزُولِ نَقِمَتِهِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۲۴ بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۱۴۸

از امام حسین (علیه السلام) نقل شده: سه روز قبل از شهادت پدرم علی بن ابی طالب (علیه السلام) مردی از بزرگان تمیم به نام عمرو از پدرم سؤال کرد: «ای امیرمؤمنان (علیه السلام) مرا از ماجرای اصحاب رس باخبر سازید که در چه زمانی بوده‌اند و منازل آن‌ها کجا بوده و چه کسی بر آن‌ها حکومت می‌رانده و آیا خداوند پیامبری بر آن‌ها مبعوث فرموده و به چه دلیل هلاک شده‌اند؟» پدرم فرمود: «درباره‌ی چیزی سؤال نمودی که قبل از تو کسی از من پرسش نکرده و هیچ‌کس بعد از این درباره‌ی آن نخواهد گفت، مگر با استفاده از حدیث من و در کتاب خدای عزوجل هیچ آیه‌ای وجود ندارد جز اینکه من از تفسیر آن و شأن نزولش و زمان دقیق نزول آن آگاهی و شناخت دارم و همانا همه‌ی این علوم در سینه‌ی من جمع است، اما طالب آن کمند و به‌زودی وقتی مرا از دست دادند پشیمان خواهند شد. اما ای برادر اهل تمیم! قصه‌ی این قوم؛ آن‌ها درخت صنوبری را می‌پرستیدند که به آن (شاه درخت) می‌گفتند و یافت پسر نوح (علیه السلام) آن درخت را در نزدیکی چشمه‌ای به نام روشاب کاشته بود و این‌ها به این دلیل اصحاب رس نامیده شدند که پیامبر خود را در تلی از خاک دفن کردند و این قوم بعد از حضرت سلیمان (علیه السلام) می‌زیستند و دارای دوازده قریه بودند که همه‌ی آن‌ها در کنار نهری به نام رس از بلاد مشرق قرار داشتند و نام آن نهر از این قوم گرفته شده بود و



در آن روز در روی زمین رودی پر آب‌تر و شیرین‌تر از آن نهر و قریه‌ای آبادتر از قرآء این قوم وجود نداشت. سپس آن حضرت (علیه السلام) نام قرآء آن‌ها را بر شمرد که بزرگ‌ترین آن‌ها (اسفندار) نام داشت و پادشاه آن‌ها که نرکودبن‌غابور از فرزندان نمرود (فرعون زمان ابراهیم (علیه السلام)) نام داشت در اسفندار ساکن بود و در آنجا چشمه‌ای جاری بود که صنوبری عظیم در کنار آن وجود داشت و آن‌ها در هر قریه دانه‌ی این درخت را کاشته و شعبه‌ای از آن چشمه را در کنار آن جریان داده بودند و از آن دانه‌ها درختان عظیمی روییده بود که این قوم نوشیدن آب آن نهر را بر خود و چهارپایان خود حرام کرده بودند و هرکس از آن آب می‌آشامید، او را به قتل می‌رساندند و می‌گفتند: این نهر مایه‌ی حیات صنوبر و آلهه‌ی ماست و سزاوار نیست هیچ‌کس از زندگی آلهه‌ی ما بکاهد. لذا آن‌ها و چهارپایانشان از نهر رسّ برای آشامیدن استفاده می‌کردند و در هر ماه از سال در یک قریه عید می‌گرفتند و در کنار صنوبر آن قریه جمع می‌شدند و روی درخت صنوبر آن قریه حریر منقّشی می‌انداختند و سپس گوسفندان و گاوهای قربانی را در کنار درخت ذبح می‌کردند و با هیزم آتش می‌افروختند و قربانی‌ها را می‌سوزاندند و وقتی دود آن‌ها آسمان را فرا می‌گرفت و مانع از دیدن آسمان می‌شد به سجده می‌افتادند و با گریه و تضرّع از درخت صنوبر می‌خواستند تا از آن‌ها راضی شود، سپس شیطان می‌آمد و شاخه‌های درخت را تکان می‌داد و از تنه‌ی درخت صدای کودکی به گوش می‌رسید که می‌گفت: ای بندگان من از شما راضی شدم! آنگاه آن‌ها خوشحال شده و آرامش خاطر می‌یافتند و چشمان با دیدن این منظره روشن می‌شد، سپس سر خود را بلند کرده و به شرب خمر و ساز و آواز می‌پرداختند و چنگ می‌زدند و یک شبانه‌روز را به خوشگذرانی سپری می‌کردند، این قوم از عجم بودند و عجم نام ماه‌های دوازده‌گانه خود را از این قرآء دوازده‌گانه گرفته‌اند. این عمل در هر ماه در یک قریه انجام می‌شد تا وقتی که عید اعظم آن‌ها فرا می‌رسید و آن‌ها همگی از کوچک و بزرگ در قریه‌ی اسفندار نزد صنوبر عظیم و چشمه‌ی کبیر خود جمع می‌شدند و سراپرده‌های ابریشم و حریر به آن درخت می‌آویختند و برای آن سراپرده دوازده باب ورودی قرار می‌دادند که هر باب مخصوص یک قریه بود و همگی بیرون از آن سراپرده برای صنوبر سجده می‌کردند و حیوانات خود را چندین برابر صنوبرهای قرآء دیگر، در برابر این صنوبر عظیم ذبح و قربانی می‌کردند، آنگاه ابلیس لعین نزدیک شده و درخت را تکان شدیدی می‌داد و از درون آن به روشنی با آن‌ها سخن می‌گفت و به آن‌ها وعده می‌داد و برایشان منتّ می‌نهاد و آن‌ها درحال

سجده سر خود را تکان می‌دادند و از هیبت آن صدا نمی‌توانستند برخیزند و به باده‌گساری و ساز و آواز بپردازند و دوازده شبانه‌روز به تعداد اعیاد و قرآءشان در آن حالت به سر می‌بردند، سپس سر از عبادت و سجده بلند می‌کردند. وقتی کفر آن‌ها نسبت به خدای عزوجل و عبادت غیر او به درازا کشید، خداوند پیامبری از بنی‌اسرائیل و از اولاد یهودا پسر یعقوب (علیه السلام) را بر آن‌ها مبعوث نمود و او مدتی طولانی در میان آن‌ها به سر برد و ایشان را به عبادت خدای عزوجل و شناخت عبودیت او دعوت کرد، اما آن‌ها از او پیروی نکردند، وقتی پیامبرشان شدت گمراهی و لجاجت آن‌ها را دید، در شب عید اعظم ایشان به درگاه الهی دعا کرد و عرضه داشت؛ پروردگارا بندگان مرا تکذیب می‌کنند و فردا صبح برای عبادت درخت بزرگی که نفع و ضروری برایشان ندارد، اجتماع می‌نمایند، خدایا! قدرت و تسلط خود را به آن‌ها نشان بده و همه‌ی درختان صنوبرشان را خشک گردان. صبح وقتی مردم برخاستند، دیدند همه‌ی درختان آن‌ها خشک شده، از این امر ترسیدند و به دو گروه متفرق شدند، گروهی گفتند: این مرد که ادعای پیامبری می‌کند، آلهی شما را جادو کرده تا شما را از عبادت درخت متوجه عبادت آلهی خود کند و گروه دیگر گفتند: خیر، بلکه درخت و آلهی ما از دیدن این مرد که شما را به عبادت غیر او فرا می‌خواند خشمگین شده و حسن و زیبایی خود را از ما گرفته است، پس باید از این مرد انتقام بگیریم، لذا با هم شور کرده و تصمیم بر قتل آن پیامبر گرفتند، پس چاه عمیقی کنند که دهانه‌ای باریک داشت و پیامبر خود را درون آن چاه انداختند و دهانه‌ی چاه را با سنگ بزرگی پوشاندند و لوله‌های آب را درون آن چاه نمودند و گفتند: ای آلهی ما! امید داریم که از ما راضی شوی، چون ما کسی را که مانع عبادت تو بود به قتل رساندیم و او را در زیر بزرگ‌ترین آلهی خود دفن کردیم، شاید از این انتقام راضی شوی و نور و سرسبزی خود را باز یابی، پس در تمام آن روز قبل از غرق شدن پیامبرشان، صدای ناله او را می‌شنیدند که در مناجات خود می‌گفت: ای مولای من، تنگی مکان و شدت گرفتاری مرا مشاهده می‌کنی، پس به ضعف و ناتوانی من و بیچارگیم رحم کن و در قبض روحم تعجیل بفرما و مرا زودتر به لقاء خود برسان و این ناله تا هنگام مرگ او ادامه داشت. پس از آن خداوند عزوجل به جبرئیل وحی نمود: آیا این بندگان من از حلم و صبر من مغرور شده‌اند و خود را از مکر من ایمن می‌دانند که غیر مرا پرستیده و رسول مرا به قتل رساندند و پنداشته‌اند غضب من شامل حالشان نمی‌شود و از قدرت و تسلط من خارج شده‌اند و حال آنکه من از معصیت کارانی که بیمی از عقاب من ندارند انتقام

می‌گیرم؟ هرآینه به عزت خود سوگند می‌خورم! آنها را موعظه و عبرتی برای جهانیان قرار دهم. پس در همان روز عیدشان، باد بسیار سرخ رنگ و شدیدی وزیدن گرفت که باعث حیرت و ترس آنها شد و به یکدیگر پناه می‌بردند، سپس زمین از زیر پایشان مانند کبریت آتش گرفت و ابری سیاه رنگ بر سرشان سایه افکند و گدازه‌های آتشین بر آنها بارید که بدن‌هایشان را ذوب کرد، همان‌طور که سرب در برابر آتش ذوب می‌شود. پس از غضب الهی و نزول عذاب او به او پناه می‌بریم که هیچ حول و قوه‌ای جز حول و قوه‌ی پروردگار بلند مرتبه‌ی عظیم وجود ندارد».

آیکه به معنای پردرخت مانند جنگل است. مرحوم علامه این قوم را معاصر با شعیب نبی، یا یکی از اقوام ایشان می‌داند. قوم تبع نیز فقط در دو سوره آمده است: این سوره و سوره‌ی دخان. ظاهراً قومی بوده‌اند که در یمن حکومت می‌کردند. حال این قوم در دو روایت به طور کامل بیان شده است، خواندن این روایت فقط جنبه‌ی تاریخی ندارد، بلکه برای عبرت است.

عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرُّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ (عليهم السلام) أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) سُئِلَ لِمَ سُمِّيَ تَبِعًا تَبِعًا قَالَ لِأَنَّهُ كَانَ غُلَامًا كَاتِبًا وَكَانَ يَكْتُبُ لِلْمَلِكِ قَبْلَهُ وَكَانَ إِذَا كَتَبَ كَتَبَ بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَ صُبْحًا وَرِيحًا فَقَالَ الْمَلِكُ اكْتُبْ وَابْدَأْ بِاسْمِ مَلِكِ الرَّعْدِ فَقَالَ لَا أَبْدَأُ إِلَّا بِاسْمِ إِلَهِي ثُمَّ أُعْطِفُ عَلَى حَاجَتِكَ فَشَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ ذَلِكَ فَأَعْطَاهُ مُلْكَ ذَلِكَ الْمَلِكِ فَتَابَعَهُ النَّاسُ عَلَى ذَلِكَ فَسُمِّيَ تَبِعًا.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۳۰

مردی از اهالی شام از جای حرکت کرده گفت: «ای امیرالمؤمنین (علیه السلام)! من چند سؤال از تو دارم». و گفت: «چرا تبع را تبع گفته‌اند؟» فرمود: «او غلامی نویسنده بود و منشی پادشاه [بود]، هر وقت نامه‌ای می‌نوشت آغاز نامه را بسم الله الذی خلق صبحا و ریحا؛ به نام خداوندی که باد و فریاد را آفرید، قرار می‌داد». پادشاه گفت: «وقتی نامه می‌نویسی

ابتدای آن را به نام ملک رعد بنویس». گفت: «جز به نام پروردگارم آغاز نمی‌کنم بعد هرچه مایلی بگو بنویسم، خداوند سپاس عقیده‌ی او را گذاشت و پاداش او را چنین قرار داد که پس از این پادشاه سلطنت به او رسید و مردم تابع و پیرو او شدند به همین جهت تبع نام گرفت»

إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَابِرٍ قَالَ: كُنْتُ فِيمَا بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ أَنَا وَصَاحِبُ لِي فَتَدَاكِرْنَا الْأَنْصَارَ فَقَالَ أَحَدُنَا هُمْ نَزَاعٌ مِنْ قَبَائِلَ وَقَالَ أَحَدُنَا هُمْ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ قَالَ فَانْتَهَيْنَا إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) وَهُوَ جَالِسٌ فِي ظِلِّ شَجَرَةٍ فَابْتَدَأَ الْحَدِيثَ وَ لَمْ نَسْأَلْهُ فَقَالَ إِنَّ تَبِعًا لَمَّا أَنْ جَاءَ مِنْ قِبَلِ الْعِرَاقِ وَ جَاءَ مَعَهُ الْعُلَمَاءُ وَ أَبْنَاءُ الْأَنْبِيَاءِ فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى هَذَا الْوَادِي لِيَهْدِيْلَهُ أَتَاهُ أَنَسٌ مِنْ بَعْضِ الْقَبَائِلِ فَقَالُوا إِنَّكَ تَأْتِي أَهْلَ بَلَدِهِ قَدْ لَعِبُوا بِالنَّاسِ زَمَانًا طَوِيلًا حَتَّى اتَّخَذُوا بِلَادَهُمْ حَرَمًا وَ بَنَيْتَهُمْ رِبًّا أَوْ رَبَّهُ فَقَالَ إِنْ كَانَ كَمَا تَقُولُونَ فَتَلْتُ مُقَاتِلِيهِمْ وَ سَبَيْتُ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ هَدَمْتُ بَنِيَّتَهُمْ قَالَ فَسَأَلْتُ عَيْنَاهُ حَتَّى وَقَعْنَا عَلَى حَدِيثِهِ قَالَ فَدَعَا الْعُلَمَاءَ وَ أَبْنَاءَ الْأَنْبِيَاءِ فَقَالَ انظُرُونِي وَ أَحْبِرُونِي لِمَا أَصَابَنِي هَذَا قَالَ فَأَبَوْا أَنْ يُخْبِرُوهُ حَتَّى عَزَمَ عَلَيْهِمْ قَالُوا حَدَّثْنَا بِأَيِّ شَيْءٍ حَدَّثْتَ نَفْسَكَ قَالَ حَدَّثْتُ نَفْسِي أَنْ أَقْتُلَ مُقَاتِلِيهِمْ وَ أُسْبِي ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَهْدِمَ بَنِيَّتَهُمْ فَقَالُوا إِنَّا لَا نَرَى الَّذِي أَصَابَكَ إِلَّا لِذَلِكَ قَالَ وَ لِمَ هَذَا قَالُوا لِأَنَّ الْبَلَدَ حَرَمَ اللَّهِ وَ الْبَيْتَ بَيْتَ اللَّهِ وَ سَكَانَهُ ذُرِّيَّةُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ الرَّحْمَنِ فَقَالَ صَدَقْتُمْ فَمَا مَخْرَجِي مِمَّا وَقَعْتُ فِيهِ قَالُوا تَحَدَّثْتَ نَفْسَكَ بِغَيْرِ ذَلِكَ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَرُدَّ عَلَيْكَ قَالَ فَحَدَّثْتُ نَفْسَهُ بِخَيْرٍ فَرَجَعَتْ حَدِيقَتَاهُ حَتَّى تَبَتَّتَا مَكَانَهُمَا قَالَ فَدَعَا بِالْقَوْمِ الَّذِينَ أَشَارُوا عَلَيْهِ بِهَدْمِهَا فَفَتَلَهُمْ ثُمَّ أَتَى الْبَيْتَ وَ كَسَاهُ وَ أَطْعَمَ الطَّعَامَ ثَلَاثِينَ يَوْمًا كُلَّ يَوْمٍ مِائَةَ جَزْرٍ حَتَّى حُمِلَتْ الْجِفَانُ إِلَى السَّبَاعِ فِي رُءُوسِ الْجِبَالِ وَ نَثَرَتْ الْأَعْلَافُ فِي الْأَوْدِيَةِ لِلْوُحُوشِ ثُمَّ انصَرَفَ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ فَأَنْزَلَ بِهَا قَوْمًا مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ مِنْ عَسَانَ وَ هُمْ الْأَنْصَارُ.

الكافي، ج ١٤، ص ٢١٥

اسماعیل بن جابر گوید: همراه یکی از دوستان در راه مکه و مدینه بودم که سخن از انصار به میان آمد. یکی از ما گفت: «آن‌ها نازعین (دور افتادگان) هر قبیله‌اند». و دیگری گفت: «آن‌ها اهل یمن‌اند». تا اینکه نزد امام صادق (علیه السلام) رسیدیم. امام در زیر سایه‌ی درختی نشسته بود، بدون اینکه ما چیزی از حضرت پرسیم، امام خود سخن آغاز کرد و فرمود: «وقتی تبع (پادشاه یمن) از سوی عراق، به همراه علماء و فرزندان پیامبران (علیهم السلام) به وادی هذیل آمد،

گروهی از قبایل نزد او آمدند و گفتند: «تو به سرزمینی آمده‌ای که اهل آن مدّتی طولانی است مردم را به بازی گرفته‌اند، چنانکه سرزمین خود را حرم قرار داده و ساخته‌ی دست خود را خدا و الهه می‌پندارند». پادشاه گفت: «اگر این‌گونه که شما می‌گویید باشد، با جنگجویان آن‌ها می‌جنگم و فرزندان آن‌ها را اسیر و بناهایشان را خراب می‌کنم». در این حین چشمانش سرازیر شد و روی گونه‌های او افتاد. علماء و پیامبرزادگان را فرا خواند و گفت: «به من بنگرید و بگویید چه بر سر من آمده است؟» آن‌ها از پاسخ‌دادن به او امتناع کردند تا اینکه پادشاه آن‌ها را سوگند داد. آنگاه گفتند: «به ما بگو با خود چه اندیشیده‌ای؟» گفت: «با خود اندیشیدم که مردان این سرزمین را بکشم و خانواده‌ایشان را اسیر و خانه‌هایشان را خراب کنم». گفتند: «به نظر ما تنها دلیل بیماری شما، همین اندیشه و تصمیم است». پرسید: «چرا؟! گفتند: «زیرا این سرزمین، حرم خداست و خانه، خانه‌ی خداست و ساکنان آن ذریّه و فرزندان ابراهیم خلیل الرّحمان (علیه السلام) هستند». گفت: «راست می‌گویید؟! حال چاره‌ی این درد من چیست؟» گفتند: «با خود به‌گونه‌ای دیگر اندیشه کن، امید است که خداوند، این مصیبت را از تو بازگرداند». پادشاه درباره‌ی ایشان اندیشه خیر و نیک کرد و بلافاصله چشمانش به حالت اوّل بازگشت و در سر جای خود قرار گرفت. سپس کسانی را که به او نصیحت کرده بودند کعبه را خراب کند و ساکنان آن را بکشد، فرا خواند و آنان را کشت. سپس به‌سوی کعبه رفت و پوششی بر آن انداخت و به مدّت سی روز به مردم طعام داد. او هر روز صد شتر قربانی کرد تا به آنجا که گوشت قربانی را برای حیوانات وحشی به قلّه‌ی کوه‌ها می‌بردند و علفها را می‌چیدند و برای علفخواران در میان دشت، می‌گستراندند. سپس از مکه به مدینه رفت و گروهی از غسانیان اهل یمن در آنجا (مدینه) ساکن شدند که آن‌ها را انصار می‌نامند.

آیات ۱۵ تا ۱۸:

أَفَعَيَّنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ « ۱۵ » وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ « ۱۶ » إِذْ يَتَلَفَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ « ۱۷ » مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ « ۱۸ »

آیا در آفرینش ابتدایی درماندیم؟! نه، این‌ها در آفرینش جدید دچار شک و تردیدند. ما انسان را آفریدیم، پس آنچه نفسش با او نجوا می‌کند را می‌دانیم، و ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم. دو فرشته بر جانب راست و چپ او هستند، که همه چیز را ثبت می‌کنند. هیچ کلامی نمی‌گوید مگر این‌که در کنارش مراقبی آماده حضور دارد.

عی:

مصباح: من باب تعب: عجز عنه.

لبس:

مقایس: يدلّ على مخالطة و مداخلة.

التحقیق در آیه: أى فى حجاب و ستر من المعرفة بالخلق الجديد، فهم محجوبون قد خلطهم اشتباه و وسوسة، و عمیت أبصارهم عن وراء العالم المادّة.

وسوس:

مقایس: كلمة تدلّ على صوت غير رفيع، يقال لصوت الحليّ وسواس و همس.

التحقیق: هو جريان صوت خفى يحدث فى النفس من دون أن يكون على حقيقة. سواء كان من شيطان انس أو جنّ. و يقابله الوحي و الالهام و ما يلقى فى النفس رحمانياً.

حبل:

مقایس: يدلّ على امتداد الشئ.

التحقيق در آیه: هو العرق المتصل و المنتهى الى القلب يورد الدم اليه، و هو اقرب شئ الى قلب الانسان.

رقب:

مقایس: يدلّ على انتصاب لمراعاة شئ، من ذلك الرقيب و هو الحافظ.

عتد:

مقایس: يدلّ على حضور و قرب.

أَفَعَيَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لُبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ؛ مراد از خلقت اول، آفرینش همه‌ی موجودات از ابتدا تا نشئه‌ی قیامت است. دلیلی بر تخصیص خلقت اول به خلقت آسمان‌ها و زمین در ابتدا، یا خلقت انسان وجود ندارد. بیان می‌نماید که مگر ما در آفرینش اول دشواری و سختی داشتیم، تا در برانگیختن در قیامت سختی داشته باشیم؟! استفهام انکاری است. دلیل حال منکرین شکّ و شبهه‌ای است که برایشان عارض شده است. آن‌قدر در مادیات غوطه‌ور شده‌اید که باورتان نمی‌شود قیامتی در میان باشد. برای این‌که قیامت را انکار کنید انواع شبهه‌ها را مطرح کرده و خود را مشغول آن می‌سازید.

روایتی ذیل این کریمه از حضرت باقر علیه‌السلام نقل است، که بسیار عجیب است. ما روایت را نقل کرده، اما از شرح عبور می‌کنیم.

عَنْ جَابِرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عليه السلام) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: أَفَعَيَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ فَقَالَ: يَا جَابِرُ! تَأْوِيلُ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ إِذَا أَفْتَى هَذَا الْخَلْقَ وَهَذَا الْعَالَمَ وَ أَسْكَنَ أَهْلَ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ وَ أَهْلَ النَّارِ النَّارَ جَدَّدَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَالَمًا غَيْرَ هَذَا الْعَالَمِ وَ جَدَّدَ خَلْقَ (عَالَمًا) مِنْ غَيْرِ فُحُولِهِ وَ لَا إِنَاثٍ يَعْبُدُونَهُ وَ يُوحِدُونَهُ وَ خَلَقَ لَهُمْ أَرْضًا غَيْرَ هَذِهِ الْأَرْضِ تَحْمِلُهُمْ وَ سَمَاءً غَيْرَ هَذِهِ السَّمَاءِ تُظِلُّهُمْ لَعَلَّكَ تَرَى أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ إِنَّمَا خَلَقَ هَذَا الْعَالَمَ الْوَاحِدَ وَ تَرَى أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَخْلُقْ بَشَرًا غَيْرَكُمْ بَلَى وَ اللَّهُ لَقَدْ خَلَقَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَلْفَ عَالَمٍ وَ أَلْفَ آدَمٍ أَنْتَ فِي آخِرِ تِلْكَ الْعَوَالِمِ وَ أَوْلَيْكَ الْأَدَمِيِّينَ.

بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۷۴ / بحار الأنوار، ج ۵۴، ص ۳۲۱

جابر (رحمة الله عليه) گوید: از امام باقر (عليه السلام) تفسیر کلام خدای عزوجل: أَفَعَيَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ را پرسیدم. حضرت فرمود: ای جابر! تأویل آیه این است که خداوند متعال آن گاه که این آفریدگان و این جهان را نابود ساخته و بهشتیان را در بهشت و دوزخیان را در دوزخ جای دهد، جهان دیگری غیر از این جهان را از نو پدید می آورد، بدون نر و ماده، تا او را پرستیده و یگانه دانند و به آنان زمینی غیر از این زمین می آفریند که در آن استقرار یافته و آسمان دیگری که بر آنان سایه افکند. شاید تو بر این باوری که خداوند تنها این جهان را آفریده و به جز شما بشری را نیافریده است؟ آری به خدا سوگند! به طور حتم خداوند متعال هزار هزار جهان و هزار هزار آدم آفریده که تو در پایان این جهانها و آن آدمیان هستی.

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسَّوِسُ بِهِ نَفْسُهُ<sup>ط</sup> وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ؛ این کریمه از غرر آیات قرآن می باشد. همان طور که بارها عرض کردیم، تعدادی از آیات قرآن کریم ستون آن، و اوج معارف اسلام می باشد. تعداد این آیات زیاد نیست، اما تأمل و فهم این آیات، فهم حقیقت اسلام و قرآن است؛ و در مقابل اگر این آیات فهمیده نشود، هیچ بهره ای از اسلام برده نشده است.



خدایی که انسان را خلق کرده است، از همه‌ی نجوهای انسان با خودش آگاه است. اگر انسان شکّی در این موضوع دارد، تشبیهی آورده می‌شود. ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم؛ پس همه‌ی حالات او را می‌دانیم. أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ در واقع تشبیه است؛ و بحث‌های متعدّدی که در معنای حبل الوريد شده بی‌فایده است. اوج قرب و نزدیکی در این تشبیه بیان شده است. اصل را رها نکنیم و به فرع پردازیم. این معنای ابتدایی کریمه است.

اگر دقت بیشتری در کریمه داشته باشیم، به دو محور اصلی در کریمه خواهیم رسید. ابتدا وسوسه‌ی انسان با خودش، و دوم قرب الهی به انسان.

انسان خود می‌داند که دائماً در حال نجوا با خویش است. اگر انسان اندکی با خود خلوت کند، می‌بیند که تقریباً لحظه‌ای نیست که در حال صحبت با خود نباشد، حتی در خواب هم عموماً این نجوهای روزانه به صورت رویا دیده می‌شود. وجود این صداها در ذهن امری روشن و غیر قابل انکار است. اما آیا کریمه مرادش این صداها است؟ باید برای پاسخ به این پرسش در معنای واژه دقت کنیم. وسوسه در لغت به معنای نجوای خفیّ است. این صداها که خفیّ نیست، گاه این قدر آشکار و بلند است که انسان از صدایش کرّ می‌شود! اگر انسان بتواند این صداها یا به بیان اهل طریق خطورات را ساکت کند، تازه می‌بیند که درونش غوغایی است. صداهایی را می‌شنود که تا به حال آن‌ها را نشنیده بود. خاموش کردن صداهای ابتدایی روش‌های متفاوتی دارد. کاربردی‌ترین آن مراقبه است. مراقبه خود روش‌های بسیاری در آئین‌ها و مکاتب دارد. البته که منشأ اکثر روش‌های مراقبه شریک است. این کریمه بیانی معرفتی است؛ به همین جهت نمی‌خواهیم ذیل آن بحثی عملی داشته باشیم. نحوه‌ی مراقبه در محلّ خود باید مورد دقت و واکاوی قرار بگیرد. عرض شد که اگر انسان توانست به هر روشی صداهای ابتدایی را ساکت کند، واقف به نجوهای خفیّ در قلب خود می‌شود. این نجواها همان است که در آیه‌ی ۸ سوره‌ی شمس آمد: فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا. جایگاه این وسوس قلب است نه ذهن. حافظ علیه‌الرحمه در بیتی بسیار زیبا این معنا را ترسیم کرده است:

خاطرت کی رقم فیض پذیرد هیهات

مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی

مطلب دوم که در آیه بیان شده است، قرب الهی است. خداوند همه‌ی این وساوس را می‌داند؛ چرا می‌داند؟ چون به او بسیار نزدیک است، از رگ گردن به او نزدیک‌تر است. با دقتی بیشتر مطلبی کلی بیان می‌گردد، که در آیه‌ی ۲۴ سوره‌ی انفال نیز با لسان دیگری بیان شده‌است: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ.**

دو تعبیر: **نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ** و **أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ**، هر دو یک معنا را افاده می‌کند؛ این‌که خداوند از خود انسان و بالتبع همه‌ی موجودات به خود آن‌ها نزدیک‌تر است. در این‌جا سؤالی جدی شکل می‌گیرد؛ چگونه خداوند از رگ گردن نزدیک‌تر است؟! چگونه بین انسان و قلبش می‌باشد؟! انسان بالذات می‌داند که نزدیک‌ترین به خودش فقط خودش است. می‌داند که هیچ موجودی از برون او نمی‌تواند به او نزدیک‌تر از خودش باشد. حال در این کریمه می‌فرماید ما وساوسی را که خود به آن آگاه نیستید می‌شنویم! و در ادامه می‌فرماید از رگ گردن به او نزدیک‌تریم. پس لابد او نمی‌تواند برون انسان باشد؛ این اولاً. ثانیاً این‌که او نمی‌تواند درون انسان نیز باشد. چرا که او احاطه‌ی مطلق به همه‌ی موجودات دارد. چگونه می‌تواند موجود دیگری به او احاطه داشته باشد؟! پس فقط یک احتمال باقی می‌ماند: این‌که انسان درون او باشد. اما او بسیط علی‌الاطلاق است؛ درون و جزء ندارد. این‌جا کار سخت می‌شود و هیچ گریزی باقی نمی‌ماند جز پذیرش وحدت وجود. این‌جا آغاز اوج‌گیری فلسفه و شیرازه‌ی عرفان است. دقت بفرمایید و تأمل کنید.

إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْبَيْمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ؛ مراد از متلقیان دو فرشته است که در تمثیلی در دو جانب راست و چپ انسان نشسته‌اند. این دو فرشته دائماً همراه انسان هستند، و همه‌ی حالات و اعمال او را دریافت می‌کنند. مطابق روایات این دو فرشته محافظ انسان نیز می‌باشند. و هم‌چنین آن که در سمت راست انسان است اعمال نیک انسان را ثبت می‌کند، و آن‌که در سمت چپ است اعمال شرّ انسان را ثبت می‌کند. این معنای ابتدایی کریمه است. اما با توجه به آیه‌ی پیش، و آمدن يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ می‌توان معنای دیگری نیز برای آیه بیان کرد. لقی در التحقیق چنین معنا شده است: هو مقابله مع ارتباط، فلا بدّ من وجود القیدین. و أمّا مفاهیم التصادف والرؤية والمواجهة والتوافي فمن آثار الأصل. می‌تواند مراد کریمه چنین باشد که همواره دو فرشته نزد انسان حاضر هستند، و به او الهام می‌کنند. چنان که عرض شد: فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا.

مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ؛ از باب ذکر خاصّ بعد از عامّ است. به این جهت دوباره اشاره شده‌است که کلام در مسیر خیر و شرّ انسان تأثیر به‌سزایی دارد. این معنا نیز ظاهر کریمه است. با توجه به آیات گذشته معنایی ادقّ نیز می‌توان برای کریمه بیان کرد. همان‌طور که در معنای واژه بیان شد رقب به معنای مراقب است؛ عتد به معنای حاضر نزدیک است. رقیب و عتید بر وزن فعیل آمده‌اند که دلالت بر ثبات و دوام دارد. بنابراین نزد انسان و در معیت او کسی است که همواره حاضر و ناضر، و در عین حال بسیار نزدیک است. با توجه به فراز نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ معلوم می‌شود که مراد خداوند متعال است. با معنایی که عرض شد ابتدای کریمه نیز معنای عمیق‌تری پیدا می‌کند. مراد از قول فقط کلام لفظی نیست؛ کلام نشانه‌ی باور و صفات است. بنابراین این آیه شرح و تأکیدی بر آیه‌ی ۱۶ است.

حال با توجه به شرحی که بیان شد می‌توانیم دوباره به آیه‌ی ۱۵ بازگردیم: أَلَمْ نَجْعَلِهَا لِلْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي نَفْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ. می‌توان این آیه را دالّ بر تجدید حیات و فیاضیت دائمی خداوند دانست. مراد چنین می‌شود که ما شما را از کتم عدم به حاقّ وجود آوردیم، اما این افاضه‌ی حیات یک بار نشده است، بلکه دائمی و آن به آن است. اما شما این افاضه

را درک نمی‌کنید؛ چرا که درکتان در پرده و غشاء است. لبس به معنای پوشیده شدن می‌باشد. در این مطالب دقت  
بفرمایید.

آیات ۱۹ تا ۲۲:

وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ « ۱۹ » وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ « ۲۰ » وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ « ۲۱ » لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ « ۲۲ »

حالی که در هنگام مرگ بر انسان پیش می‌آید به‌سان مستی است، آن‌گاه است که حقّ برایش پدیدار می‌شود؛ این همان است که از آن فرار می‌کردی! و در صور دمیده می‌شود، آن روز، روز وعده‌ی الهی است. هر جانی با دو همراه می‌آید: یکی که پیش می‌آوردش، و یکی که گواه او است. تو از این روز غافل بودی، ما پرده را از چشمانت کنار زدیم، برای همین امروز چشمانت تیزبین است.

سکر:

مقایس: يدلّ على حيرة، من ذلك السكر من الشراب.

مفردات: حالة تعرض بين المرء و عقله. و اكثر ما يستعمل في الشراب.

التحقيق: هو الحيلولة في جريان طبيعي بحيث يتحصّل جريان خلاف ما كان.

حید:

مقایس: هو الميل و العدول عن طريق الإستواء.

التحقيق: (در آیه) إنهم يستبعدون البعث و يجعلونه وراء ظهورهم و يعرضون عن سبيل الآخرة و لا يتهيؤون للموت عن الحياة الدنيوية.

فظهر لطف التعبير بهذه الكلمة، فإنهم لا يتباعدون باعوجاجهم عن الحقّ و لا يتنحّون عن طريق سيرهم الى البعث، فإنّ مفهوم الحيد مطلق الاعوجاج عن الحقّ.

مرگ برای انسانی که عادت به مادّه و دنیا کرده، بسیار دشوار است. عمری تلاش کرده در زندگی از همگان سبقت گرفته و پیشتاز باشد؛ و در مادیات غوطه‌ور شده؛ ناگهان با مرگ مواجه می‌گردد. عمری ساخته و پرداخته، ناگهان می‌بیند هیچ کدام حقیقی نبوده است! حال او چنان مستان است. نمی‌تواند حال خود را بفهمد. وقتی حقیقت بر او هویدا می‌گردد، می‌بیند همه‌ی آن‌چه واقعی می‌پنداشته سراب و پندار بوده است. این همان چیزی است که عمری در نهای خود از آن می‌ترسیده است.

در صور که دمیده شود، روز قیامت اتفاق می‌افتد. مراد قیامت کبری است. این همان روزی است که همه‌ی انبیاء وعده‌ی آن را به انسان داده بودند.

همه‌ی نفوس در آن روز حاضر می‌شوند. معلوم است که مراد حضور نزد خداوند متعال است. این حضور دو همراه دارد. یکی که او را پیش می‌آورد، و دیگری که بر او شاهد و گواه است. در کریمه اشاره‌ای به تطبیق این دو همراه نشده است. اما مرتکز ذهنی مؤید به روایات تطبیق بر دو فرشته است.

خطاب در آیه‌ی ۲۲ نمی‌تواند به پیامبر باشد، دلیل روشن است و نیازی به توضیح ندارد. خطاب به همین انسانی است که دچار سکران موت است. می‌فرماید تو از این حقایق غافل بودی، و امروز پرده کنار خواهد رفت، آن‌گاه چشم دلت به حقیقت گشوده خواهد شد. از این کریمه معلوم می‌گردد که حقیقت هم‌اکنون نیز به‌سان قیامت موجود است؛ که اگر این‌طور نبود نمی‌فرمود: لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا، از چیزی می‌توان غافل شد که هم‌اکنون باشد. تفاوت در این است که در قیامت بر همگان حقیقت منکشف می‌گردد.

معانی که در آیات فوق بیان شد، معانی ابتدایی آیات است. اگر اهل تدقیق و فکر باشید با توجه به اماره‌هایی که در آیات وجود دارد می‌توان به معانی عمیق‌تری نیز راه یافت. اماره‌هایی مانند: سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ، مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ، فَبَصْرَكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ.

گاه نگفتن بر بیان ترجیح دارد، بیان آنچه برای حقیر به فضل خدا از این آیات حاصل شد، بر بسیاری ثقیل خواهد بود؛ پس گریزی نیست که ره‌ایش کنم. قرآن بحر عمیقی است که پایان ندارد.

روایات:

نهج البلاغه (خطبه ۸۵): فَاتَّعِظُوا عِبَادَ اللَّهِ بِالْعِبَرِ النَّوَافِعِ، وَاعْتَبِرُوا بِالْآيِ السَّوَاطِعِ، وَازْدَجِرُوا بِالنُّذْرِ الْبَوَالِغِ، وَأَنْتَفِعُوا بِالذِّكْرِ وَالْمَوَاعِظِ؛ فَكَأَنَّ قَدْ عَلِقْتُمْ مَخَالِبَ الْمَنِيَّةِ، وَأَنْقَطَعَتْ مِنْكُمْ عِلَاقَةُ الْأُمْنِيَّةِ، وَدَهَمَتْكُمْ مُفْطِعَاتُ الْأُمُورِ، وَالسِّيَاقَةُ إِلَى الْوُرْدِ الْمُرُودِ، فَ«كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ»: سَائِقٌ يَسُوقُهَا إِلَى مَحْشَرِهَا، وَشَهِيدٌ يَشْهَدُ عَلَيْهَا بِعَمَلِهَا.

امام علی (علیه السلام): پس بندگان خدا از عبرتهای سودمند، پند پذیرید، و از نشانه‌های آشکار عبرت گیرید. از آنچه با بیانی رساتان ترسانده‌اند، خود را باز دارید، و از یادآوریه‌ها و موعظتها سود بردارید، که گویی چنگالهای مرگ بر شما آویخته است، و رشته‌های آرزوتان را از هم گسیخته، و سختیهای -واپسین دم زندگی- به ناگاه بر سر شما رسیده و به آبخوری که در آمد نگاه شماسست کشیده و هر نفسی را راننده‌ای همراه است که او را تا به محشر وی می‌راند، و گواهی که بر کرده او گواهی می‌دهد، و آنچه کرده است می‌داند. (ترجمه آقای شهیدی)

شَيَّعَ أميرالمؤمنين (عليه السلام) جَنَازَهُ فَلَمَّا وُضِعَتْ فِي لِحْدِهَا عَجَّ أَهْلُهَا وَ بَكَوْا فَقَالَ مَا تَبْكُونَ أَمَا وَاللَّهِ لَوْ عَايَنُوا مَا عَايَنَ مَيِّتَهُمْ لِأَذْهَلَهُمْ ذَلِكَ عَنِ الْبُكَاءِ عَلَيْهِ ... فَاتَّعَظُوا عِبَادَ اللَّهِ بِالْعِبَرِ وَ اعْتَبِرُوا بِالْآيَاتِ وَ الْأَثَرِ وَ اذْجُرُوا بِالنُّذُرِ وَ انْتَفِعُوا بِالْمَوَاعِظِ فَكَانَ قَدْ عَلِقَتْكُمْ مَخَالِبُ الْمَنِيِّ وَ أَحَاطَتْ بِكُمْ الْبَلِيَّةُ وَ ضَمَّكُمْ بَيْتُ التُّرَابِ وَ دَهَمَتْكُمْ مَفْطَعَاتُ الْأُمُورِ بِنَفْحِهِ الصُّورِ وَ بَعَثَرَهُ الْقُبُورِ وَ سَيَّأَفَهُ الْمَحْشَرِ وَ مَوْفَى الْحِسَابِ فِي الْمُنْشَرِ وَ بَرَزَ الْخَلَائِقُ حِفَاهُ عَرَاهُ وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۵۲ بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۶۵

امیرالمؤمنین (علیه السلام) جنازه‌ای را تشییع کرد همین که میّت را درون قبر گذاشتند، بستگان او صدا به گریه بلند کردند. علی (علیه السلام) فرمود: «چرا گریه می‌کنید؟ به خدا قسم! اگر آنچه میّت شما می‌بیند، شما مشاهده کنید گریه را فراموش خواهید کرد. پند بگیرید بندگان خدا! از عبرت‌ها، و از آیات و آثار درس عبرت بیاموزید، از بیم‌ها بهراسید و از مواظب بهره ببرید. گویا چنگال مرگ گریبانتان را گرفته، بلا شما را محاصره کرده و خانه‌ی خاکی (منظور قبر است) شما را در برگرفته و شما را امور وحشت‌انگیز با دمیدن در صور و افتادن در قبر و حرکت در محشر و هنگام حساب‌کشیدن در قیامت مضطرب نموده. جهانیان بدون لباس و پابرهنه پیش آمده‌اند. وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ».

الصَّادِقُ (علیه السلام): السَّائِقُ أميرالمؤمنين (عليه السلام) وَ الشَّهِيدُ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله).

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۵۴ بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۳۵۲

امام صادق (علیه السلام) - السَّائِقُ یعنی امیرالمؤمنین (علیه السلام) وَ الشَّهِيدُ یعنی رسول خدا (صلى الله عليه و آله).

تطبیق بسیار زیبایی است.



أميرالمؤمنين (عليه السلام) - أوصيكم بالعمل قبل أن يؤخذ منكم بالكظم و باغتنام الصحه قبل السقم و قبل أن تقول نفس يا حسرتي على ما فرطت في جنب الله و إن كنت لمن السّاحرين أو تقول لو أن الله هداني لكنت من المتقين و أني و من أين و قد كنت للهوى متبعاً فيكشف له عن بصره و تهتك له حجه ليقول الله عزوجل: فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد أني له بالبصر ألاً أبصر قبل هذا الوقت الضرر قبل أن تحجب التوبه بنزول الكربه فتتمنى النفس أن لو ردت لتعمل بتقواها فلا ينفعها المنى.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ١٥، ص ٥٤ مستدرک الوسائل، ج ١، ص ١٤٧

امام علی (علیه السلام): شما را به عمل (انجام کار نیک) توصیه می‌کنم پیش از آنکه با غصه از شما گرفته شود و [توصیه می‌کنم] به غنیمت شمردن سلامتی پیش از مریضی و پیش از اینکه کسی در روز قیامت بگوید افسوس بر من از کوتاهی‌هایی که در اطاعت فرمان خدا کردم. (زمر/٥٦) و چگونه و از کجا [هدایت می‌کرد] و حال آنکه من پیرو هوای نفس بودم؟! [در این هنگام] پرده از چشمش کنار می‌رود و حجاب‌هایش دریده می‌گردد، همان‌طور که خداوند عزوجل می‌فرماید: فَكشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ، کجا برای او بینایی است؟! که پیش از این وقت، پیش از اینکه توبه با فرود آمدن عذاب، ممنوع شود [پذیرفته نشود]، ضرر را نمی‌دید! در آن هنگام شخص آرزو می‌کند که اگر [به دنیا] برگردانده می‌شد بر اساس تقوای خداوند عمل می‌کرد. اما این آرزو به او سودی نمی‌بخشد.

الصّادق (علیه السلام): سلیمان بن عیسی قال: دخلت علی ابي عبد الله (علیه السلام) فرأيت به الرمد شيئاً فاحشاً فاغتممت و خرجت ثم دخلت عليه من العد فإذا لا قلبه بعينه فقلت جعلت فداك خرجت من عندك الأمس و بك من الرمد ما غمني و دخلت عليك اليوم فلم أر شيئاً أعالجته بشيء قال عودتها بعوده عندي قلت أخبرني بها فكتب أعود بعزة الله أعود بقوة الله أعود بقدره الله أعود بعظمه الله أعود بجلال الله أعود ببهاء الله أعود بجمع الله أعود برسول الله (صلى الله عليه و آله) على ما أحذر و أخاف على عيني و أجده من و جع عيني اللهم رب الطيبين أذهب ذلك عني بحولك و قوتك: فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ١٥، ص ٥٨ بحار الأنوار، ج ٩٢، ص ٨٩

امام صادق (علیه السلام): سلیمان بن عیسی گوید: خدمت امام صادق (علیه السلام) رسیدم و در چشم او ورمی فاحش دیدم، اندوهگین شدم و برگشتم فردا خدمتش رفتم چشمش سالم بود، عرض کردم: «فدایت شوم! دیروز چشمتان سخت بیمار بود و امروز سالم است، معالجه کرده‌اید؟» فرمود: «تعویذ کردم». پرسیدم: «تعویذ را برایم بفرمایید؟» حضرت (علیه السلام) نوشت: «به عزّت و قدرت و قوّت و عظمت خدا و جلال و بهاء خدا پناه می‌برم، به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از هرچه که بیم دارم و از درد چشم پناه می‌برم، خداوندا! پروردگار پاکان این درد را به حول و قوه‌ی خود از من دور کن فَكشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ».

آیات ۲۳ تا ۲۶:

وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ « ۲۳ » أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ « ۲۴ » مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُرِيبٍ « ۲۵ » الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ « ۲۶ »

همراه او می‌گوید: تمام باورها و کردارش نزد من حاضر است. هر کافر پیشه‌ی معاند را در جهنم بیفکنید. او خیر را از همگان دریغ کرد، زیاده خواه بود، و همواره در شک. او کسی است که در کنار خدا اله دیگری را اختیار کرد، پس او را در عذابی شدید افکنید.

ظاهراً مراد از قرین انسان در قیامت هم فرشته‌ای از فرشتگان باشد. این آیات نشان می‌دهند که فرشتگانی در دنیا و قیامت همراه انسان هستند، و وظائف گوناگونی بر عهده دارند. این فرشته نیز مانند آیه‌ی ۲۱ گواه، حامل باورها و اعمال انسان است: وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ.

در روایاتی که نقل می‌شود نیز قرین را تطبیق بر فرشته نموده است.

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: هَذَا مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ قَالَ هُوَ الْمَلِكُ الَّذِي يَحْفَظُ عَلَيْهِ عَمَلَهُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۵۸ بحار الأنوار، ج ۵، ص ۳۲۳

امام صادق (علیه السلام) - ابوبصیر گوید: از حضرت (علیه السلام) درباره‌ی آیه: مَا لَدَيَّ عَتِيدٌ [و ثبت کرده‌ام] پرسیدم، فرمود: «آن فرشته‌ای است که اعمال انسان را برایش حفظ می‌کند».

در آیه‌ی ۲۴ و ۲۵ چهار صفت برای کافری که جایگاهش دوزخ است بیان می‌گردد:

۱. عنید: در التحقیق آمده است: هو مخالفة مع علم بما هو الحقّ أو ظنّ به. در مقایس آمده است: و منه المعاندة، و هی أن یعرف الرجل الشیء و یأبی أن یقبله.

در فارسی واژه‌ی لجوج را مقابل عناد قرار می‌دهند. اما معنای دقیق در یک لغت قابل معادل‌سازی نیست. عناد مخالفت با حقّ و حقیقت است، وقتی می‌داند که حقیقت چیست؛ یعنی جاهل مرگب نیست، بلکه علم به حقیقت دارد، اما نمی‌خواهد به آن تن در دهد، و مطابقش زندگی کند. بنابراین اولین خصوصیت اهل دوزخ مخالفت همراه با علم با حقیقت است.

۲. مُنَاعٍ لِلْخَيْرِ: صفتی در انسان است که نمی‌خواهد به دیگران خوبی برساند. هر خیری در او متوقّف می‌شود، و ادامه پیدا نمی‌کند. درجه‌ی شدیدتر آن این است که از خوبی کردن دیگران به هم نیز آزرده می‌شود، و اگر بتواند مانع آن هم می‌گردد. ریشه‌ی این صفت در خودخواهی آشکار است. چون همه چیز را برای خودش می‌خواهد، و برای دیگران ارزشی قائل نیست.

۳. مُعْتَدٍ: متجاوز از حدود است. ریشه‌ی این صفت در راضی نبودن از داشته‌ها است. همواره بیشتر و بیشتر را طلب می‌کند. این زیاده‌خواهی باعث می‌گردد از حدود عرف، اخلاق، و شرع عبور کند.

۴. مُرِيبٍ: وقتی قلب اهل باور و یقین نباشد، همواره در شکّ و شبهه غوطه ور است. خودش که در این حال است، دیگران را نیز به شکّ می‌اندازد.

این کریمه مطلب مهمی را به ما نشان می‌دهد: ریشه‌ی دوزخی بودن خودخواهی و تکبر است. تکبر صفاتی را در شخص ایجاد می‌کند؛ چهار صفت از اساسی‌ترین آن‌ها در این دو آیه بیان گردید. می‌توان با مذاق‌هی در خود اگر این صفات را مشاهده کردیم، اندکی بترسیم و در پی رفع این حالات باشیم. دقت کنیم که این صفات مراتب دارد. اشکالی که در تفکر ما وجود دارد، توجه نکردن به مراتب آن است. همواره اوجی برای صفت رذیله در ذهن ایجاد می‌کنیم، و با بررسی خود می‌بینیم که آن اوج در ما نیست؛ بعد نتیجه می‌گیریم که فاقد آن صفت هستیم. در حالی که مراتب پایین‌تر آن صفت در ما به عیان مشاهده می‌شود، و اگر در پی ریشه‌کن کردنش باشیم، به مرور به اوجش هم خواهد رسید.

آیه‌ی ۲۶ همه‌ی صفات را در یک باور جمع می‌نماید، که در قرآن بارها و بارها تکرار شده است: **الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ**. ریشه‌ی همان رذائل شرک است. در آیه به زیبایی گفته شد: **جعل مع الله إلهًا آخر**. شرک مبدأ تمامی اوصاف رذیله در انسان است. اوصاف مذکور از آن جهت بیان شد که یافتن شرک در خویش بسیار دشوار است. امام حسن عسگری (ع) فرمود: **الإشراك في الناس أخفى من ديب النمل على المسح الأسود في الليلة المظلمة**. شرک در انسان مخفی‌تر از حرکت موری بر سنگی سیاه در شبی تار است.

انسان به خاطر جهل مرکب خود را مشرک نمی‌داند و بعضاً موحد هم می‌پندارد! اما غافل از این‌که هنوز ورود به عالم توحید هم پیدا نکرده است. بنابراین وقتی به او گفته می‌شود: **وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ** (سوره لقمان، آیه‌ی ۱۳)، و هم‌چنین: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا** (پیامبر اکرم صلی الله علیه)، باور نمی‌کند که مشرک است؛ و تا دست از شرک بر ندارد ایمان در او مستقر نخواهد شد. صفات فوق در این آیات نشانه‌های مهمی است که انسان خود را با آن محک بزند. اگر این صفات را خود پیدا کرد قطعاً مشرک است، و باید برای رهایی از آن چاره کند.

شرک مبحث مبسوطی است که به مرور در آیات به آن خواهیم پرداخت.

قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطْعَمْتُهُ وَلَكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ « ۲۷ » قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ « ۲۸ » مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ « ۲۹ » يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ « ۳۰ »

همراهش می‌گوید: خدایا من او را به سرکشی و طغیان دعوت نکردم، او خود غرقِ گمراهی بود. ندا می‌آید: نزد من نزاع نکنید، پیش از این به شما هشدار داده بودم. وعده‌ی من حتمی است و تغییر نمی‌کند، به هیچ وجه به بندگانم ظلم نمی‌کنم. روزی که به جهنم می‌گوییم: پر شدی؟! و گوید: آیا باز هم هست؟

قرین در این کریمه به قرینه‌ی لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ نمی‌تواند فرشته باشد. بلکه باید آن را شیطانی از شیاطین دانست. دو آیه‌ی دیگر در قرآن هست که این تطبیق را تأیید می‌کند:

سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۳۶: وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ.

سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۳۸: وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا.

در این آیات محاجّه‌ای بین کافر معاند و شیطانِ قرینش تصویر می‌گردد. گویا کافرپیشه می‌گوید من خود نمی‌خواستم که این‌گونه باشم! بلکه شیطان مرا به این مسیر کشاند. شیطانی که همراه او است می‌گوید: من او را بر هیچ باور و فعلی اجبار نکردم، بلکه او خود در گمراهی سرعت گرفته بود. این نزاع در صحنه‌ی قیامت مورد توییح قرار می‌گیرد؛ و گفته می‌شود بس کنید! این‌جا و امروز زمانِ مخاصمه نیست. بارها در طول حیات انسان به او گفته شد که سرانجام این مسیر به کجا خواهد انجامید.

مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ؛ این انجामी است که کافر برای خود رقم زده است، و سرانجام خود را می‌بیند. منِ خدا مهربان‌ترین نسبت به بندگانم هستم، و کوچک‌تریم ظلمی به او نمی‌کنم. او است که نمی‌خواهد بر سفره‌ی رحمت و مهر الهی بنشیند.

يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ؛ این کریمه از آیات دشوار قرآن است. مکالمه‌ای بین خداوند متعال و جهنم تصویر می‌شود. عموم ما جهنم را مکانی می‌دانیم، که انسان‌های مشرک در آن قرار خواهند گرفت. این کریمه دو راه پیش روی ما قرار می‌دهد: اول قائل به استعاری بودن آیه شویم؛ و این مکالمه را تصویرسازی استعاری بدانیم. دوم تصویر دیگری از جهنم ارائه دهیم. همان‌طور که در گذشته بارها عرض کردیم، جهنم از دید حقیر، حال انسان مشرکی است که به هیچ وجه نمی‌خواهد دست از شرک خود بردارد. تا این حال در انسان باقی است خود جهنم است، نه این که در مکانی داخل شود. چنین انسانی هرچه زیاده بکشد و بسوزاند سیر نخواهد شد! بنابراین مکالمه بین خداوند متعال و انسان است.

در هَلْ مِنْ مَزِيدٍ مطالبی به ذهن می‌آید که از گفتنش ابا دارم. خود تفکر کنید که خداوند رازق است.

آیات ۳۱ تا ۳۵:

وَأَزَلِفَتْ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ « ۳۱ » هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيفٍ « ۳۲ » مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ « ۳۳ » ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمَ الْخُلُودِ « ۳۴ » لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ « ۳۵ »

و بهشت به اهل تقوا نزدیک می‌گردد، بی‌آن‌که دور باشد. این همان است که به شما وعده داده شده، و این انجامی است برای همه‌ی کسانی که دائماً به خداوند رجوع کرده، و خود را حفظ می‌کنند. هر آن‌کس که در خفاء از خداوند مهربان خشیت داشت، و قلبش دائماً متوجه خدا بود. حال با آرامش داخل بهشت شوید، این حال برایتان ابدی است. هر آن‌چه بخواهند برایشان فراهم است، و بیش از حد تصورشان نزد ما برای ایشان است.

در قرآن کریم همواره دو گروه مؤمن و کافر در کنار هم بیان می‌گردد. این‌جا هم همین‌طور است. برای اهل تقوا بهشت نزدیک است، تعبیر بی‌نظیری در این کریمه آمده است: غَيْرَ بَعِيدٍ؛ مراد این است که این بهشت هیچ‌گاه از ایشان دور نبوده است. چرا که جایگاه بهشت و جهنم قیامت نیست، هم‌اکنون نیز وجود دارد، بهشت به اهل ایمان نزدیک، و دوزخ به اهل کفر نزدیک است.

نوب:

مقایس: تدلّ علی اعتیاد مکان، و رجوع الیه.

التحقیق: هو نزول مع اختیار و قصد فی محلّ.



تقوا در سوره‌ی شمس بیان شد، همان مطلب را برای یادآوری نقل می‌کنیم:

وقی:

مقایس: تدلّ علی دفع شیء عن شیء بغيره. و الوقایة: ما یقی الشیء.

التحقیق: هو حفظ الشیء عن الخلاف و العصیان فی الخارج و فی مقام العمل، كما أنّ العفّة حفظ النفس عن تمایلاته و شهواته النفسانیة.

و یقابله الفجور: و هو انضقاق حالة الاعتدال و الجریان الطبیعیّ المعروف و خروج أمر مخالف یوجب فسقاً و طغیاناً.

تقوی از وقایه است. وقایه به معنای حفظ و مراقبت است. بهترین معادل برای آن مراقبه است. حفظ خویش در دوساحت معنا دارد: جسم و روح؛ ما با مراقبت از جسم خود بیشتر آشنا هستیم تا روحمان، مراقبت از جسم در شرایط مختلف ابزار و راه‌های گوناگونی را طلب می‌کند، برای مثال اگر کسی می‌خواهد وارد دریایی عمیق شود، جلیقه‌ی نجات می‌پوشد، اگر بخواد وارد ساختمانی نیمه‌کاره شود، کلاه ایمنی بر سر می‌گذارد. یک راه برای حفظ خویش وجود ندارد. درباره‌ی روح نیز چنین است. روشن است که مراد از تقوی در ادبیات دینی حفظ جسم نمی‌باشد، چرا که هر صاحب عقلی آن را بلد است. بلکه مراد مراقب روح و حقیقت خود بودن است. برای همین بهترین معادل برای تقوی، مراقبه است، همواره در هر لحظه متوجّه حضرت حقّ بودن.

توجّه کنیم که ما حقیقت روح را نمی‌شناسیم، و حتی با کلیات آن هم آشنا نیستیم. همان‌طور که در سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۵ آمد: **وَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا**. بنابراین نحوه‌ی درک و حضور آن را نیز نمی‌دانیم. به همین جهت ادیان الهی و حتی آیین‌های غیر الهی تنها راه را مراقبه‌ی دائمی دانسته‌اند. مراقبه راه ورودی برای شناخت روح است. مراقبه هرچه بیشتر و عمیق‌تر باشد این مسیر سهل‌تر خواهد شد.

هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ، مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ؛ همان طور که در آیات ۲۴ و ۲۵ چهار صفت برای کفار بیان شد، در این دو آیه نیز چهار صفت برای متقین بیان می‌گردد:

۱. اوَّاب: رجوع مکرر است. کسی که دائماً به جایی برمی‌گردد را اوَّاب می‌گویند. دو معنا برای تبیین این صفت می‌توان بیان کرد: اول حال توبه‌ی مکرر است. شخصی که مرتکب معصیت می‌گردد و به دامان خداوند بازمی‌گردد. دوم حال اضطراب است، انسانی است که در امور جاریش دائماً خود را بی‌چاره می‌یابد، و به خداوند پناه می‌برد. روشن است که حال دوم ارتباطی با عصیان ندارد، و فراتر از حال عصیان است. به نظر حقیر این صفت که پس از تقوا بیان شده است، در معنای دوم صحیح‌تر می‌باشد. اهل تقوا که دائماً مراقب حالاتشان هستند، اگر اهل مراجعه‌ی دائمی به خداوند متعال نیز باشند، ایمانی راسخ می‌یابند، که رخنه‌پذیر نیست.

۲. حَفِيظ: را می‌توان معادل تقوا دانست. کسی که همواره مراقب حالات خویش است. بارزترین مراقبت، حفظ قلب خود از غفلت است؛ حضور دائم داشتن است.

۳. خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ: خشیت در سور پیش بارها توضیح داده شد. خشیت ترس نیست، حال رِقَّتِ قَلْبِي است. انسان در ابتدا خدا را غایب می‌انگارد، متقی در این حال هم خشیت دارد. اندکی که پیش رفت خدا را حاضرتر از همه‌ی به ظاهر حاضران می‌بیند.

۴. قَلْبٍ مُنِيبٍ: منیب از نوب، و مصدر انابه است. در لغت به معنای عادت کردن به مکانی است که منجر شود دائماً به آن‌جا بازگردد. قلب منیب تعبیر بسیار لطیفی است. گویا جان انسان به خداوند احتیاج دائمی پیدا می‌کند، و این احتیاج حقیقی را درک می‌کند. برای همین دائماً به خدا رجوع می‌کند. تفاوت منیب با اوَّاب این است که اوَّاب ممکن است

خود را وادار به رجوع نماید، امّا قلبی که انابه داشته باشد، دائماً در محضر الهی است. این حال را می‌توان تعبیر به حضور دائم کرد؛ که آمال اهل سلوک است.

روایتی که در ذیل این آیات آمده است بسیار زیبا است:

الرّسول (صلی الله علیه و آله) - يَا ابْنَ مَسْعُودٍ احْشِ اللَّهَ تَعَالَى بِالْغَيْبِ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ.  
مستدرک الوسایل، ج ۱۱، ص ۲۳۰ / بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۳۹۳

پیامبر (صلی الله علیه و آله): ای پسر مسعود! خدا را در نهان بیمناک باش گویا که تو او را می‌بینی! که اگر تو او را نبینی او تو را می‌بیند. خدای عزوجل می‌فرماید: مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ، ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ.

ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ، لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ؛ سرانجام کار متّقین سلام است. سلامی که در همه حال همراه ایشان است. ورود به بهشت نیز با سلام خواهد بود. سلام نهایی است که قابل معنا کردن نمی‌باشد. آرامش، سکینه، امنیت و ... هیچ‌کدام معنای سلام را به طور کامل افاده نمی‌کند. آخرین عبارات نماز نیز سه سلام است: اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، اَلسَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. نماز که معراج مؤمن است، و بالاترین فعلی است که یک انسان می‌تواند آن را انجام دهد با سلام خاتمه پیدا می‌کند. درک ما از سلام به جهت استعمال فراوان آن در فارسی درست نمی‌باشد. سلام نام خدا است و نیاز به تأمل بسیاری دارد. حال مؤمن ابدی و همیشگی است. آن روز، روزی است که پایانی ندارد.

اهل تقوا باورها و اعمال پاک خود را خواهند دید، و هر آنچه لساناً و جبلاً طلب کنند برایشان فراهم است. البته فوق تصوراتشان نزد خداوند متعال منعم خواهند بود. وقتی نهایت کار انسان خداوند کریم است، نمی تواند تصور کند چه موهباتی برایش پیش خواهد آمد.

روایات:

قَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و آله) لَمَّا دَخَلَ الْمَدِينَةَ عِنْدَ هِجْرَتِهِ أُيُّهَا النَّاسُ أَفْشُوا السَّلَامَ وَ صَلُّوا الْأَرْحَامَ وَ أَطْعَمُوا الطَّعَامَ وَ صَلُّوا بِاللَّيْلِ وَ النَّاسُ نِيَامٌ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِسَلَامٍ.  
تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۷۸

پیامبر (صلى الله عليه و آله) در زمان هجرت هنگام ورود به مدینه فرمود: «ای مردم! به سلام کردن تظاهر کنید (آشکارا سلام کنید) و سفره بگسترانید و شبانگاه درحالی که دیگران می خوابند، نماز بگزارید و با آرامش خاطر به بهشت بروید».

الباقر (علیه السلام): عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجَعْفِيِّ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام): إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَفُوضُ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَصْنَعُ مَا يَشَاءُ قُلْتُ حَدَّثَنِي فِي كِتَابِ اللَّهِ أَيْنَ قَالَ قَالَ قَوْلُهُ: لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ فَمَشِيَهُ اللَّهُ مُفَوَّضَةً إِلَيْهِ وَ الْمَزِيدُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يُحْصَى.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۸۰ بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۷۰

امام باقر (علیه السلام): جابر بن یزید جعفری گوید: امام باقر (علیه السلام) به من فرمود: «خداوند روز قیامت دست مؤمن را باز می گذارد و او هر کاری که بخواهد انجام می دهد». عرض کردم: «از کتاب خداوند در این باره برای من چیزی

قرائت کن». امام (علیه السلام) فرمود: «خداوند می‌فرماید: لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ. از این آیه روشن است که آنها روز قیامت اجازه دارند هرچه بخواهند و خداوند هم علاوه بر خواسته‌های آنان به آنها عطا می‌کند».

الرَّسُولَ (صلى الله عليه و آله): فَيَا حَسْرَةً عَلَى الْعَاصِينَ حَسْرَةً لَا يُمْلِكُ تَلَافِيهَا وَ يَا نُصْرَةَ لِّلْمُخْلِصِينَ تَكَامِلَ صَافِيهَا ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۸۲، إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۸۰.

پیامبر (صلی الله علیه و آله): پس حسرت و اندوه باد بر گنهکاران، اندوه و حسرتی که جبران‌پذیر نیست پس نصرت و یاری بر بندگان مخلص باد که روز تکامل آنهاست. در آن روز وارد بهشت می‌شوند؛ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ.

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِنْ مَحِيصٍ « ۳۶ » إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ « ۳۷ » وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ « ۳۸ »

و چه بسیار مردمانی را پیش از آنان به هلاکت رساندیم که از ایشان قوی‌تر بودند، و سرزمین‌هایی را فتح کرده بودند؛ آیا راه فراری برایشان وجود داشت؟! در همه‌ی این‌ها برای زنده‌دلان عبرت‌ها است، و همین‌طور برای کسانی که خوب می‌شنوند، چنان که گویی خود حاضر بوده‌اند. ما آسمان‌ها و زمین، و آنچه میان آن‌ها است را در شش دوره آفریدیم؛ و کوچک‌ترین سختی و دشواری در این کار نداشتیم.

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِنْ مَحِيصٍ؛ داستان هلاکت اقوام پیشین بارها و بارها در قرآن بیان شده است، این سنّت الهی است که پس از اتمام حجّت به هلاکت می‌رسیدند. این کریمه هم از آیاتی است که بر همین مطلب تأکید می‌کند. می‌فرماید اقوام پیشین نسبت به کفّار زمان پیامبر دارای قدرت بیشتری بودند؛ قلمروهایی را فتح کرده، و بر سرزمین‌های خود افزوده بودند؛ اما با وجود این قدرت ظاهری هیچ راه‌گریز و فرای نداشتند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ؛ این‌ها همه برای عبرت است. البته که اکثر انسان‌ها هیچ پندی نمی‌گیرند. آیه می‌فرماید برای دو گروه مایه‌ی عبرت است: اول برای کسی که قلب دارد. مراد از مَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ، زنده دل بودن است. یعنی کسی که اهل تفکر است، هم دل‌مرده نیست، و هم به سادگی از کنار اتفاقات عبور نمی‌کند. دوم برای شنوندگان است. ممکن است کسی توانایی اندیشیدن عمیق نداشته باشد، اما حرف شنو است. از کسی که مورد اعتمادش می‌باشد، حرف می‌شنود. چنان که گویا خودش آن‌جا حاضر بوده و با چشمانش حادثه را دیده است.

کسی که زنده دل است خود مولد معارف است. سخن خدا را با جان می شنود: فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا. و معرفت از قلبش طلوع می کند.

آن که گوشش را تسلیم حقیقت می کند نیز از معارف بهره دارد. شاید جانش به معرفت گویا نشده باشد، اما وقتی خود را تسلیم حقیقت می کند، گویا جان او هم گویای حقیقت است. به همین جهت فرمود: وَهُوَ شَهِيدٌ دَقَّتْ بفرمایید. این کریمه گرچه درباره ی عبرت گرفتن است، اما در واقع مسیری کلی را نیز ترسیم می نماید، انسان دو بال برای حرکت و سیر دارد، یا اهل تفکر است، یا شنوای خوبی است. راه های دیگر دشوار و بعضاً به نتیجه نخواهد رسید.

روایات ذیل این کریمه:

الکاظم (علیه السلام): إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ يَعْنِي عَقْلٌ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۸۴ الکافی، ج ۱، ص ۱۵

ابن عباس (رحمة الله عليه): أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ أَيْ اسْتَمَعَ وَكَمْ يَشْتَغِلُ قَلْبُهُ بِغَيْرِ مَا يَسْتَمِعُ وَهُوَ شَهِيدٌ لِمَا يَسْمَعُ فَيَفْهَمُهُ غَيْرَ غَافِلٍ عَنْهُ وَلَا سَاهٍ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۸۴

ابن عباس (رحمة الله عليه): أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ؛ یعنی می شنوند. و دلشان به غیر از آن چیزی که می شنوند مشغول نمی گردد. و خودش شاهد آن چیزی هست که شنیده است و آن را بدون آن که از آن غفلت داشته باشد یا فراموشش کند، درک می کند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) - اَنَا ذُو الْقَلْبِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۸۶ بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۲۸۲

وَقَدَّ عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) أَهْلُ الْيَمَنِ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) مَنْ وَصِيكَ قَالَ هُوَ الَّذِي  
أَمَرَكُمْ بِالْإِعْتِصَامِ بِهِ... فَوَصِيَّ السَّبِيلَ إِلَيَّ مِنْ بَعْدِي فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) بِالَّذِي بَعَثَكَ أَرْنَاهُ فَقَدْ  
اشْتَقْنَا إِلَيْهِ فَقَالَ هُوَ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ آيَةً لِلْمُتَوَسِّمِينَ فَإِنْ نَظَرْتُمْ إِلَيْهِ نَظَرَ مَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ عَرَفْتُمْ أَنَّهُ  
وَصِيٌّ كَمَا عَرَفْتُمْ أَنِّي نَبِيُّكُمْ فَتَحَلَّلُوا الصُّفُوفَ وَ تَصَفَّحُوا الْوُجُوهَ فَمَنْ هَوَتْ إِلَيْهِ قُلُوبُكُمْ فَإِنَّهُ هُوَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۸۶ بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۱۷

هیئتتی از یمن به خدمت رسول خدا (صلى الله عليه و آله) آمدند. عرض کردند: «ای رسول خدا (صلى الله عليه و آله)!  
وصیّ شما کیست؟» فرمود: «همان کسی که خداوند به شما دستور داده است که دست از او بر ندارید... او وصیّ من  
است که پس از من راه به سوی من، اوست.» عرض کردند: «ای رسول خدا (صلى الله عليه و آله)! به خدایی که به راستی  
شما را مبعوث کرده است وصیّ خود را بنما که بسی مشتاق دیدار او شدیم.» فرمود: «او همان است که خداوند او را  
برای مؤمن قیافه شناس که عقل دارد، یا گوش دل فرا دهد درحالی که حضور [قلب] داشته باشد نشانه قرار داده؛ شما او  
را خواهید شناخت که وصیّ من است، همچنان که شناخته اید که من پیغمبر شما هستم. اکنون به میان صفها بروید و  
چهرهها بنگرید هر آن کس که دل های شما به سوی او گراید همان است.»



وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ؛

لغوب:

مقایس: يدلّ علی ضعف و تعب.

التحقیق: هو ضعف قی قبال أعمال شاقّة أو حوادث ثقیلة.

مراد از آیام روز نیست، بلکه دوره و مرحله است. در هفت آیه به سِتَّةِ أَيَّامٍ اشاره شده است. روز و شب از چرخش زمین به دور خورشید حاصل می‌شود. خورشید، منظومه‌ی شمسی، و بالتبع آن روز، همه از مخلوقات هستند؛ بنابراین نمی‌توانند ظرف زمانی خلقت باشند. پس مراد از سِتَّةِ أَيَّامٍ شش دوره است.

شش دوره بودن خلقت آسمان‌ها و زمین اقتضای ترتّب نزولی عوالم، و عالم ماده است؛ این مهمّ بر اهلش پوشیده نیست. اما دو پرسش در این جا مطرح است، اول این‌که چرا خلقت تدریجی است؟ دوم این‌که چرا ۶ دوره گفته شده است؟ مگر خلقت برای خداوند متعال نیازمند تدریج و دوره‌های متعدّد است؟ پاسخ به این سؤال از امور مشکل است؛ چنان‌که مرحوم فیض در تفسیر صافی جلد دوم، ذیل آیه‌ی ۵۴ سوره‌ی اعراف (إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ) می‌گوید:

و ليعلم أنّ هذه الآية و أمثال هذه الاخبار من المتشابهات التي تأويلها عند الراسخين في العلم. أنّ را از متشابهات دانسته، و درک آن را بسیار مشکل می‌داند، و بیان می‌کند که فقط اهل قرآن و راسخین در علم از تفسیر آن خبر دارند. با نگاه فلسفی می‌توان پاسخ‌هایی به چرایی تدریجی بودن خلقت بیان کرد؛ چنان‌که مرحوم ملاصدرا تقریر کرده است. البته که این تفسیر محلّ بیان آن نظریات نیست. اما هم‌چنان علّت ۶ دوره بودن به قوّت خود باقی است. بهتر این است که اقرار به جهل خودمان کنیم و علمش را به اهلش که اهل بیت علیهم‌السلام هستند واگذاریم.

وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ لِإِين بِيَانِ شَدَّ كِه كَسِي گِمَان نَكْنَد عِظْمَت خَلْقَت وَ شَش دُورِه بُوْدِن أَن بَرَاي خِدَاوَنَد مَتَعَال  
كُوجَك تَرِين سَخْتِي دَاشْتِه اسْت. اُو قَادِر مَطْلُق اسْت، وَ خَلْقَت مَاسُوَا بَرَايش كُن فَيَكُون اسْت. اِين مَعْنَا دَر آيَات بَسِيَارِي  
بِيَان شُدِه اسْت، مَآنَد:

سُورِه نَحْل، آيِه ٤٠: إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.

هَم چَنِين دَر دُو آيِه بِيَان شُدِه اسْت كِه آسَانِي اُمُور بَرَاي خِدَاوَنَد مَتَعَال بِه سَان چِشْم بَرِهَم زَدْنِي اسْت:

سُورِه قَمَر، آيَات ٤٩ وَ ٥٠ أَمْد: إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ، وَ مَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلِمَةٍ بِلَبَّسِرٍ.

سُورِه نَحْل، آيِه ٧٧ أَمْد: وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلِمَةٍ بِلَبَّسِرٍ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ

شَيْءٍ قَدِيرٌ.

فَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ « ۳۹ » وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَادْبَارَ السُّجُودِ « ۴۰ » وَ  
 اسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ « ۴۱ » يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ « ۴۲ » إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا  
 الْمَصِيرُ « ۴۳ » يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَٰلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ « ۴۴ » نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكَرْهُ  
 بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعَبِدِ « ۴۵ »

نسبت به آن چه می گویند صبر کن، و قبل از طلوع و غروب پروردگارت را با حمد تسبیح کن. و همچنین در پاره‌ای از شب و پس سجده‌هایت او را تسبیح کن. منتظر روزی باش که منادی از جایی نزدیک ندا دهد. روزی که همگان صیحه را آشکار می شنوند؛ آن روز، روز بیرون آمدن (از قبرها) است. این ما هستیم که زنده می کنیم و می میرانیم، و نهایت همه به سوی ما است. روزی که زمین شکافته می شود، و با سرعت از آن خارج می شوند، این همان حشر است، که برای ما آسان است. ما به گفته‌هایشان آگاهیم، تو نمی توانی آن‌ها را مجبور کنی، با قرآن ایشان را پند ده، این پند برای آن‌ها که از وعده‌ی الهی خوف دارند فایده دارد.

فَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ، وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَادْبَارَ السُّجُودِ؛ پیامبر اکرم در مقابل سخنان و عملکرد مشرکان صبور است. امر به صبر در آیه نشان‌دهنده‌ی خلق عظیم پیامبر مهربان است. تسبیح با حمد یعنی اولاً خدا را از نقص و موهومات مبراً بدان، و ثانیاً هر چه خوبی هست را یک‌سره به او برگردان. یعنی تنزیه تنها مکن، تنزیه باید همراه با تحمید باشد. این عبارت در قرآن بسیار به کار رفته است. دَقَّتْ بفرماید که مطالب بسیاری در آن نهفته است.

در این دو آیه زمان‌هایی برای ذکر خداوند بیان گردیده است، این زمان‌ها فوق‌العاده اهمیت دارد. انسان که معمولاً دچار روزمرگی و غفلت است حداقل باید در این زمان‌ها مشغول یاد و تسبیح خدا باشد. چرا که اگر یاد خداوند را در زمان‌های مشخصی تمرین نکند، هیچ‌گاه نخواهد توانست همه‌ی آفاتش را مشغول خداوند باشد.

قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ؛ مراد بین الطلوعین است.

قَبْلَ الْغُرُوبِ؛ برخی مراد را غروب خورشید تا مغرب دانسته‌اند؛ اما به نظر می‌رسد منظور لحظات قبل از غروب خورشید باشد، که در روایات نیز مورد تأکید بسیار است. از لحاظ فقهی به نظر حقیر، غروب زمان ورود به نماز مغرب می‌باشد، نه مغرب که هم‌اکنون مشهور بین فقها است. بنابراین مراد نمی‌توان بین غروب و مغرب باشد.

مِنَ اللَّيْلِ؛ مراد بخشی از شب است. می‌تواند قابل انطباق بر نماز شب، و قبل از نماز صبح نیز باشد.

أَدْبَارَ السُّجُودِ؛ یعنی بعد از سجده‌ها، مراد می‌تواند پس از نمازهای واجب باشد. یعنی بعد از فراغت از نماز، بنشین و یاد خدا باش. به سرعت دنبال اشتغالات نرو.

مرحوم علامه قبل از طلوع را بر نماز صبح، قبل از غروب را بر نماز ظهر و عصر، و من اللیل را بر نماز مغرب و عشاء قابل تطبیق می‌دانند.

روایات:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ: وَ سَبَّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ الْغُرُوبِ فَقَالَ تَقُولُ حِينَ تُصْبِحُ وَ حِينَ تُمْسِي عَشْرَ مَرَّاتٍ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ يُمِيتُ وَ يُحْيِي وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۹۰ بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۳۲۸

از امام صادق (علیه السلام) درباره‌ی سخن خدای تعالی: وَ سَبَّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ الْغُرُوبِ پرسیده شد. فرمود: «هنگامی که صبح و شام می‌کنی، ده مرتبه بگو: خدایی جز الله نیست، یکتاست و شریکی ندارد. پادشاهی و ستایش مخصوص اوست. زنده می‌کند و می‌میراند. می‌میراند و زنده می‌کند و او بر [انجام] هر چیزی تواناست».

الرَّسُولُ (صلى الله عليه و آله): مَا عَجَّتِ الْأَرْضُ إِلَّا إِلَى رَبِّهَا عَزَّوَجَلَّ كَعَجِيجِهَا مِنْ ثَلَاثِ مِنْ دَمٍ حَرَامٍ يُسْفِكُ عَلَيْهَا أَوْ اغْتِسَالٍ مِنْ زَنَى أَوْ النَّوْمِ عَلَيْهَا قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۹۰ من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۰

پیامبر (صلی الله علیه و آله): زمین به درگاه پروردگارش جز به خاطر سه چیز ناله نکرده است: خون حرامی که بر آن ریخته شود، یا غسل از زنا که بر آن انجام شود، یا خواب بر آن پیش از اینکه خورشید بر آید.

أميرالمؤمنين (عليه السلام): اطلبوا الرزق فيما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس فإنه أسرع لطلب الرزق من الضرب في الأرض  
وهي الساعة التي يقسم الله جلَّ وعزَّ فيها الأرزاق بين عباده.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ١٥، ص ٩٠ تحف العقول، ص ١٠٦

امام علی (علیه السلام): روزی را بین طلوع فجر تا طلوع خورشید بجویید، زیرا این زمان برای به دست آوردن روزی،  
سریع تر از این طرف و آن طرف دویدن است؛ و آن ساعتی است که خداوند روزی را بین بندگان تقسیم می کند.

عَنْ عَلِيٍّ (عليه السلام) أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: وَ أَدْبَارَ السُّجُودِ فَقَالَ هِيَ السُّنَّةُ بَعْدَ صَلَاةِ الْمَغْرِبِ فَلَا تَدْعُهَا فِي سَفَرٍ وَلَا  
حَضْرٍ.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ١٥، ص ٩٢ بحار الأنوار، ج ٨٤، ص ٨٧

از حضرت علی (علیه السلام) درباره ی تفسیر سخن خدای عزوجل: وَ أَدْبَارَ السُّجُودِ سؤال شد. فرمود: «منظور از آن نماز  
نافله بعد از نماز مغرب است؛ پس در سفر و غیر سفر آن را ترک نکنید».

روایات بسیاری ادبار السجود را تطبیق بر نافله ی بعد از نماز مغرب کرده اند. برخی به دو رکعت بعد از نماز مغرب و  
برخی به چهار رکعت نافله بعد از نماز مغرب اشاره دارند. کثرت این روایات نشان می دهد که نافله ی مغرب اهمیت  
بسیار دارد.

وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ؛ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمَ الْخُرُوجِ؛ مراد از امر به استماع همان‌طور که در ترجمه‌ی آیه بیان کردیم منتظر بودن است. در فارسی تعبیری داریم که معادل خوبی برای وَاسْتَمِعْ در این کریمه است: گوش به زنگ بودن. بله مراد انتظار مرگ و قیامت را کشیدن است.

الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ؛ یعنی صدایی بلند و واضح که همگان می‌شنوند.

ذَلِكَ يَوْمَ الْخُرُوجِ؛ یعنی روزی که مردگان همگی از قبور خارج می‌شوند. همان‌طور که در سوره‌ی معارج، آیه‌ی ۴۳ آمد: يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَانْتَهُمُ إِلَى نُصَبٍ يُوفِضُونَ.

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ؛ زنده کردن و میراندن فقط کار ما است. آیه در سیاق جمله‌ی اسمیه، و افعال مضارع دلالت بر استمرار و دوام زنده کردن و میراندن دارد. میراندن در دنیا، و زنده کردن در قیامت نیز یکی از مصادیق آن است. در این مطلب تأمل بفرمایید.

إِلَيْنَا الْمَصِيرُ یعنی انتهای سیر همه‌ی موجودات به سمت ما است.

يَوْمَ تَشَقُّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَلِكُمْ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ؛ مراد از تَشَقُّقُ الْأَرْضُ شکافته شدن زمین است تا مردگان از دل زمین خارج شوند. سِرَاعًا یعنی خروج مردگان با سرعت انجام می‌شود، و همگی به سمت جایگاهشان حرکت می‌کنند. این روند که همان حشر موجودات است برای ما بسیار آسان است، گرچه در اذهان شما کاری دشوار نماید.

الإمام زين العابدين عليه السلام : أشدُّ ساعاتِ ابنِ آدمَ ثلاثُ ساعاتٍ : السَّاعَةُ الَّتِي يُعَايِنُ فِيهَا مَلَكَ الْمَوْتِ ، وَ السَّاعَةُ الَّتِي يَقُومُ فِيهَا مِنْ قَبْرِهِ ، وَ السَّاعَةُ الَّتِي يَقِفُ فِيهَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى .

الخصال : ١٠٨ ، ١١٩

امام زين العابدين عليه السلام : سخت ترين لحظات فرزند آدم سه لحظه است : لحظه ای که ملک الموت را می بیند، لحظه ای که از گور خود بر می خیزد، و لحظه ای که در پیشگاه خدای تبارک و تعالی می ایستد.

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكَرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ؛ در آیه ی پایانی خداوند می فرماید: ما به گفتار و کردار ایشان آگاهیم. گویا خداوند به پیامبرش می گوید تو هر کار می شد برای ایشان کردی، آن ها خود نخواستند که در مسیر هدایت فرار گیرند. پس تو تسبیح خدایت را بگویی، و منتظر قیامت باش. چه قدر تعبیر دلنشینی است.

مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ؛ تو نمی توانی با زور ایشان را هدایت کنی، خودشان نمی خواهند. در سوره ی قصص، آیه ی ۵۶ آمد: إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ. راه خدا با اجبار و اکراه بی نتیجه است. این توصیه ای عمومی برای همگان است. کاش ما هم این عبارات را با گوش جان می شنیدیم، و دست از توهماتمان مبنی بر هدایت عمومی جامعه برمی داشتیم!

فَذَكَرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ؛ فقط با قرآن می توان مردم را به خداوند دعوت کرد و بس. روایات نیز ذیل قرآن، و در واقع شارح آن است. غیر از این، همه ی راه ها بی فایده و حتی مضر است. دست برداریم از بافتن لاطائلات و دعوت دیگران به خود!

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ.





## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### سوره بلد

روایتی در فضیلت سوره

الصَّادِق (عليه السلام): مَنْ كَانَ قِرَاءَتُهُ فِي فَرِيضَةٍ لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ كَانَ فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا أَنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ وَكَانَ فِي الْآخِرَةِ مَعْرُوفًا أَنْ لَهُ مِنَ اللَّهِ مَكَانًا وَكَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ رُفَقَاءِ النَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۸، ص ۱۱۲ ثواب الأعمال، ص ۱۲۳

امام صادق (عليه السلام): هر که در نماز واجبش سوره‌ی لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ را بخواند، در دنیا در شمار نیکوکاران شناخته شود و در آخرت از کسانی شناخته شود که در درگاه خداوند مقام و منزلتی دارند و در روز قیامت در زمره‌ی همراهان پیامبران و شهیدان و نیکوکاران شود.

آیات ۱ تا ۴:

لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ ۱ وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ ۲ وَالِدٍ وَمَا وَلَدٌ ۳ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ ۴

به این شهر سوگند می‌خورم. در حالی که تو در این شهر ساکن هستی. سوگند به پدر و فرزند او. بی‌گمان انسان را در رنج و سختی آفریدیم.

حل:

مقایس: له فروع كثيرة و مسائل، و أصلها کلها عندی فتح الشیء، لا یشدّ عنه شیء.

التحقیق: هو رفع العقد و الحرمة.

(در آیه) یراء الفتح و رفع المحدودیة و الممنوعیة، و انزال القوم برفع الحدود اللازمة.

کبد:

مقایس: یدلّ علی شدة فی شیء و قوّة.

التحقیق: هو تحمّل المشقة و تحمّل زحمة.

مرحوم مصطفوی در کتاب شریف التحقیق بحث مبسوطی را ذیل واژه‌ی کبد در سوره‌ی بلد دارند، که تصویر متن ایشان آورده می‌شود.

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ - ٤ / ٩٠ .

الكَبَدُ كالتَّعَبُ مصدر بمعنى التحمُّل للتعَب والعمل بالمشقَّة .

وأما كون خلق الإنسان في كَبَدٍ: فإنَّ الإنسان مخلوق على كَيْفِيَّةٍ خاصَّة رَكَّب من موادِّ عالم الطَّبيعة ومن نفخة من عالم الرُّوحانيَّة، وله استعداد العروج إلى مقامات عالية .

وكَلِّمَا كانت القُوَى الاستعداديَّة في شيء كثيرة، ومقتضيات البلوغ إلى المراتب الكَماليَّة قويَّة: فلا بدَّ في مقام السير إلى الكمال وتحصيل مراتب الفعليَّة، من المجاهدة والسعي البليغ وتحمُّل المشاقِّ في رفع الموانع الموجودة والحادثة .

ومن المكابدة المستمِرَّة للإنسان: احتياجه إلى تأمين جهات الحوائج البدنيَّة، وجهات رُوحانيَّة لازمة، فلا بدَّ من نظم واعتدال ورعاية جهات توجب الإئتلاف بينهما وتأدية حقوق الجانبين .

وإلى هذا المعنى يشار في:

وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ - ٦ / ٢٩ .

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فُتْلَاقِيهِ - ٦ / ٨٤ .

فَلذَلِكَ فَادِعُ وَاسْتَقِمَّ كَمَا أَمَرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ - ١٥ / ٤٢ .

فمسير الإنسان في حياته: هو البلوغ إلى أقصى مراتب الكَمالات الرُّوحانيَّة، والنيل إلى كسب المعارف والحقائق الإلهيَّة، وهذا السير إنما يتحصَّل ويتيسَّر بمركب البدن، بأن يُجعل البدن وقواه وسيلة للسلوك إلى المقصد، ولا يصحَّ صرف الأيَّام في تأمين البدن الفاني الَّذي هو المركب والوسيلة، والغفلة عن السير والمرحلة المقصودة الإنسانيَّة .



سوره‌ی بلد با سوگند آغاز می‌شود. سوگند در ابتدای سوره نشان‌دهنده‌ی جواب قسم معرفتی است که حائز اهمیت است. مراد از هذا البلد به قرینه‌ی آیه‌ی بعدی که می‌فرماید شهری که تو در آن ساکن هستی، مکه است. مکه همواره شهری مقدّس بوده است. تقدّسی که از زمان حضرت ابراهیم آغاز شد، و در زمان پیامبر اکرم به اوج خود رسید.

وَأَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ، این آیه لطافتی شیرین دارد. گویا خداوند تقدّس مکه را به جهت وجود مبارک پیامبر اکرم که در آن ساکن هستند می‌داند.

وَالِدٍ وَمَا وَكَّدَ، بهترین احتمالی که در تطبیق مصداق والد و ولد می‌توان داد، تطبیقی است که مرحوم علامه در المیزان بیان کرده‌اند. ایشان والد را حضرت ابراهیم، و ولد را حضرت اسماعیل می‌دانند. جهت آن را ارتباطی که با مکه داشتند بیان می‌کنند. نمی‌توان پدر و فرزند را جدای از سیاق دو آیه‌ی ابتدایی معنا نمود. این پدر و فرزند بودند که کعبه را بنا نهادند. در سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۲۷ آمد: وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. با ترجیح این قول، از بیان دیگر اقوال پرهیز می‌کنیم.

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ، این آیه جواب قسم است؛ و مطلب بسیار مهمّی را برای انسان روشن می‌نماید، که نگاه انسان به دنیا را می‌تواند عوض کند. اهمیت این گزاره باعث شد تا با سوگند مشایعت شود.

اقتضای زندگی در عالم ماده سختی و رنج است. هر خوشی که در عالم ماده فرض شود، یا قرین با رنجی است، یا نهایتش رنجی نهفته است. این مطلب بر هر اهل فهم و عقل کاملاً روشن و برهانی است. مثال‌های این گزاره تمام زندگی انسان است؛ اندکی تأمل، صحت آن را روشن می‌کند. در این میان یک راه برای رهایی از این رنج و سختی وجود دارد؛ که تغییر نگاه انسان به دنیا می‌باشد. دقت بفرمایید.

نکته‌ی مهمّ و ادقّ دیگری که لازم است درباره‌ی کریمه بیان شود این است که می‌توان رنج را دو نوع دانست: رنج ذاتی و عرضی. ابتدا رنج عرضی را بیان کنیم: انسان در طول حیاتش با دشواری‌های فراوانی مواجه می‌شود؛ مانند بیماری،

تنگدستی، حوادث طبیعی، و ... هیچ کس نیست که در طول زندگیش با این مشکلات که رنج‌های فراوانی به همراه دارند مواجه نشود. این‌ها را رنج عرضی نامیدم. در عین حال انسان با رنج دیگری عجین و همراه است که آن را ذاتی نامیدم. مراد این است که اقتضای ورود به عالم ماده، با توجه به اتصال دائمی انسان به حقیقت همراه رنج است. با زبانی ساده تنها وقتی انسان آرامش و رهایی را تجربه خواهد کرد که خود را در دریای بیکران الهی غرق و غوطه‌ور مشاهده کند. اما اقتضای زندگی مادی او را از این حقیقت دور کرده، و هر لحظه که بر عمرش می‌گذرد دورتر هم خواهد کرد. برای این‌که بتواند به درک حقیقت خود که حقیقت هستی است برسد ناچار است در زندگی مادی به تعادل برسد. از رسیدن به تعادل برای ذهنی فارغ و متمرکز هیچ گریزی نیست. مراد از تعادل، تعادلی مستمر در خوراک، پوشاک، شغل و ... است. در عین حال انسان حریص و دنبال کمال است. به همین جهت دائماً از این تعادل خارج شده، و دنبال تجربه‌های جدیدی در مسیر زندگی است. هر میزان که از تعادل خارج می‌شود و در دنیا پیش می‌رود، از درک حقیقت دورتر می‌شود. این دوری در او به شکل رنج و ناامیدی خود را نشان می‌دهد (برای درک این مفهوم می‌توان از دغدغه‌ها و دلواپسی‌های اساسی که در روان‌درمانی اگزیستانسیال مطرح شده است کمک گرفت). این رنج ذاتی است و تا زمانی که با حفظ تعادل در زندگی مادی، برای درک حقیقت هم‌تنش واحد نگردد ادامه دارد. به نظر می‌رسد آیه اشاره‌ای روشن به این نوع سختی و رنج دارد. رنج‌های عارضی اخصاً از رنجی است که در کریمه بیان شده است.



روایات:

عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي يَعْقُوبَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) فِي قَوْلِهِ تَعَالَى ... أَيْحَسِبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ قَالَ فِي فُسَادٍ كَانَ فِي نَفْسِهِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۸، ص ۱۱۸ بحار الأنوار، ج ۹، ص ۲۵۱

حسین بن ابی یعقوب از امام باقر (علیه السلام) در مورد آیهی «أَيْحَسِبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ» نقل می کند که فرمود: «خیال می کند کسی از فساد ضمیر و دلش خبر ندارد».

السَّجَادَ (عليه السلام): فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَ تَفَكَّرُوا وَ اعْمَلُوا لِمَا خُلِقْتُمْ لَهُ فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا وَ لَمْ يَتْرُكْكُمْ سُدًى قَدْ عَرَفْتُمْ نَفْسَهُ وَ بَعَثَ إِلَيْكُمْ رَسُولَهُ وَ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ كِتَابَهُ فِيهِ حَلَالٌ وَ حَرَامٌ وَ حُجَجَةٌ وَ أَمْثَالُهُ فَاتَّقُوا اللَّهَ فَقَدْ احْتَجَّ عَلَيْكُمْ رَبُّكُمْ فَقَالَ أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ \* وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ \* وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ فَهَذِهِ حُجَّةٌ عَلَيْكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ فَإِنَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ لَا تَكْلَانَ إِلَّا عَلَيْهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَ آلِهِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۸، ص ۱۲۰ بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۲۸ / تحف العقول، ص ۲۷۲

امام سجّاد (علیه السلام): از خدا بپرهیزید بندگان خدا! و برای کاری که خلق شده‌اید، بیندیشید و عمل کنید. خداوند شما را بیهوده نیافریده و نه رهایتان خواهد کرد، خود را معرفی نموده و پیامبران (علیهم السلام) را فرستاده و کتاب خود را نازل کرده، در آن حلال و حرام را بیان نموده و حجّت‌ها و امثال را توضیح داده، پرهیزکاری کنید! خداوند بر شما استدلال نموده و فرموده است: أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ، وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ، وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ.



آیات ۱۱ تا ۱۶:

فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ ۱۱ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ ۱۲ فَكُ رَقَبَةً ۱۳ أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ ۱۴ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ ۱۵ أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ ۱۶

ولی از آن گردنه‌ی مهم عبور نکرد. و چه دانی که عقبه چیست! آزاد کردن بنده‌ای است. یا اطعام کردنی در روزی سخت و دشوار. به یتیمی از نزدیکان. یا مسکینی زمین گیرشده.

قحم:

مقایس: يدلّ على تورّد الشيء بأدنى جفاء و اقدام.

التحقيق: هو الورد على شيء بشدة و مشقة، ففيه قيدان: الورد، و وجود المشقة و الشدة.

عقبة:

التحقيق: ما يكون في عقب شيء و ظهره متصلاً به، و العقب يختلف بالموضوعات، فالعقب في الجبل هو المرقى فيه صعوبة و هو الطريق الى الصعود و الترقى الى الجبل.

سغب:

مقایس: يدلّ على الجوع.

التحقيق: هو الجوع الشديد مع انتفاء الموادّ الغذائية في ذلك المحيط و الناس في مضيقه.

فهم این آیات نیازمند دقّت و تأمل است. شیرازه‌ی آن عقبة است. درک معنای عقبة دشوار است، چنان‌که بیان شده است: وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ! معنای واژه روشن است، اما تطبیق آن ساده نیست. واژه‌ی عقبه به معنای گردنه‌ای است که عبور از آن دشوار است. در مسیر کوه بعضی مسیرها راحت و هموار هستند، اما برخی دشوار و صعبند، عرب به آن عقبه

می‌گوید. برای فهم معنای عقبه از مثال‌هایی که در آیات بعدی زده شده است کمک می‌گیریم. دو تطبیق برای عقبه در آیات بعدی آمده است: آزاد کردن بنده، و اطعام کردن یتیم و مسکین. هر دوی این‌ها در گذشتن از مال مشترکند. در لسان مردم این جمله مشهور است که جانم را بگیر، مالم را نه! دقت در احوالات خود و دیگران به خوبی نمایان می‌کند که گذشتن از مال بسیار دشوار است. انسان چنان به اموالش چسبیده است که گاه سر اندکی چه نزاع‌هایی که نمی‌کند. گذشتن از مال راهی روشن برای ریشه‌کن کردن محبت به دنیا است. بر عاقل پوشیده نیست که تا محبت دنیا از قلب خارج نشود، راه خدا را نمی‌توان رفت. بنابراین عقبه قطع تعلق به دنیا است. در سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۹۲ آمد: لَنْ تَتَّالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ. این کریمه کلید بسیار مهمی در سلوک انسان است. تا انسان آن‌چه را دوست می‌دارد و به آن تعلق دارد نبخشد، به هیچ خیری نخواهد رسید. راه خیر بر انسان بسته است، مگر این‌که از تعلقاتش چشم‌پوشد. در عین حال مهم این است که از آن‌چه دوست دارد بگذرد؛ نه از اموالی که دیگر به کارش نمی‌آید. لباس مستعمل، وسایل خانگی استفاده شده و بدون کاربرد، غذای مانده و ... انفاق نیست؛ فقط آرام کردن وجدان است!

إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْئَبَةٍ؛ مسعبه روزگاری است که گرانی است، و تأمین مایحتاج اولیه برای عموم مردم دشوار است. اطعام همواره نیکو است، اما در روزگار سخت، دشوارتر است. چرا که انسان خود گرفتار است. در این حال با هم خوردن و زندگی کردن کار انسان الهی است. پیامبر مهربان در مهاجرت از مکه به مدینه، مهاجران را با انصار برادر کردند، و مهاجران مهمان انصار شدند، و با هم زندگی کردند. این عمل چه تأثیر شگرفی در رشد معنوی آن‌ها داشت.

يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ؛ رسیدگی به یتیمی مراد است که نزدیک انسان باشد، حال از خویشان انسان باشد یا نه. بسیار پیش می‌آید که انسان در فلان خیریه به ایتم کمک می‌کند، اما در نزدیکی او یتیمی است که فراموش کرده است.

مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ؛ مراد مسکینی است که به خاک افتاده، و زمین‌گیر شده است.

روایات:

الصَّادِق (علیه السلام): أَفِيدُكَ حَرْفًا هُوَ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا قَوْلُهُ تَعَالَى فَكُ رَقَبَةٌ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَكُ رِقَابِكُمْ مِنَ النَّارِ بَوْلَايَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَأَنْتُمْ صَفْوَةُ اللَّهِ وَ لَوْ أَنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ يَأْتِي بِذُنُوبٍ مِثْلِ رَمْلِ عَالِجٍ لَشَفَعْنَا فِيهِ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى فَلَكُمْ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۸، ص ۱۲۴ بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۱۲۵

امام صادق (علیه السلام): برایت حرفی می‌زنم که بهتر از دنیا و آنچه در دنیا است باشد. در این آیه می‌فرماید: فَكُ رَقَبَةٌ خداوند شما را از آتش جهنم به واسطه‌ی ولایت ما رها کند. شما برگزیده‌ی خدا هستید. اگر مردی از شما با گناهی به اندازه انبوهی رمل به محشر آید، ما شفیع او خواهیم بود نزد خداوند. شما را بشارت باد در دنیا و آخرت. تغییری در کلمات خدا نیست، این است آن رستگاری بزرگ.

الباقر (علیه السلام): فَكُ رَقَبَةٌ النَّاسُ كُلُّهُمْ عَبِيدُ النَّارِ مَا خَلَا نَحْنُ وَ شِيعَتَنَا فَكُ اللَّهُ رِقَابَهُمْ مِنَ النَّارِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۸، ص ۱۲۶ المناقب، ج ۲، ص ۱۵۵

امام باقر (علیه السلام): فَكُ رَقَبَةٌ مردم همگی بنده‌ی دوزخند به جز ما و شیعیان ما که خداوند گردن‌های ایشان را از دوزخ رهایی می‌بخشد.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: مَنْ أَطْعَمَ مُؤْمِنًا حَتَّى يُشْبِعَهُ لَمْ يَدِرْ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ مَا لَهُ مِنَ الْأَجْرِ فِي الْأَخْرَةِ لِأَنَّ مَلَكًا مُقَرَّبًا وَلَا نَبِيًّا مُرْسَلًا إِلَّا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ثُمَّ قَالَ مِنْ مُوجِبَاتِ الْمَغْفِرَةِ إِطْعَامُ الْمُسْلِمِ السَّعْبَانَ ثُمَّ تَلَا قَوْلَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَوْ إِطْعَامُ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ.

الكافي، ج ٢، ص ٢٠١ / وسایل الشیعه، ج ٢٤، ص ٣٠٩

از عبدالله بن ميمون قداح روایت شده است: امام صادق (عليه السلام) فرمود: هر کس مؤمنی را سیر گرداند، پاداش و ثواب او را در قیامت هیچ کس از آفریدگان خدا و هیچ ملک مقرب و پیغمبر مرسلی جز پروردگار عالمین کسی نمی داند. بعد فرمود: «از اسباب آمرزش، طعام دادن مسلمان در روز سختی است. چنانچه خدای تعالی می فرماید: أَوْ إِطْعَامُ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ، یا خوراندن طعام یتیمی را که خویشاوند است یا تهیدستی را که نیازمند است در روز گرسنگی است».

مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ يَزِيدَ قَالَ أَخْبَرْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا (عليه السلام) أَنِّي أَصِيبْتُ بِابْنَيْنِ وَبَقِيَ لِي بَنِي صَغِيرٌ فَقَالَ تَصَدَّقْ عَنْهُ ثُمَّ قَالَ حِينَ حَضَرَ قِيَامِي مَرَّ الصَّبِيُّ فَلَيْتَ تَصَدَّقَ بِيَدِهِ بِالْكَسْرَةِ وَالْقُبْضَةِ وَالشَّيْءِ وَإِنْ قَلَّ فَإِنَّ كُلَّ شَيْءٍ يُرَادُ بِهِ اللَّهُ وَإِنْ قَلَّ بَعْدَ أَنْ تَصَدَّقَ النَّبِيُّ فِيهِ عَظِيمٌ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ وَقَالَ فَلَا افْتِحَمَ الْعَقَبَةَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ فَكَّرْ رَقَبَةً أَوْ إِطْعَامُ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ عَلِمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ كُلَّ أَحَدٍ لَا يَقْدِرُ عَلَى فِكْرٍ رَقَبَةٍ فَجَعَلَ إِطْعَامَ الْيَتِيمِ وَالْمِسْكِينِ مِثْلَ ذَلِكَ تَصَدَّقْ عَنْهُ.

الكافي، ج ٤، ص ٤ / وسایل الشیعه، ج ٩، ص ٣٧٦

محمد بن عمر بن یزید گوید: به امام رضا (عليه السلام) خبر دادم که دو پسر را از دست داده ام و پسری کوچک برایم به جا مانده است. ایشان فرمود: «برایش صدقه بده». وقتی خواستم به راه اتم، حضرت (عليه السلام) فرمود: «آن پسر را با خود ببر تا با دست خودش صدقه بدهد، هر چند تکه ای نان یا مستی از خوردنی یا هر چیز اندک دیگری باشد؛ زیرا

هرآنچه که در راه خداوند داده شود گرچه اندک باشد پس از اینکه نیت پاک شود بسی بزرگ است، خداوند عزوجل می‌فرماید: پس هر کس ذره‌ای کار خیر انجام دهد آن را می‌بیند! و هر کس ذره‌ای کار بد کرده آن را می‌بیند! (زلزال/ ۷-۸). و نیز فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ، وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ، فَكُ رَقَبَةً، أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ، يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ، أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ، خداوند عزوجل دانست که همه‌ی افراد توانایی آزاد کردن بنده را ندارند، از این رو سیر کردن یتیم و بینوا را همچون آزاد کردن بنده، صدقه‌ای از برای آن قرار دارد».

آیات ۱۷ تا ۲۰:

ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ ۱۷ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمُؤْمِنَةِ ۱۸ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ  
الْمَشْأَمَةِ ۱۹ عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ ۲۰

تا از کسانی باشد که ایمان آوردند، و یکدیگر را به صبر و رحمت سفارش کردند. اینان اصحاب یمینند. و کسانی که به آیات ما کافر شدند، اهل شقاوتند. و آتش آنها را دربرخواهد گرفت.

اگر راه خدا را آغاز کرد، و از تعلقاتش دل کند، از اهل ایمان می‌گردد. این‌جا است که خداوند مؤمنین را به سفارش یکدیگر به صبر و مهربانی دعوت می‌کند. مؤمنین باید در کنار هم باشند، و از یکدیگر مراقبت کنند. رحمت به یکدیگر همان مهربانی با خلق است. در مقابل اهل ایمان، کفرانند؛ آنها اهل شقاوتند. آتشی آنها را احاطه کرده است. این آتش هم‌اکنون نیز آنها را در بر گرفته‌است.



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### سوره قلم

روایتی در فضیلت سوره

الصَّادِق (عليه السلام): مَنْ قَرَأَ سُورَةَ ن وَالْقَلَمِ فِي فَرِيضَةٍ أَوْ نَافِلَةٍ أَمَنَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ أَنْ يُصِيبَهُ فَقْرٌ أَبَدًا وَأَعَادَهُ اللَّهُ إِذَا مَاتَ مِنْ ضَمَّةِ الْقَبْرِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۶، ص ۴۶۲، ثواب الأعمال، ص ۱۱۹

امام صادق (عليه السلام): هر کس سوره ن وَالْقَلَمِ را در نماز واجب یا مستحب بخواند، خداوند عزوجل او را همواره از فقر در امان می‌دارد و در هنگام مرگ او را از فشار قبر محفوظ می‌دارد.



قول مشهور در سوره‌ی قلم رتبه‌ی دوم در ترتیب نزول است. اما به نظر می‌رسد این شهرت صحیح نباشد. دلیل اول این‌که سوره با قسم آغاز می‌شود؛ سور ابتدایی نازله هیچ‌کدام با قسم شروع نمی‌شوند. دلیل دوم این‌که آیات ابتدایی این سوره (آیات ۱ تا ۷) رفع اتهامی است که به پیامبر می‌زدند؛ روشن است که این پاسخ باید بعد از پخش شدن خبر نبوت پیامبر اکرم باشد. دلیل سوم این‌که آیات این سوره با لحن سور پیشین سازگار است، و در عین حال با لحن سور ابتدایی نازله سازگار نیست. بنابراین به نظر می‌رسد سوره‌ی قلم، سوره‌ی دوم نازله نباشد، و در همین حدود ترتیبی که آورده‌ایم قرار گیرد. البته چنان‌که در گذشته عرض کردیم این امور قطعیت ندارد، و علم آن نزد خداوند است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ ۱ مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ ۲ وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مُمْنُونَ ۳ وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ ۴ فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ  
 ۵ بِأَيِّكُمْ الْمُهْتَدُونَ ۶ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ۷

ن، سوگند به قلم و آنچه می‌نویسند. تو به واسطه‌ی نعمت پروردگارت مجنون نیستی. و قطعاً اجری بی‌پایان داری. و تو بر قلّه‌ی اخلاق نشسته‌ای. به زودی می‌بینی، و آنها نیز می‌بینند. که کدامتان دیوانه‌اید! پروردگارت بهتر از هر کسی می‌داند چه کسی گمراه شده، و چه کسی هدایت یافته است.

این سوره نیز با حروف مقطعه آغاز می‌گردد؛ و پس از آن سوگند خورده می‌شود. سوگند به قلم، و آنچه می‌نویسند. تطبیق قلم کار آسانی نیست. در ابتدای امر معنایی به ذهن متبادر می‌شود که روشن است. قلم ابزار نگارش است؛ و از این حیث ارزشمند است. چرا که تمامی علوم از طریق آن منضبط شده و حفظ می‌گردد. گرچه این معنا غلط نیست، اما سوگند به قلم، ما را به معنایی عمیق‌تر راهنمایی می‌کند. در سوره‌ی علق، آیات ۴ و ۵ آمد: الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ. در سوره‌ی علق قلم را همان قلم متبادر ذهنی معنا کردیم. تفاوت این دو کریمه در قسمی است که در این سوره وجود دارد. و آن قدر حائز اهمیت است که نام سوره نیز بر همین نام قرار گرفته است. می‌توانیم در معنای قلم از وَمَا يَسْطُرُونَ کمک بگیریم. معنای ابتدایی ما یسطرون نیز همان‌طور که بیان شد کتابت است. اما می‌توان با اندکی مذاقه عالم را حروف و کلمات این نوشته دانست. یعنی همه‌ی مخلوقات در مقام تشبیه سطور، کلمات و حروف هستند. در سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۴۵ آمد: إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ. این کریمه مؤید مهمی بر آنچه عرض کردیم می‌باشد.

آنچه این سطور را می‌نگارد قلم است. بنابراین قلم وجهی خالقیت باری تعالی است. به تعبیر اهلش عقل اول، و به بیان بهتر و دقیق‌تر خلیفه‌ی الهی است. چنان‌که در نقل‌های بسیاری اول ما خلق الله العقل، یا نوری، یا القلم آمده است. دقت بفرمایید.

روایات بسیاری ذیل این کریمه نقل شده‌است. برای نمونه روایتی را نقل می‌کنیم. باید دقت کنیم که فهم این روایات از این جهت که جنبه‌ی تمثیلی دارد، کار آسانی نمی‌باشد.

سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ قَالَ قُلْتُ لِلصَّادِقِ (عليه السلام) يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) مَا مَعْنَى قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ الْمَ وَ ... ق وَنَ قَالَ (عليه السلام) ... وَ أَمَّا نَ فَهُوَ نَهْرٌ فِي الْجَنَّةِ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ اجْمُدُ فَجَمَدٌ فَصَارَ مِدَادًا ثُمَّ قَالَ عَزَّوَجَلَّ لِلْقَلَمِ اكْتُبْ فَسَطَرَ الْقَلَمُ فِي اللُّوحِ الْمُحْفُوظِ مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَالْمِدَادُ مِدَادٌ مِنْ نُورٍ وَ الْقَلَمُ قَلَمٌ مِنْ نُورٍ وَ اللُّوحُ لَوْحٌ مِنْ نُورٍ قَالَ سُفْيَانٌ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ (عليه السلام) بَيْنَ لِي أَمْرَ اللُّوحِ وَ الْقَلَمِ وَ الْمِدَادِ فَضَلَّ بَيَانٍ وَ عَلَّمَنِي مِمَّا عَلَّمَكَ اللَّهُ فَقَالَ يَا ابْنَ سَعِيدٍ لَوْ لَا أَتَكَ أَهْلُ لِلْجَوَابِ مَا أَجَبْتِكَ فَنُونُ مَلِكٌ يُودَى إِلَى الْقَلَمِ وَ هُوَ مَلِكٌ وَ الْقَلَمُ يُودَى إِلَى اللُّوحِ وَ هُوَ مَلِكٌ وَ اللُّوحُ يُودَى إِلَى إِسْرَافِيلَ وَ إِسْرَافِيلُ يُودَى إِلَى مِيكَائِيلَ وَ مِيكَائِيلُ يُودَى إِلَى جِبْرَائِيلَ وَ جِبْرَائِيلُ يُودَى إِلَى الْأَنْبِيَاءِ وَ الرُّسُلِ (عليهم السلام) قَالَ ثُمَّ قَالَ لِي قُمْ يَا سُفْيَانُ فَلَا آمَنُ عَلَيْكَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۶، ص ۴۶۶ بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۳۷۳

سفیان بن سعید ثوری، از امام صادق (علیه السلام) در خصوص تفسیر حروف مقطعه قرآن روایت کرده است که فرمود: «و اما نون رودی در بهشت است، که خداوند عزوجل به آن فرمود: «بسته شو»، پس بسته شد. سپس خداوند عزوجل به الْقَلَمُ فرمود: «بنویس». بنابراین قلم، آنچه وجود داشته و آنچه تا روز قیامت به وجود خواهد آمد را در لوح محفوظ نوشت. جوهر، جوهری از نور است و قلم، قلمی از نور است، و لوح، لوحی از نور است. سفیان گفت: به ایشان عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله)! آیا ممکن است که امر لوح و قلم و جوهر را برای من کاملاً توضیح دهید، و آنچه را خداوند به شما آموخته، به من بیاموزید؟» فرمود: «ای ابن سعید! اگر شایسته جواب دادن نبودی، پاسخ

تو را نمی‌دادم؛ نون، فرشته‌ای است که به قلم منتقل می‌کند و قلم نیز فرشته است، و قلم به لوح منتقل می‌کند و لوح نیز فرشته است، و لوح به اسرافیل منتقل می‌کند و اسرافیل به میکائیل منتقل می‌کند، و میکائیل به جبرئیل منتقل می‌کند، و جبرئیل به انبیاء و پیامبران (علیهم السلام) منتقل می‌کند». گفت: سپس فرمود: «ای سفیان! به پاخیز [و برو] که خاطرمان از تو جمع نیست».

مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ؛ جواب قسم است، و دو آیه‌ی بعدی که با او عطف آمده‌اند نیز جواب قسم باشکوه ابتدای سوره می‌باشند. آیه‌ی دوم در واقع پاسخی است به تهمت‌هایی که به پیامبر می‌زدند. پیامبر غرق نعمات الهی است. یکی از این نعمات، نعمت پیامبری است که به ایشان اختصاص پیدا کرده است. لازمه‌ی این نعمت کامل‌ترین انسان، و عقل کامل است. پس تهمت ناروایی که به ایشان می‌زدند مبنی بر جنون ایشان بی‌پایه و اساس است. نقلی که در ادامه آورده می‌شود، به خوبی تهمت‌هایی را که به پیامبر اکرم می‌زدند بیان می‌کند:

ابن عباس (رحمة الله عليه): إِنَّ الْوَلِيدَ بْنَ الْمَغِيرَةَ أَتَى قَرِيشًا فَقَالَ إِنَّ النَّاسَ يَجْتَمِعُونَ غَدًا بِالْمَوْسِمِ وَقَدْ فَشَا أَمْرُ هَذَا الرَّجُلِ فِي النَّاسِ وَهُمْ يَسْأَلُونَكَ عَنْهُ فَمَا تَقُولُونَ فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ أَقُولُ إِنَّهُ مَجْنُونٌ وَقَالَ أَبُو لَهَبٍ أَقُولُ إِنَّهُ شَاعِرٌ وَقَالَ عَقْبَةُ بْنُ أَبِي مَعِيْطٍ أَقُولُ إِنَّهُ كَاهِنٌ فَقَالَ الْوَلِيدُ بَلْ أَقُولُ هُوَ سَاحِرٌ يُفَرِّقُ بَيْنَ الرَّجُلِ وَالْمَرْأَةِ وَبَيْنَ الرَّجُلِ وَأَخِيهِ وَأَبِيهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى ن وَالْقَلَمِ الْآيَةَ وَ قَوْلُهُ وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ الْآيَةَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۶، ص ۴۶۴ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۱۹۸

ابن عباس (رحمة الله عليه): ولیدبن مغیره نزد قریش آمد و گفت: «فردا مردم در موسم [حج] جمع می‌شوند و امر [رسالت] این مرد [منظورش پیامبر (صلی الله علیه و آله) است] در میان مردم آشکار شده است و آن‌ها در مورد او از شما می‌پرسند؛ پس [در جواب آن‌ها] چه می‌گویید؟ ابوجهل گفت: «می‌گویم او دیوانه است». ابولهب گفت: «می‌گویم او شاعر است». عقبه بن ابی معیط گفت: «می‌گویم او کاهن (پیشگوی) است» و ولید گفت: «بلکه من می‌گویم او ساحر

است؛ [چون] بین مرد و زنش و بین مرد و برادرش و پدرش جدایی می‌افکند». در نتیجه خدای تعالی [برای ردّ سخنان آنها این آیات را] نازل فرمود: ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ و این سخنش را: و گفته شاعری نیست، اما کمتر ایمان می‌آورید! (حاقه/۴۱)».

وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مُمْنُونَ؛

من:

مقایس: اصلان: أحدهما يدلّ على قطع و انقطاع، و الآخر على اصطناع خیر. الأوّل: المنّ: القطع. و منه يقال: مننت الحبل: قطعته. فلهم أجر غير ممنون.

با توجه به معنای لغت منّ، اجری برای پیامبر می‌باشد که منقطع نیست، همیشگی و بی‌پایان است. مسئولیتی که بر عهده‌ی پیامبر اکرم گذارده شد، حتماً اجری دارد که برای هیچ کس قابل تصور نمی‌باشد. همان طور که در روایت آمده‌است: قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) قَدْ أُسْرِعَ إِلَيْكَ الشَّيْبُ؟ قَالَ شَيَّبَتْنِي هُودٌ وَأَخَوَاتُهَا. (تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۶، ص ۵۸۲) و دلیل آن در روایت دیگری بیان شد: شَيَّبَتْنِي هُودٌ فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ قَوْلُهُ فَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ. اشاره‌ی حضرت به آیه‌ی ۱۱۲ سوره‌ی هود است: فَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. پیامبر اکرم خلق اول و خاتم انبیاء است. همه‌ی خلق سر سفره‌ی او هستند. هر که در عالم خیری دارد از او است؛ بنابراین اجر او لاینقطع و همیشگی است.

وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ؛ این کریمه در وصف نبی اکرم، از زیباترین توصیفاتی است که در قرآن برای ایشان آمده است. ترجمه‌ای که آوردیم نقل از جناب ملکی است: و تو بر قلّه‌ی اخلاق نشسته‌ای.

خلق در لغت چنین معنا شده است:

مقایس: أصلان، أحدهما تقدیر الشیء، و الآخر ملامسة الشیء، فالاول فقولهم: خلقت الأدمیة للسقّا اذا قدرته. و من ذلك الخلق و هی السجیة. لأنّ صاحبه قد قدرّ علیه. و فلان خلیق بكذا.

خلق، استقرار صفاتی در انسان است، که موجب بروزاتی در اعمال و رفتار می‌گردد. برای مثال انسان وقتی خود را بزرگ‌تر از دیگران ببیند، عفو و بخشش برایش راحت می‌شود. یا وقتی رحمت الهی در جانش استقرار گیرد، مهربانی به انسان‌ها برایش شیرین می‌شود.

خداوند درباره‌ی پیامبر می‌فرماید تو در کمالِ تمامی اوصاف اخلاقی هستی. این آیه اولاً توصیفی با شکوه برای پیامبر است. انسان‌ها ممکن است با ممارست فراوان در صفتی ممتاز گردند؛ اما قطعاً در همه‌ی اوصاف نمی‌توانند کامل باشند. خداوند متعال درباره‌ی نبی‌اش می‌فرماید تو در تمامی اخلاق بر قلّه‌ای! یعنی همه‌ی صفات پسندیده در او کامل و تمام است. این بیانی فوق‌العاده است که نیاز به شرحی مبسوط دارد، و به فضل خدا در سطور بعدی به آن اشاره خواهد شد.

ثانیاً روشن کردن هدف بعثت ایشان است. چنان‌که در روایتی مشهور میان شیعه و اهل سنت آمده است: **إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمَّ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ**. هدف از بعثت به وضوح در این روایت، کامل کردن کرامت‌های اخلاقی است. در سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۲۱ آمد: **لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا**. پیامبر را اسوه‌ای نیک برای کسانی می‌شمارد که امید به خداوند و روز قیامت دارند. وقتی پیامبر اسوه‌ی اخلاقی مطابق آیه ( **إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ**) است؛ انسان‌ها نیز راه و نحوه‌ی تبعیتشان روشن می‌گردد.

مبحثی قبلاً عرض شد، اما به جهت اهمّیت، بار دیگر به اختصار آن را بیان می‌کنیم. اخلاق پایه‌ای دارد، که باور و عقیده است. اگر باورهای الهی و غیر مادی، در انسان ریشه دوانده باشد، در صفات اخلاقی نیز خود را نشان می‌دهد. البته که بدون باورهای عمیق نیز ممکن است انسانی دارای صفات خوب و پسندیده باشد. دو عامل غیر الهی می‌تواند انسان‌هایی متخلّق بسازد: یکی جامعه‌ی اخلاقی به مرور زمان، که معمولاً در ابتدا با وضع قوانین سخت‌گیرانه اتفاق می‌افتد. دوم شاکله‌ی انسان.

اما باید دقت کرد که تکامل اخلاق بدون باور ناممکن است. این بحث مفصل و پیچیده‌ای است که تفسیر جای آن نیست. آنچه می‌خواهم در این جا عرض کنم این است که وقتی خداوند درباره‌ی پیامبر می‌فرماید *إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ*، یعنی ایشان غرق در باور توحیدی است. دقت بفرمایید وقتی کسی در فراز اخلاق است، و در عین حال اسوه‌ی انسان‌های دیگر است، در واقع تصریحی به موحد بودن او شده است. باور، صفات (اخلاق) و اعمال مانند هر می‌هستند، که قاعده‌ی هرم باور است. وقتی عملی در شخصی دیده می‌شود، باید یک پله عقب‌تر رفت، و ریشه‌ی آن را در صفاتش یافت. اما کار این جا به انتها نمی‌رسد، باز باید پله‌ای به عقب رفت، و ریشه‌ی صفات را در باور جست‌وجو کرد. برای روشن‌تر شدن بحث مثالی بزنیم: وقتی کسی به فقراء کمک نمی‌کند، ریشه‌اش در صفت بخل است. اگر باز عقب‌تر رویم، ریشه‌اش را در باوری خواهیم یافت: باور نکردن مالکیت حقیقی و مطلق خداوند. هر فعلی را که بررسی کنیم به همین سیر خواهیم رسید. بنابراین وقتی کسی توسط خداوند متعال به قلّه‌ی خصوصیات اخلاقی توصیف می‌شود، در قلّه‌ی باور الهی قرار دارد، پس او موحد کامل است.

حال ما چه کنیم؟ آیا می‌توان با لحاظ خصوصیتی اخلاقی به پیامبر نزدیک شد؟! می‌توان ادای مهربانی ایشان را به انسان‌ها درآورد؟! می‌توان حتی اندکی شبیه ایشان حلیم گردید؟ پاسخ روشن است. راه از تبعیت می‌آید، و تبعیت در عقاید است. باورهای ایشان، محمد را ساخته است. پس باید راه او را در تبعیت باورهایشان با محبت رفت. گفتیم محبت، چرا که تبعیت بدون محبت علت ناقصه است، و با محبت است که تامّه می‌گردد. وقتی انسان اوصاف ایشان را دید یا شنید، به بیان آیه‌ی ۳۷ سوره‌ی ق: *إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ*؛ نسبت به این وجود مبارک محبتی عمیق در جان‌ش می‌یابد که حاکی از فطرت الهی است. اگر در این محبت غوطه‌ور گردد، به تدریج درک

خواهد کرد که هر خیری در او است، از آن پیامبر است. آن‌گاه به معنای این کریمه مدرک خواهد شد: **إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا** (سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۵۶). باری آن وقت تبعیت از روی محبت است، نه بازیگری! دقت بفرمایید که مطلب مهمی عرض شد.

دو بیت از مرحوم علامه که در غزلی زیبا بیان شده است افاده‌ی کاملی از مطلب فوق است:

من به سرچشمه‌ی خورشید نه خود بردم راه

ذره‌ای بودم و مهر تو مرا بالا برد

من خسی بی سر و پایم که به سیل افتادم

او که می رفت مرا هم به دل دریا برد

روایات بسیار نفیسی ذیل این کریمه نقل شده‌است، که برخی از آن آورده می‌شود:

عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ النَّحْوِيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: **إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَدَبَ نَبِيِّهِ عَلَى مَحَبَّتِهِ فَقَالَ وَ إِنْكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ وَ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ قَالَ عَزَّوَجَلَّ مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ قَالَ ثُمَّ قَالَ وَ إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) فَوَّضَ إِلَيَّ عَلَى (عليه السلام) وَ ائْتَمَنَهُ فَسَلَّمْتُمْ وَ جَحَدَ النَّاسُ فَوَ اللَّهُ لِنُحْبِكُمْ أَنْ تَقُولُوا إِذَا قُلْنَا وَ أَنْ تَصْمُتُوا إِذَا صَمْتْنَا وَ نَحْنُ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَا جَعَلَ اللَّهُ لِأَحَدٍ خَيْرًا فِي خِلَافِ أَمْرِنَا.**

الكافی، ج ۱، ص ۲۶۵ / وسایل الشیعه، ج ۲۷، ص ۷۳

ابو اسحاق نحوی گوید: بر امام صادق (علیه السلام) وارد شدم و شنیدم که ایشان فرمود: خدای عزوجل پیغمبرش را به محبت خود تربیت کرد و سپس فرمود: **وَ إِنْكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ** و آنگاه به او واگذار کرد و فرمود: هرچه را پیغمبر برای شما آورد بگیری؛ و از هرچه منعان کند باز ایستید. (حشر/۷) و باز فرمود: کسی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت



کرده. (نساء/۸۰) سپس امام (علیه السلام) فرمود: «پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) کار را به علی (علیه السلام) واگذار کرد و او را امین شمرد، شما (شیعیان) تسلیم شدید و آن انکار کردند، به خدا ما شما را دوست داریم که هرگاه بگوییم بگویید، و هرگاه سکوت کنیم، سکوت کنید، و ما واسطه‌ی میان شما و خدای عزوجل هستیم، خدا برای هیچ‌کس در مخالفت امر ما خیری قرار نداده است».

دو مطلب اساسی در این روایت بیان شده است. اول تأدیب پیامبر با محبت توسط خداوند متعال. پس راه تربیت با غیر محبت برای خود و دیگران بی نتیجه و عبث است. دوم اشاره‌ای که در این روایت و دو روایت بعدی به کریمه‌ی ۷ سوره‌ی حشر شده است: مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ. همان‌طور که در شرح آیه بیان شد، راه تنها و تنها تبعیت همراه با محبت از ایشان است.

الصَّادِق (علیه السلام): إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ أَدَّبَ نَبِيَّهُ (صلی الله علیه و آله) فَلَمَّا انْتَهَىٰ بِهِ إِلَىٰ مَا أَرَادَ قَالَ لَهُ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ فَفَوَّضَ إِلَيْهِ دِينَهُ فَقَالَ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۶، ص ۴۷۴ الکافی، ج ۱، ص ۲۶۷

امام صادق (علیه السلام): خدای تبارک و تعالی پیامبرش را تربیت نمود و چون به آنجا که خدا می‌خواست رسید، درباره‌ی او فرمود: وَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ سپس امر دینش را به او وا گذاشت و فرمود: هرچه را پیغمبر برای شما آورد بگیرید؛ و از هرچه منع‌تان کند باز ایستید. (حشر/۷)

عَنْ فَضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ لِبَعْضِ أَصْحَابِ قَيْسِ الْمَاصِرِ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَدَّبَ نَبِيَّهُ فَأَحْسَنَ أَدَبَهُ فَلَمَّا أَكْمَلَ لَهُ الْأَدَبَ قَالَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ الدِّينِ وَالْأُمَّةِ لِيَسُوسَ عِبَادَهُ فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) كَانَ مُسَدِّدًا مُوَفِّقًا مُؤَيِّدًا بِرُوحِ الْقُدُسِ لَا يَزِلُّ وَلَا يَحْطِي فِي شَيْءٍ مِمَّا يَسُوسُ بِهِ الْخَلْقَ فَتَأَدَّبَ بِأَدَابِ اللَّهِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۶، ص ۴۷۴ الکافی، ج ۱، ص ۲۶۶

فضیل بن یسار گوید: شنیدم امام صادق (علیه السلام) به برخی اصحاب قیس ماصر فرمود: همانا خدای عزوجل پیغمبرش را نیکو تربیت کرد، چون تربیت او را تکمیل نمود، فرمود: و إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ. سپس امر دین و امت را به او واگذار فرمود تا سیاست بندگانش را به عهده گیرد، سپس فرمود: هرچه را پیغمبر برای شما آورد بگیری؛ و از هرچه منعتان کند باز ایستید. (حشر/۷) همانا رسول خدا (صلى الله عليه وآله) استوار و موفق و مؤید به روح القدس بود، نسبت به سیاست و تدبیر خلق هیچ گونه لغزش و خطایی نداشت، و به آداب خدا تربیت شد.

فَقَدْ رَوَى أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) كَانَ يَمْشِي وَمَعَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ فَأَذْرَكَهُ أَعْرَابِيٌّ فَجَذَبَهُ جَذْبًا شَدِيدًا وَكَانَ عَلَيْهِ بُرْدٌ نَجْرَانِيٌّ غَلِيظٌ حَاشِيَةٌ فَأَثَرَتِ الْحَاشِيَةُ فِي (صلى الله عليه وآله) مِنْ شِدَّةِ جَذْبِهِ ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ هَبْ لِي مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي عِنْدَكَ فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) فَضَحِكَ وَ أَمَرَ بِإِعْطَائِهِ وَ لَمَّا أَكْثَرَتْ قُرَيْشٌ أَذَاهُ وَ ضَرَبَهُ قَالَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِقَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ فَلِذَلِكَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۶، ص ۴۷۶

روایت شده است که پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله) در حال رفتن بود، و بعضی از اصحاب نیز در خدمت آن بزرگوار بودند، مرد عربی با آن حضرت برخورد کرد، چنان به شدت او را به طرف خود کشید که حاشیه درشت عبای نجرانی که بر دوش داشت، گردن مبارکش را آزد، آنگاه گفت: «یا محمد (صلى الله عليه وآله)! از آن مالهای خدا که در نزد

توست، به من هم بده! پیامبر (صلی الله علیه و آله) نگاهی به آن مرد عرب کرد و خندید، و دستور داد تا به او چیزی دادند. وقتی هم که آن بزرگوار را افراد قبیله‌ی قریش زیاد اذیت کردند، و صدمه زدند، رو به طرف آسمان کرد و عرض کرد: «بار الها قوم مرا بیا مرز که آن‌ها نادانند!»! و به همین دلیل است که خدای متعال فرمود: **وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ**.

روایاتی که در حسن خلق پیامبر اکرم نقل شده‌اند، بسیارند. خواندن این روایات دریچه‌ای عمیق و غیر قابل باور را برای انسان می‌گشاید. ما فقط یک نمونه را نقل کردیم. از خواننده خواهش دارم که برای خوانش روایات بیشتر به مجامع روایی مراجعه نماید. خواندن این روایات از باب **أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ** محبت فطری و جبلی انسان را نسبت به این وجود مبارک مشتعل می‌کند. پس از احراق محبت، تبعیت لابد منها است.

بعضی روایات در حسن خلق:

الرَّسُولُ (صلى الله عليه و آله): عَلَيْكُمْ بِحُسْنِ الْخُلُقِ فَإِنَّ حُسْنَ الْخُلُقِ فِي الْجَنَّةِ لَا مَحَالَةَ وَإِيَّاكُمْ وَ سَوْءَ الْخُلُقِ فَإِنَّ سَوْءَ الْخُلُقِ فِي النَّارِ لَا مَحَالَةَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۶، ص ۴۷۸ عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۱

پیامبر (صلى الله عليه و آله): شما را به حسن خلق سفارش می‌کنم زیرا خوش اخلاق بدون شک در بهشت است و از بد اخلاقی بپرهیزید که بد اخلاق بدون شک در جهنم است.

الرَّسُولُ (صلى الله عليه و آله): إِنَّ أَحَبَّكُمْ إِلَيَّ اللَّهُ أَحْسَنُكُمْ أَخْلَاقًا الْمُوْطَّئُونَ أَكْنَافًا الَّذِينَ يَأْلِفُونَ وَيُؤْلَفُونَ وَ أَبْغَضُكُمْ إِلَيَّ اللَّهُ الْمَشَاءُونَ بِالنَّمِيمَةِ الْمَفْرُقُونَ بَيْنَ الْإِخْوَانِ الْمُتَمَسِّسُونَ لِأَهْلِ الْبِرَاءِ الْعَثَرَاتِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۶، ص ۴۷۸

پیامبر (صلى الله عليه و آله): محبوبترین شما در نزد خدا خوش خلق‌ترین شما است که مردم را با کمال ملاحظت و نرمی در کنار خود قرار می‌دهد و با مردم و مردم با او انس و الفت دارند و مبعوض‌ترین شما در نزد خدا سخن‌چینان و تفرقه‌اندازان میان برادران که در مقام پیدا کردن لغزش‌های پاکان باشند.

عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: إِنَّ الْخُلُقَ مَنِيحَهُ يَمْنَحُهَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَهُ فَمِنْهُ سَجِيَّةٌ وَ مِنْهُ نِيَّةٌ فَقُلْتُ فَأَيَّتُهُمَا أَفْضَلُ فَقَالَ صَاحِبُ السَّجِيَّةِ هُوَ مَجْبُولٌ لَا يَسْتَطِيعُ غَيْرَهُ وَ صَاحِبُ النِّيَّةِ يَصْبِرُ عَلَى الطَّاعَةِ تَصَبُّرًا فَهُوَ أَفْضَلُهُمَا.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۶، ص ۴۸۰ الکافی، ج ۲، ص ۱۰۱

اسحاق بن عمّار از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: خلق خوب و صفت پسندیده عطیّی الهی است که خداوند جهان به بندگان خود عطا فرموده است و آن بر دو قسم است: نزد بعضی فطری و به صورت سجّیه و در گروه دیگری اکتسابی و قائم به نیت و اراده است. اسحاق پرسید: «کدام یک نسبت به دیگری برتری دارد؟» حضرت فرمود: «صفت فطری با سرشت آدمی ترکیب شده و صاحبش به طور طبیعی نمی تواند به غیر آن متّصف باشد ولی خلق اکتسابی از راه مجاهده و بردباری بدست آمده است و هر صفت پسندیده ای که با کوشش و صبر بدست آید بر صفت طبیعی برتری دارد».

روایت بسیار مهمّی در باب کسب صفات اخلاقی است. حضرت خُلق را دو قسم می دانند؛ و هر دو را موهبت الهی می شمارند. اول سجّیه، صفاتی است که از شاکله حاصل شده، و خود شخص نقشی در اکتساب آنها ندارد. دوم همراه با نیت و اراده، که نیازمند مجاهده و اطاعت است. حضرت دسته ی دوم را افضل می دانند. دلیل این مهمّ در شرح کریمه بیان گردید.

فَسْتَبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ، بِأَيِّكُمْ الْمُفْتُونَ، إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ؛

این آیات نتیجه‌ی تهمت‌های مشرکین را بیان می‌نماید. می‌فرماید: به زودی می‌بینی، و آن‌ها نیز می‌بینند. که کدامتان دیوانه‌اید! پروردگارت بهتر از هر کسی می‌داند چه کسی گمراه شده، و چه کسی هدایت یافته است.

مفتون اسم مفعول از ریشه‌ی فتن است. معنا روشن است، به زودی روشن خواهد شد که چه کسی دیوانه است، شما یا او! خودتان نیز آن را آشکارا خواهید دید. خدا است که می‌داند چه کسی در راه او است، و چه کسی گم‌شده و می‌پندارد که در مسیر است!

در روایتی تطبیق زیبایی ذیل این کریمه آمده است:

عَنْ جَابِرٍ (رحمة الله عليه) قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ قَدْ خَلَصَ وَدَّى إِلَى قَلْبِهِ وَ مَا خَلَصَ وَدَّى إِلَى قَلْبِ أَحَدٍ إِلَّا وَ قَدْ خَلَصَ وَدُّ عَلَى إِلَى قَلْبِهِ كَذَبَ يَا عَلِيُّ (عليه السلام) وَ يُبْغِضُكَ قَالَ فَقَالَ رَجُلَانِ مِنَ الْمُنَافِقِينَ لَقَدْ فَتَنَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) بِهِذَا الْعُلَامِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَسْتَبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ، بِأَيِّكُمْ الْمُفْتُونَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۶، ص ۴۸۲

جابر (رحمة الله عليه) از امام باقر (عليه السلام) نقل کرده است که فرمود: پیامبر (صلى الله عليه و آله) فرمود: مؤمنی وجود ندارد، مگر آنکه محبت من در قلب وی خالص باشد و محبت من در قلب هیچ‌کس خالص نخواهد شد، مگر آنکه محبت علی (عليه السلام) در قلب وی خالص باشد. ای علی (عليه السلام)! دروغ است کسی که ادعا می‌کند به من محبت می‌ورزد و تو را دوست نداشته باشد». فرمود: «دو نفر از منافقین گفتند: رسول خدا (صلى الله عليه و آله) شیفته‌ی این جوان (علی (عليه السلام)) شد؛ بنابراین خداوند تعالی این آیه را نازل کرد: فَسْتَبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ، بِأَيِّكُمْ الْمُفْتُونَ».

آیات ۸ تا ۱۶:

فَلَا تَطْعِ الْمُكَذِّبِينَ ۸ وَدُّوْا لَوْ تَدُهِنُ فَيُدْهِنُونَ ۹ وَلَا تَطْعُ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ ۱۰ هَمَّازٍ مَشَاءٍ بِنَمِيمٍ ۱۱ مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ۱۲  
عُتْلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ ۱۳ أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ ۱۴ إِذَا تَتَلَّى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ۱۵ سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرطومِ ۱۶

از تکذیب‌کنندگان اطاعت مکن. دوست دارند با آن‌ها مدارا کنی، تا آن‌ها نیز مدارا کنند. از هیچ فرومایه‌ای که بسیار قسم می‌خورد تبعیت مکن. عیب‌جویی که برای سخن‌چینی به این‌جا و آن‌جا می‌رود. به غایت بخیل، زیاده‌خواه، و گنه‌کار است. درشت‌خو، و ورای آن بی‌ریشه است. هرچند که مال و فرزندان بسیار دارد. هنگامی که آیات ما بر او خوانده می‌شود، می‌گوید: این‌ها همان افسانه‌ی پیشینیان است. به زودی بینی‌اش را به خاک می‌مالیم!

دهن:

مقایس: يدلّ على لين و سهولة و قلة.

حلف:

مقایس: هو الملازمة.

التحقيق: هو الالتزام مع القسم و بوسيلته، كما أنّ القسم هو مجرد القسم من دون التزام.

همز:

مقایس: تدلّ على ضغط و عصر.

التحقيق: هو التعيب و النقص الضعيف. كما أنّ اللّمز هو تعيب و تضعيف قوى شديد.

(در آیه) من يكون في مقام التعيب المطلق بكلام أو إشارة أو غمز أو عمل في غيبة أو حضرة ما لم يبلغ شدة و قوة.

نم:

مقایس: معنیان: أحدهما اظهار شیء و ابرازه، و الآخر لون من الالوان.

التحقیق: هو نقل قول عن شخص من شأنه أن یختفی به عند شخص آخر، ینتج فساداً.

عتل:

مقایس: یدل علی شدة و قوّة فی الشئیء. من ذلك الرّجل العتلّ و هو الشّدید القوی المصحّ للجسم.

التحقیق: هو الغلظة و التعنّف و الجفاء لیس فیہ لینه و لا عطوفة.

زنم:

التحقیق: من لیس له أصالة و نسب صحیح و هو معلّق.

پس از شیوع اسلام مشرکین بارها و بارها دنبال راهی برای مسامحه با پیامبر بودند. عقلای ایشان می دانستند که آیین اسلام به زودی فراگیر خواهد شد. بنابراین می خواستند با تدابیری جایگاه خود را از دست ندهند. این آیات به روشنی بیان می کند که پیامبر از آن‌ها تبعیت نخواهد کرد؛ و تسامح هم با آن‌ها نمی کند.

فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ؛ این گونه امرها به پیامبر در قرآن معنای روشنی دارد. مراد این است که پیامبر هیچ گاه از اهل کذب تبعیت نخواهد کرد.

وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ؛ آن‌ها دوست دارند راه تسامح را با تو پیدا کنند. به دنبال راهی می گردند تا بتوانند جایگاه خود را حفظ کنند، و لطمه‌ای به دنیایشان نخورد.



وَلَا تُطْعُ كُلَّ حَلْفٍ مَّهِينٍ، هَمَّازٍ مَشَاءٍ بِنَمِيمٍ، مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ، عُتْلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ، أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ؛

این آیات بیان اوصاف مکذبین است. صفات مذکور را مطابق لغت شرح می‌دهیم:

**حَلْفٌ:** مبالغه‌ی حلف، به معنای التزام همراه با سوگند است. مراد آیه کسانی هستند که در عین سستی رأی در باطل

سوگند می‌خورند، و در سوگندهایشان محکم نیز هستند.

**هَمَّاز:** مبالغه‌ی همز، به معنای عیب‌جویی کردن است.

**مَشَاءٌ:** کسی است که به این طرف و آن طرف دائماً روان است.

**نَمِيمٌ:** مبالغه‌ی نمم، به معنای سخن چین است.

مراد از هَمَّازٍ مَشَاءٍ بِنَمِيمٍ کسی است که عیب‌جو است، و برای سخن‌چینی دائماً به این طرف و آن طرف می‌رود.

**مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ:** کسی است که مانع خیر به دیگران می‌شود. خودش که خیرش به کسی نمی‌رسد هیچ، کسی به دیگران هم

بخواهد خیری برساند مانعش می‌شود. صفت بسیار عجیبی است، مال خودش نیست، دیگری می‌خواهد به کسی کمک

کند، آنرا هم نمی‌تواند تحمل کند! این صفت منتهای بخل است.

**مُعْتَدٌ:** متجاوز از حد است. به آنچه دارد و در اختیارش می‌باشد راضی نیست. همه‌چیز را برای خودش می‌خواهد.

**أَثِيمٌ:** بسیار گنه‌کار است. آمدن با صیغه‌ی مبالغه نشان‌دهنده‌ی استقرار حال عصیان در شخص است. مراد کسی نیست

که گاهی گناهی می‌کند؛ بلکه شخصی است که عصیان برایش ملکه شده است.

**عُتْلٌ:** واژه به معنای شدت و قوت است. در آیه مراد شخص بد خلق، و تندخو است.

**زَنِيمٌ:** مراد بی‌اصل و ریشه است. زنازاده نیز معنا کرده‌اند، که بازگشتش به همان معنای لغوی است. به نظر معنای اول

اصح باشد.

شخص با این صفات رذیله هر چه قدر هم که از دنیا بهره‌مند باشد، هیچ فایده‌ای برایش نخواهد داشت. ممکن است

دارای اموال و فرزندان بسیاری باشد، و به همین جهت در میان اعراب که این امور برایشان اهمیت فراوانی دارد، دارای

احترام بسیار باشد، اما او از کذآیین است. وقتی آیات ما را می‌شنود با تبختر و آگاهی می‌گوید این همان داستان‌هایی

است که در میان گذشتگان نیز گفته شده است. به زودی او را به خاک خواهیم انداخت، و نتایج باورهایش را خواهد دید.

پس از شرح اجمالی آیات، همان‌طور که بارها عرض کردیم باید خودمان را مخاطب آیات را قرار دهیم. در این آیات صفاتی برای مکذّب بیان شده است. می‌توان این اوصاف را خواند و خدا را شکر کرد که در ما نیست، و به سراغ آیات بعدی رفت. اما این روش خواندن قرآن نیست. دوباره تلاش می‌کنیم اوصاف بیان شده را مطابق با شرایط امروز و حالات خودمان شرح کنیم. آن‌گاه خواهیم دید که باید بر خود ترسید.

حَلَّافٍ مَّهِينٍ کسی است که در مسیر اشتباه و گمراهی لجاجت دارد، گوشش به هیچ کلام حقی شنوا نیست. اهل معرفت که او را ببینند، از زبونی‌اش آگاه می‌شوند، اما خودش گمان می‌کند در مسیر درست گام برمی‌دارد.

هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ کسی است که مانند مگس بر عیب‌های دیگران می‌نشیند، و عیب‌های دیگران را همه‌جا نقل می‌کند. دائماً سرش در زندگی دیگران است. و با این وصف ناپسند زندگی‌های زیادی را دچار مشکل می‌کند.

مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ همان‌طور که در سطور فوق شرح کردیم، انسانی است که می‌خواهد جریان خیر در عالم ریشه‌کن شود. نه خودش خیر می‌رساند، نه دوست دارد دیگران به هم خیر برسانند!

مُعْتَدٍ أَثِيمٍ بخلش تا حدی است که هیچ خیر و خوبی را برای دیگران بر نمی‌تابد. ریشه‌ی منع خیر همین تجاوز است. آن‌قدر در بدی پیش‌رفته است، که برایش تبدیل به عادت روزانه شده است!

عُتُلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ بداخلاق و گستاخ است، گویی همه بدهکار او هستند. هرکس او را می‌بیند می‌فهمد که بی‌اصل و ریشه است.

أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ خود را به واسطه‌ی مال و اولاد فراوان برتر می‌پندارد. از صفات نیکو بهره‌ای ندارد، و ناچار با اموری بی‌ارزش خود را زیور می‌دهد.

اگر اندکی در حال خود دقت کنیم می‌فهمیم متأسفانه برخی از این صفات در بسیاری از ما ریشه دوانده است. باید به خدا و رسولش پناه برد و فکر چاره بود.

بیان این اوصاف رذیله در مقابل آیه‌ی ۴ همین سوره است: **إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ**؛ اگر خلق عظیم را نمی‌شناسید، مقابلش را خوب می‌فهمید!

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله): **أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِشِرَارِكُمْ؟ قَالُوا بَلَىٰ يَا رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) قَالَ الْمَشَاءُونَ بِالنَّمِيمَةِ وَالْمُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْأَحِبَّةِ وَالْبَاغُونَ لِلْبِرَاءِ الْعَيْبِ.**  
تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۶، ص ۴۸۴

عبدالله بن سنان گوید: پیامبر (صلى الله عليه و آله) فرمود: «آیا شما را از شریرترینان خبر ندهم؟ گفتند: «چرا، ای رسول خدا (صلى الله عليه و آله)»! فرمود: «آری آنان کسانی هستند که راه نمایی را می‌پویند، و دوستان را از هم جدا می‌سازند، و از پاکان و پاکیزگان عیبجوئی می‌کنند».

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) **عُتِلَّ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٌ قَالَ الْعُتْلُ الْعَظِيمُ الْكُفْرُ وَالزَّنِيمُ الْمُسْتَهْتَرُ بِكُفْرِهِ.**  
تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۶، ص ۴۸۶ بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۹۷

محمد بن مسلم گوید: از امام صادق (عليه السلام) منظور این آیه: **عُتِلَّ بَعْدَ ذَلِكَ الزَّانِمُ** را پرسیدم. فرمود: «عُتِلَّ کسی است که کفرش شدید باشد و زَنِيمٌ کسی است که در کفر خویش بی‌پروا باشد».

آیات ۱۷ تا ۳۳:

إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ ۱۷ وَلَا يَسْتَتِنُونَ ۱۸ فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ ۱۹ فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ ۲۰ فَتَنَادُوا مُصْبِحِينَ ۲۱ أَنْ ائْتِنَا عَلٰى حَرْثِكُمْ إِن كُنْتُمْ صَارِمِينَ ۲۲ فَانطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ ۲۳ أَنْ لَا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ ۲۴ وَغَدَوْا عَلَىٰ حَرْدٍ قَادِرِينَ ۲۵ فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ ۲۶ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ۲۷ قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ ۲۸ قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ۲۹ فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَلَوْمُونَ ۳۰ قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ ۳۱ عَسَىٰ رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ ۳۲ كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ۳۳

ما آن‌ها را آزمودیم، همان‌گونه که صاحبان آن باغ را آزمودیم، آن هنگام که سوگند خوردند صبحگاه میوه‌های باغ را بچینند. و استننا نکنند. پس بر گرد باغ بلایی از سوی پروردگار چرخید، در حالی که در خواب بودند. پس (آن باغ سرسبز) چون شبی تیره و تار شد. صبح‌گاه یکدیگر را صدا زدند. اگر می‌خواهید میوه‌ها را بچینید، پیش از طلوع آفتاب به باغ روید. روانه شدند، در حالی که آهسته به هم می‌گفتند: مبدا امروز مسکینی به سراغتان بیاید. در آن صبح مصمم بودند با تمام توان از ورود مستمندان جلوگیری کنند. هنگامی که باغ را دیدند، گفتند حتماً اشتباه آمده‌ایم! اما نه، ما از همه چیز محروم شدیم. عاقل‌ترینشان گفت: نگفتم که خدا را تسبیح کنید. گفتند: خداوند منزّه است، ما ظالم بودیم. ملامت‌کنان به همدیگر رو کردند. گفتند: وای بر ما، که متجاوز بودیم. امید داریم که خداوند بهتر از آن را برای ما قرار دهد، چرا که اکنون یک‌سره مشتاق او هستیم. عذاب در دنیا این‌گونه است، و عذاب اخروی به مراتب بزرگتر است، اگر درک کنند.

صرم:

مقایس: هو القطع.

التهدیب: (در آیه) احترقت فصارت سوداء مثل اللیل

این آیات بیان‌گر داستانی است، که به جهت اهمیت فوق‌العاده‌ی آن به طور مبسوط در این آیات بیان شده است. از زمان و مکان این اتفاق سخنی گفته نمی‌شود؛ چرا که بعضی از داستان‌ها جنبه‌ی سمبلیک و عبرت دارند. زمان، مکان، و اشخاص در آن نقشی ندارند. این قدر برای تمام انسان‌ها در تمامی اعصار مبتلابه است، که حتی سخنان شخصیت‌های این حادثه نیز به طور کامل نقل می‌گردد.

داستان چنین است: عده‌ای بودند که قرآن آن‌ها را اصحاب باغ معرفی می‌کند. این‌ها باغ پرثمری داشتند؛ و از این بابت خوشنود بودند. با هم تصمیم می‌گیرند که برای چیدن میوه‌های باغ صبح زود آفتاب نزده راهی باغ شوند. علت عجله‌ی آن‌ها این بود که مبادا مساکین از آن‌ها طلبی از محصولات باغ کنند. مطابق برخی نقل‌ها این‌ها فرزندان پدر پیری بودند، که در زمان خود از ثمرات باغ به مساکین کمک بسیار می‌کرد. فرزندان نمی‌خواستند این رویه ادامه پیدا کند. برای همین با هم تصمیم گرفتند به هیچ وجه به مساکین چیزی ندهند. این‌ها غافل بودند که شب گذشته بلایی به باغ خورده بود. و همه‌ی باغ چون شبی تاریک خشک شده بود. وقتی به باغشان رسیدند، با تعجب از احوال باغ گمان کردند اشتباه آمده‌اند! این‌جا بود که نور خداوند در قلب یکی از آن‌ها روشن گردید.

چند مطلب در آیه قابل توجه بیشتر است:

آیه‌ی ۱۸ (وَلَا يَسْتَشْنُونَ) دو معنا می‌تواند داشته باشد: اول معنای اصلی است که استثناء نکردن سهم فقراء از ثمرات باغ است؛ یعنی حق مساکین را کنار نگذاشتند. معنای دوم که عده‌ی زیادی از مفسران بیان کرده‌اند، استثناء به معنای انشاءالله گفتن است. یعنی قدرت مافوقی برای خودشان ندیدند، و در برداشت و استفاده از میوه‌های باغ خود را مستقل پنداشتند. معنای اول که در ترجمه هم عرض شد با سیر داستان تطبیق بیشتری دارد.

مراد از اَوْسَطُهُمْ میانه‌روترین ایشان است؛ یعنی کسی که نه اهل افراط بود و نه تفریط. به همین جهت به عاقل‌ترین معنا کردیم. خدا قلب او را روشن ساخت تا سخنانی بر زبانش جاری گردد که حال همه‌ی آن‌ها را تغییر دهد.

آیات پایانی این فراز فوق‌العاده است. پس از تذکری که اوسط آن‌ها داد (أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ)، همگی معترف به ظلم خود گشتند، و خداوند متعال را تسبیح کردند: قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ؛ و همدیگر را به جهت حال عصیان و طغیانشان ملامت کردند: فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَوْمُونَ؛ و همگی دوباره اذعان کردند: قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ. سپس جمله‌ای گفتند که بسیار قابل تأمل است: عَسَىٰ رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا حَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ؛ این کلام را فقط زمانی می‌توان گفت که قلب به نور الهی روشن گردد. نکته‌ی مهم این است که قرآن حال ایشان را تأیید می‌کند. این حال معادل حالی است که حضرت یونس پیدا کرد، و مورد توجه بسیار عرفا می‌باشد؛ سوره‌ی انبیاء، آیات ۸۷ و ۸۸: وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ، فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ. تسبیح حقیقی همراه با اعتراف به ظلمت خویش است. در نهایت عبارتی بر زبان جاری کردند، که آرزوی بسیاری از مؤمنین است: إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ. این حال را در رتبه‌ای بالاتر سحره‌ی موسی داشتند: فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ، قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ، رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ (سوره‌ی شعراء، آیات ۴۶ تا ۴۸)؛ سپس فرعون ایشان را تهدیدی آشکار کرد: قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرِكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَا قُطْعَانَ أَيْدِيكُمْ وَارْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَا صَلْبَيْنَكُمُ أَجْمَعِينَ (آیه‌ی ۴۹)؛ و این انسان‌های معنوی پاسخی دادند که تا ابد در تاریخ ماندگار شد: قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ، إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ (آیات ۵۰ و ۵۱).

نکته‌ی پایانی این که داستان اصحاب باغ از طغیان آغاز گردید؛ خداوند متعال به واسطه‌ی حالشان بلایی بر مهم‌ترین تعلقشان نازل کرد، و آن‌ها به واسطه‌ی این بلا هدایت شدند. دقت کنیم که خداوند متعال مربی است. بلا و نعمت دو نگاه و برداشتی است که ما از حوادث داریم. در حقیقت هر دو رحمت و نعمت است. این مهم مسیر فکری ارزشمندی را در درک آیات روشن خواهد کرد.

آیات ۳۴ تا انتهای سوره:

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ ۳۴ أَفَجَعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ ۳۵ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ۳۶ أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ ۳۷  
إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ ۳۸ أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْغَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ ۳۹ سَلِّمُوا لَهُمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ ۴۰ أَمْ لَهُمْ  
شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ ۴۱ يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ ۴۲ خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ  
تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ ۴۳ فَذَرْنِي وَمَنْ يُكذِّبْ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ  
۴۴ وَأَمْ لِي لَهُمْ إِنْ كِيدِي مَتِينٌ ۴۵ أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ ۴۶ أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ ۴۷ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ  
وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ ۴۸ لَوْلَا أَنْ تَدَارَكُهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لُنُبِدَ بِالْعُرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ ۴۹ فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ  
مِنَ الصَّالِحِينَ ۵۰ وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمُجْنُونٌ ۵۱ وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ

۵۲

اهل تقوا نزد پروردگارشان باغ‌هایی سرشار از نعمت دارند. آیا افرادی را که تسلیم امر الهی هستند با مجرمین یکی می‌دانیم؟! با خود چه فکر می‌کنید؟! شاید کتابی دارید که از آن این‌گونه فهمیده‌اید! که هرچه بخواهید همان برای شما است. شاید هم عهد و پیمانی تا روز قیامت با ما دارید، که هرچه بخواهید همان بشود. از آن‌ها پرس، کدامشان ضامن این عهد است؟ شاید هم شریکانی دارند، اگر راست می‌گویید، شریکانتان را بیاورید. روزی که ساق‌هایشان برهنه گردد (کنایه از سخت و دشوار شدن آن روز)، و از آنان خواسته می‌شود که سجده کنند، اما نمی‌توانند. چشم‌هایشان فرو افتاده، و خواری آن‌ها را فراگرفته، پیش از این نیز به سجده دعوت می‌شدند، در حالی که سالم و تندرست بودند. حال مرا با کسی که این سخن را دروغ می‌پندارند و گذار، آن‌ها را از جایی که فکرش را نمی‌کنند، به تدریج فرو خواهیم گرفت. حال به آن‌ها مهلت داده‌ام، تدبیر من سنجیده است. آیا از آنان مزدی خواسته‌ای؟ که پرداختش برایشان کمرشکن باشد! یا این که علم به غیب نزدشان است، که با آن می‌نویسند. پس برای حکم پروردگارت صبر کن، و مانند همدم ماهی (حضرت یونس) مباش، که با اندوه و خشم خدا را خواند. که اگر نعمت و رحمت خداوند او را فرا نمی‌گرفت، در برهوتی گرفتار می‌شد، در حالی که نکوهیده بود. اما خدا او را انتخاب کرد، و او را از صالحان قرار داد. کافران وقتی

قرآن را می‌شنوند، نزدیک است با چشم‌هایشان تو را از پای درآورند، و می‌گویند (ادعا کنند): او دیوانه است. حال آن‌که قرآن فقط یادی برای جهانیان است.

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ؛ جایگاه اهل تقوا نزد پروردگار است. تعبیری دلنشین و امیدبخش برای انسان‌های الهی است. لطیفه‌ها در عند ربّ هست که بر اهلش پوشیده نیست. کنایه‌ای در این کریمه نیز هست، این‌که در برابر جنّت‌های مادی، که اهل دنیا خودشان را مشغول آن کرده‌اند، مانند حال ابتدایی اصحاب جنّت، اهل تقوا از نعمات اخروی بهره دارند.

أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ، مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؛ مجرم و گناه‌کار فکر می‌کند همان‌طور که در دنیا فرق ظاهری بین خود و مسلم نمی‌دید، بر فرض اگر آخرتی هم باشد، فرق چندانی بین او و مؤمن نخواهد بود! خداوند متعال می‌فرماید: با خود چه فکر می‌کنید!! ما کسی که همواره تسلیم ما است را با مجرم یکی می‌دانیم!؟

أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ، إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ؛ از این آیات تمامی احتمالات تساوی حال آن‌ها با مؤمنین ردّ می‌شود. بیان می‌شود که شاید گمان می‌کنند آن‌ها نیز کتابی دارند که علوم در آن جمع شده‌است، و با استناد به آن این موهومات را بیان می‌کنند!

أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْعَهْدِ إِلَى يَوْمِ الْفِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ، سَلَهُمْ أَيُّهُمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ؛ یا با خود خیال کرده‌اند که عهده‌ای با ما بسته‌اند، و مطابق آن پیمان در امان خواهند بود. کدامین شما می‌تواند ضامنی بر این عهد خیالی باشد!؟



أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ؛ شاید هم شریکانی دارید که به آنها تکیه می‌کنید! مراد از شریک می‌تواند بت‌هایشان باشد؛ و می‌تواند اشرافشان باشد که در دشواری‌ها به آنها مراجعه می‌کردند. خداوند می‌فرماید همه‌ی آن شریکانی که فکر می‌کنید می‌توانند کاری برایتان بکنند جمع کنید.

يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعُونَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَبِيعُونَ، خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعُونَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ؛ اعراب لباس اصلیشان پیراهن عربی است که تا مچ پا را می‌پوشاند. به طور طبیعی وقتی در هنگام ترس می‌خواستند فرار کنند، لباس‌هایشان را بالا می‌گرفتند تا زمین نخورند؛ و ساق‌هایشان معلوم می‌گردید. از این حال کنایه‌ای در کریمه بیان شده است که نشان‌دهنده‌ی هول و دشواری است که در روز قیامت برای آنها رخ خواهد داد: يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ. در آن روز نیز آنها به سجده برای خداوند متعال دعوت می‌شوند؛ اما روز قیامت، روز انکشاف حقیقت است، دیگر نمی‌توان در آن روز بازیگری کرد. بنابراین آنها نمی‌توانند سجده کنند. خواری تمام وجودشان را فرا گرفته است. آنها در دنیا که این حال اضطراب و ترس را نداشتند نیز بارها دعوت به سجده شدند، اما به این دعوت الهی توجه نکردند.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ قَالَ تَبَارَكَ الْجَبَّارُ ثُمَّ أَشَارَ إِلَى سَاقِهِ فَكَشَفَ عَنْهَا الْإِزَارَ قَالَ وَيُدْعُونَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَبِيعُونَ قَالَ أَفْجَمَ الْقَوْمُ وَ دَخَلَتْهُمْ الْهَيْبَةُ وَ شَخَصَتِ الْأَبْصَارُ وَ بَلَغَتْ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ شَاخِصَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ الذِّلَّةُ وَ قَدْ كَانُوا يُدْعُونَ إِلَى السُّجُودِ وَ هُمْ سَالِمُونَ.

بحار الأنوار، ج ۴، ص ۷ / بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۸۳ و التوحيد، ص ۱۵۴

محمد بن علی حلبی از امام صادق (علیه السلام) در خصوص این آیه: يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ نقل می‌کند: منزّه است خداوند جبار و توانا سپس به پای خویش اشاره کرد و شلوار را از آن کنار زد؛ فرمود: وَيُدْعُونَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَبِيعُونَ، آنگاه که قوم مات و مبهوت می‌شوند و ترس و هیبت بر آنان چیره می‌شود، و سرافکننده می‌شوند و جانشان به لب می‌رسد

این درحالی است که چشم‌هایشان [از شدت شرمساری] به زیر افتاده، و ذلت و خواری وجودشان را فراگرفته آنها پیش از این دعوت به سجود می‌شدند درحالی که سالم بودند [ولی امروز دیگر توانایی آن را ندارند]!

فَدَرْنِي وَمَنْ يُكذِّبُ بِهِدَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ، وَ أَمَلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ؛ این آیات از سنت استدراج سخن می‌گوید. استدراج از سنت‌های مهم الهی است که در قرآن بیان شده‌است. غیر از سوره‌ی قلم در سوره‌ی اعراف نیز استدراج آمده‌است: سوره‌ی اعراف، آیات ۱۸۲ و ۱۸۳: وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ، وَ أَمَلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ.

استدراج از درج است، درج در لغت چنین آمده‌است:

مقایس: يدلّ علی مضی الشیء.

التحقیق: هو الحركة المخصوصة أی مع دقّة و احتیاط و بالتدریج شیئاً فشیئاً.

استدراج به معنای حرکت تدریجی است، گاهی این حرکت آن قدر آرام است که معلوم نمی‌شود. استدراج در لسان قرآن کریم، حرکت آرام به سمت تباهی است. وقتی انسانی مکذّب بود، خداوند او را در دنیا مهلت می‌دهد؛ و به جای ابتلاء، نعمات فراوانی نصیبش می‌کند؛ چرا که او گمان می‌کند روش درستی در زندگی دارد؛ در نتیجه با ریزش نعمات در مسیر منحطّ خود بیشتر فرو می‌رود. به همین جهت گفته شد: مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ. این اتفاق آن قدر آرام می‌افتد که انسان گرفتار در سنت استدراج اصلاً متوجّه نمی‌شود. دقت کنیم که استدراج چنان که در هر دو آیه آمده‌است، اختصاص به مکذّبین دارد، نه عاصی و گنه‌کار. مختصّ کسی است که هیچ حقیقتی را باور نمی‌کند، و نمی‌خواهد هم که باور کند. کسانی که مکذّب نیستند، مهلت داده می‌شوند تا ایمان آورند. اما مکذّب مهلت داده می‌شود تا دچار استدراج شود. استدراج در کریمه کید متین نامیده شده‌است. چرا که قابل فهم نیست، و برعکس هم فهمیده می‌شود. خود شخص و دیگری که اهل معرفت نباشند، خیال می‌کنند او انسان خوبی است که غرق در نعمات است.

برای تکمیل بحث عبارات مرحوم علامه‌ی طباطبایی در المیزان نقل می‌گردد:

و الاستدراج هو استنزالهم درجة فدرجة حتى يتم لهم الشقاء فيقعوا في ورطة الهلاك و ذلك بأن يؤتيهم الله نعمة بعد نعمة و كلما أتوا نعمة اشتغلوا بها و فرطوا في شكرها و زادوا نسياناً له و ابتعدوا عن ذكره. فالاستدراج إيتاؤهم النعمة بعد النعمة الموجب لنزولهم درجة بعد درجة و اقتربهم من ورطة الهلاك، و كونه من حيث لا يعلمون إنما هو لكونه من طريق النعمة التي يحسبونها خيراً و سعادة لا شر فيها و لا شقاء.

به دو روایت ذیل این آیات توجه کنیم:

عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) إِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَرْزُقَنِي مَالاً فَرَزَقَنِي وَ إِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَنِي وَ لَدَا فَرَزَقَنِي وَ لَدَا وَ سَأَلْتُهُ أَنْ يَرْزُقَنِي دَاراً فَرَزَقَنِي وَ قَدْ خِفْتُ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ اسْتِدْرَاجاً فَقَالَ أَمَا وَاللَّهِ مَعَ الْحَمْدِ فَلَا.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۶، ص ۵۰۲. الکافی، ج ۲، ص ۹۷

عمر بن یزید گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: از خداوند خواستم مالی به من بدهد او هم عطاء فرمود و از او فرزندی خواستم آن را هم داد، از وی خانه‌ای خواستم آن را هم بخشید، فکر می‌کنم خداوند مرا آزمایش می‌کند و می‌خواهد کم‌کم مرا مواخذه کند، فرمود: «نه به خدا اگر شکر کنی باکی نیست».

الصَّادِقُ (عليه السلام): إِذَا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى بَعْدَ خَيْرٍ فَأَذْنَبَ ذَنْبًا تَبِعَهُ بِنِعْمَةٍ وَ يُذَكِّرُهُ الِاسْتِغْفَارَ وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى بَعْدَ شَرٍّ فَأَذْنَبَ ذَنْبًا تَبِعَهُ بِنِعْمَةٍ لِيُنْسِيَهُ الِاسْتِغْفَارَ وَ يَتِمَادَى بِهِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ بِالنِّعَمِ عِنْدَ الْمُعَاصِي.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۶، ص ۵۰۲. علل الشرایع، ج ۲، ص ۵۶۱

امام صادق (علیه السلام): هرگاه خداوند بخواهد به بنده‌ای خیری برساند؛ اگر او مرتکب گناهی شد خداوند او را در مشکلی گرفتار می‌کند و استغفار را به یادش می‌آورد. اما هرگاه بخواهد او را گرفتار سازد؛ اگر از وی گناهی سر زد، به او نعمت می‌دهد، و استغفار را از یادش می‌برد و به او مهلت عطا می‌کند، و این است معنی آیه که فرمود: **سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ** یعنی در هنگام گناه به آن‌ها مهلت می‌دهد.

**أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ، أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ؛** این آیات در ادامه‌ی آیات قبل رفع احتمالات ادعایی مکذبین است. هیچ‌کدام از انبیای الهی مطالبه‌ی وجهی از مردم نکردند؛ چرا که رابطه‌ی مالی تأثیر کلام را به کلی از میان می‌برد. خداوند متعال به پیامبر اکرم نیز می‌فرماید: مگر از آن‌ها چیزی خواستی، که برایشان سنگین آمده است! ردّ احتمال بعدی دسترسی آن‌ها به غیب است. مگر آن‌ها به غیب دسترسی دارند که رفتارشان این‌گونه است! چگونه انسانی که جاهل است احتمال نمی‌دهد حقیقتی در عالم باشد که از آن بی‌خبر است!؟

**فَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ، لَوْلَا أَنْ تَدَارَكُهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ، فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ؛** این آیات درباره‌ی حضرت یونس می‌باشد. مراد از **صَاحِبِ الْحُوتِ** مصاحب و همراه ماهی است، که به جهت رفتن حضرت یونس در شکم ماهی آمده است. آنچه از داستان حضرت یونس قطعی است این می‌باشد که ایشان سالیان متمادی برای هدایت قومش تلاش کرد. در این سال‌ها مطابق نقل حداکثر دو نفر ایمان آوردند. او برای قومش طلب عذاب کرد. زمان عذاب اعلام شد. او پیش از آمدن عذاب از میان قوم خارج شد، در حالی که عصبانی و ناراحت بود. انتظار داشت که قومش با بیم عذاب ایمان بیاورند. پس از خروج او قومش علائم عذاب را که دیدند، توبه کردند و ایمان آوردند. در برخی نقل‌ها بیان شده است که یکی از همان دو نفر که به یونس ایمان آورده بود، با شروع علامت‌های عذاب مردم را دعوت به ایمان کرد. اشتباه یونس که اکثر مفسرین به آن اشاره کرده‌اند خروج زود هنگام از

میان قومش بود. اما به نظر می‌رسد با توجه به آیه‌ی ۸۷ سوره‌ی انبیاء اشتباه او این بود که گمان کرد عذاب برای قومش است، و ما (خداوند متعال) قادر نیستیم او را عذاب کنیم. به آیه دقت کنیم: وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ. این گمان برای پیامبر شایسته نیست، بنابراین او را به دل ماهی بزرگی که گفته‌اند نهنگ بزرگی بوده‌است انداختیم. علاوه بر این گمان، او مطابق هر دو آیه خشمگین بود، این خشم حتی اگر از هدایت نشدن قومش هم باشد سزاوار پیامبر نیست. یونس به محض ورود به دل ماهی متوجه اشتباه خود شد، و در همان تاریکی خداوند را ندا کرد، و بدی‌ها را متوجه خود دید. این‌گونه بود که نجات یافت. آیه‌ی ۸۸ چنین است: فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ. در آیه‌ی ۴۹ همین سوره نیز به نعمت و رحمت خداوند به او اشاره شده است. بیان شد که اگر نعمت و رحمت خداوند او را فرا نمی‌گرفت، در برهوتی گرفتار می‌شد، در حالی که نکوهیده بود. در نهایت خداوند او را انتخاب کرد و از صالحان قرار داد.

آیه خطاب به پیامبر اکرم می‌فرماید تو مانند یونس نباش، ما برای هدایت به قومت فرصت داده‌ایم، تو صبور باش و از ایشان دست نکش. همان طور که بارها عرض شد این بیان نشان می‌دهد که پیامبر صبور و حریص بر امت است.

روایت جامعی از پیامبر اکرم نقل شده است، که شرح کاملی بر حالات یونس است. گرچه در روایات بلند این چنینی نمی توان به طور کامل قائل بر صحت همه ی جزئیات آن شد، و حتماً باید بر قرآن تطبیق گردد؛ اما کلیات این گونه روایات مهم می باشد.

الرَّسُولُ (صلى الله عليه و آله): أَنَّ يُونُسَ بْنَ مَتَّى (عليه السلام) بَعَثَهُ اللَّهُ إِلَى قَوْمِهِ وَ هُوَ ابْنُ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَ كَانَ رَجُلًا يَعْتَرِيهِ الْحِدَّةُ وَ كَانَ قَلِيلَ الصَّبْرِ عَلَى قَوْمِهِ وَ الْمَدَارَاهُ لَهُمْ عَاجِزًا عَمَّا حُمِّلَ مِنْ ثِقَلِ حَمَلِ أَوْقَارِ النُّبُوَّةِ وَ أَعْلَامِهَا وَ أَنَّهُ يَفْسُخُ تَحْتَهَا كَمَا يَفْسُخُ الْجُدْعُ تَحْتَ حِمْلِهِ وَ أَنَّهُ أَقَامَ فِيهِمْ يَدْعُوهُمْ إِلَى الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَ التَّصَدِيقِ بِهِ وَ اتَّبَاعِهِ ثَلَاثًا وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً فَلَمْ يُؤْمِنْ بِهِ وَ لَمْ يَتَّبِعْهُ مِنْ قَوْمِهِ إِلَّا رَجُلَانِ اسْمُ أَحَدِهِمَا رُوَيْلٌ وَ اسْمُ الْآخَرِ تَنُوخَا وَ كَانَ رُوَيْلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ الْعِلْمِ وَ النُّبُوَّةِ وَ الْحِكْمَةِ وَ كَانَ قَدِيمَ الصُّحْبَةِ لِيُونُسَ بْنِ مَتَّى مِنْ قَبْلِ أَنْ يَبْعَثَهُ اللَّهُ بِالنُّبُوَّةِ وَ كَانَ تَنُوخَا رَجُلًا مُسْتَضْعَفًا عَابِدًا زَاهِدًا مُنْهَمَكًا فِي الْعِبَادَةِ وَ لَيْسَ لَهُ عِلْمٌ وَ لَا حُكْمٌ وَ كَانَ رُوَيْلٌ صَاحِبَ غَنَمٍ يَرْعَاهَا وَ يَتَفَوَّتُ مِنْهَا وَ كَانَ تَنُوخَا رَجُلًا حَطَّابًا يَحْتَطِبُ عَلَى رَأْسِهِ وَ يَأْكُلُ مِنْ كَسْبِهِ وَ كَانَ لِرُوَيْلٍ مَنْزِلَةٌ مِنْ يُونُسَ غَيْرَ مَنْزِلَةِ تَنُوخَا لِعِلْمِ رُوَيْلٍ وَ حِكْمَتِهِ وَ قَدِيمِ صُحْبَتِهِ فَلَمَّا رَأَى يُونُسَ (عليه السلام) أَنَّ قَوْمَهُ لَا يُجِيبُونَهُ وَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ ضَجِرَ وَ عَرَفَ مِنْ نَفْسِهِ قَلَّةَ الصَّبْرِ فَشَكَا ذَلِكَ إِلَى رَبِّهِ وَ كَانَ فِيمَا شَكَا أَنْ قَالَ يَا رَبِّ إِنَّكَ بَعَثْتَنِي إِلَى قَوْمِي وَ لِي ثَلَاثُونَ سَنَةً فَلَبِثْتُ فِيهِمْ أَدْعُوهُمْ إِلَى الْإِيمَانِ بِكَ وَ التَّصَدِيقِ بِرِسَالَتِي وَ أَحْوُقُهُمْ عَذَابَكَ وَ نَقَمْتَكَ ثَلَاثًا وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً فَكَذَّبُونِي وَ لَمْ يُؤْمِنُوا بِي وَ جَحَدُوا نُبُوَّتِي وَ اسْتَحْفُوا بِرِسَالَتِي وَ قَدَّ تَوَاعَدُونِي وَ خِفْتُ أَنْ يَقْتُلُونِي فَأَنْزَلَ عَلَيْهِمْ عَذَابَكَ فَإِنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ قَالَ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى يُونُسَ أَنْ فِيهِمُ الْحَمَلُ وَ الْجَنِينُ وَ الطِّفْلُ وَ الشَّيْخُ الْكَبِيرُ وَ الْمَرْأَةُ الضَّعِيفَةُ وَ الْمُسْتَضْعَفُ الْمُهِينُ وَ أَنَا الْحَكَمُ الْعَدْلُ سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي لَا أَعْدَبُ الصَّغَارَ بِذُنُوبِ الْكِبَارِ مِنْ قَوْمِكَ وَ هُمْ يَا يُونُسَ عِبَادِي وَ خَلْقِي وَ بَرِيَّتِي فِي بِلَادِي وَ فِي عَيْلَتِي أَحِبُّ أَنْ أَتَانَاهُمْ وَ أَرْفُقَ بِهِمْ وَ أَنْتَظِرُ تَوْبَتَهُمْ وَ إِنَّمَا بَعَثْتُكَ إِلَى قَوْمِكَ لِتَكُونَ حَيْطًا عَلَيْهِمْ تَعَطَّفَ عَلَيْهِمْ بِالرَّحْمِ الْمَاسَّةِ مِنْهُمْ وَ تَانَاهُمْ بِرَأْفَةِ النُّبُوَّةِ وَ تَصَبَّرَ مَعَهُمْ بِأَحْلَامِ الرِّسَالَةِ وَ تَكُونَ لَهُمْ كَهَيْئَةِ الطَّبِيبِ الْمُدَاوِي الْعَالِمِ مُدَاوَاهِ الدَّاءِ فَخَرَقَتْ بِهِمْ وَ لَمْ تَسْتَعْمِلْ قُلُوبَهُمْ بِالرَّفْقِ وَ لَمْ تَسْسُئْهُمْ بِسِيَاسَةِ الْمُرْسَلِينَ ثُمَّ سَأَلْتَنِي عَنْ سُوءِ نَظْرِكَ الْعَذَابَ لَهُمْ عِنْدَ قِلَّةِ الصَّبْرِ مِنْكَ وَ عَبْدِي نُوحٌ كَانَ أَصْبَرَ مِنْكَ عَلَى قَوْمِهِ وَ أَحْسَنَ صُحْبَةً وَ أَشَدَّ تَأْنِيًا فِي الصَّبْرِ عِنْدِي وَ أَبْلَغَ فِي الْعُذْرِ فَعُضِبْتُ لَهُ حِينَ غَضِبَ لِي وَ أَجَبْتُهُ حِينَ دَعَانِي فَقَالَ يُونُسُ يَا رَبِّ إِنَّمَا غَضِبْتُ عَلَيْهِمْ فِيكَ وَ إِنَّمَا دَعَوْتُ عَلَيْهِمْ حِينَ عَصَوْكَ فَوَعِزَّتِكَ لَا أَنْعَطِفُ عَلَيْهِمْ بِرَأْفَةٍ أَبَدًا وَ لَا أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ بِنَصِيحَةٍ شَفِيقَةٍ بَعْدَ كُفْرِهِمْ وَ تَكْذِيبِهِمْ إِيَّايَ وَ جَحْدِهِمْ بِنُبُوَّتِي فَأَنْزَلَ عَلَيْهِمْ عَذَابَكَ فَإِنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ أَبَدًا فَقَالَ اللَّهُ يَا يُونُسُ إِنَّهُمْ مِائَةٌ أَلْفٌ أَوْ يَزِيدُونَ مِنْ خَلْقِي يَعْمُرُونَ بِلَادِي وَ يَلِدُونَ عِبَادِي وَ مَحَبَّتِي أَنْ أَتَانَاهُمْ لِلدِّيِّ سَبَقَ مِنْ عِلْمِي فِيهِمْ وَ فِيكَ

وَتَقْدِيرِي وَتَدْبِيرِي غَيْرُ عِلْمِكَ وَتَقْدِيرِكَ وَ أَنْتَ الْمُرْسَلُ وَ أَنَا الرَّبُّ الْحَكِيمُ وَ عِلْمِي فِيهِمْ يَا يُونُسُ بَاطِنٌ فِي الْغَيْبِ عِنْدِي لَا تَعْلَمُ مَا مُنْتَهَاهُ وَ عِلْمُكَ فِيهِمْ ظَاهِرٌ لَا بَاطِنَ لَهُ يَا يُونُسُ قَدْ أُجِبْتُكَ إِلَى مَا سَأَلْتَ مِنْ أَنْزَالِ الْعَذَابِ عَلَيْهِمْ وَ مَا ذَلِكَ يَا يُونُسُ بِأَوْقَرٍ لِحِطِّكَ عِنْدِي وَ لَا أَجْمَلَ لِشَأْنِكَ وَ سَيِّئَاتِيهِمْ عَذَابٌ فِي شَوَّالٍ يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ وَ سَطَّ الشَّهْرُ بَعْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ فَأَعْلَمَهُمْ ذَلِكَ قَالَ فَسُرَّ بِذَلِكَ يُونُسُ وَ لَمْ يَسُؤْهُ وَ لَمْ يَدْرِ مَا عَاقِبَتُهُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۶، ص ۵۰۴ بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۹۲

پیامبر (صلی الله علیه و آله): خداوند یونس بن متی (علیه السلام) را در سی سالگی به سوی قومش فرستاد و او مردی بود که گاهی خشمگین می شد و صبر او نسبت به قومش و مدارای او با آنها کم بود و توان حمل کردن بار سنگین نبوت و نشانه های آن را نداشت و زیر بار آن مسئولیت دچار ضعف می شد همانگونه که شتر زیر بارش دچار ضعف می شود. او در میان آنها ماند در حالی که سی و سه سال آنها را به سوی ایمان به خدا و تصدیق او و پیروی از او دعوت می کرد ولی از قومش جز دو مرد به او ایمان نیاوردند و از او پیروی نکردند؛ اسم یکی از آن دو «روبیل» و دیگری «تنوخا» بود و «روبیل» از خانواده ی علم و نبوت و حکمت بود و رفاقت دیرینه ای با یونس بن متی (علیه السلام) داشت [و] قبل از اینکه خداوند او را به پیامبری مبعوث کند [با او رفیق بود] و «تنوخا» مردی مستضعف، عابد، زاهد و کوشا در عبادت بود و علم و حکمت نداشت و «روبیل» صاحب گوسفند بود. آنها را می چرانید و از آنها می خورد و «تنوخا» مردی همیزم فروش بود. همیزم [جمع می کرد و] بالای سرش حمل می کرد [و می فروخت] و از کسب و کار خود می خورد و «روبیل» به خاطر علمش، حکمتش و رفاقت دیرینه اش مقام و منزلتی غیر از منزلت «تنوخا» نزد یونس (علیه السلام) داشت. وقتی یونس (علیه السلام) دید که قومش [دعوت] او را اجابت نمی کنند و ایمان نمی آورند، آزرده شد و کمبود صبر را در خود دید؛ پس به پروردگارش شکایت کرد و در میان آنچه شکایت کرد [این بود] که گفت: «پروردگارا! تو مرا در سی سالگی به سوی قومم مبعوث کردی و در میان آنها ماندم در حالی که آنها را به سوی ایمان به تو و تصدیق به رسالتم دعوت می کنم و سی و سه سال است که آنها را از عذاب و عقوبت تو می ترسانم ولی مرا تکذیب کردند و به من ایمان نیاوردند و نبوت مرا انکار کردند و رسالتم را خوار و سبک شمردند و مرا تهدید کردند و ترسیدم مرا بکشند؛ پس

عذابت را بر آنان نازل کن؛ چون آنها قومی هستند که ایمان نمی‌آورند». خداوند به او وحی کرد: ای یونس، در میان قومت نوزاد و طفل بی‌گناه و جنین متولد شده و مردان و زنان کهنسال و زنان ناتوان و ضعیف وجود دارند و من حاکم عادل هستم که رحمتم بر غضبم سبقت گرفته و کودکان را به گناه بزرگسالان عذاب نمی‌کنم و آنها بندگان من هستند، دوست دارم به آنها مهلت دهم و با ایشان مدارا کنم و منتظر توبه آنها باشم و من تو را برای این به سوی آنها فرستادم که با آنها مهربان باشی و مانند پزشک معالج درد آنها را درمان کنی، اما تو با آنها مدارا نکردی و اکنون با این بی‌صبری و دید منفی از من تقاضای عذاب می‌کنی؟ درحالی‌که بنده‌ی من نوح (علیه السلام) صبر بسیار زیادی داشت و مدت درازی با قوم خود مدارا نمود و با آنها حسن معاشرت داشت و وقتی پس از سال‌ها دعوت آنها او را اجابت نکردند، غضبناک شد، من هم از غضب او به خشم آمدم و نفرین او را درباره‌ی عذاب قومش اجابت کردم. یونس گفت: «پروردگارا من به خاطر تو بر آنها غضب کرده‌ام، به دلیل اینکه تو را نافرمانی و عصیان می‌کردند، آنها را نفرین کردم و قسم به عزت تو، هرگز درباره‌ی آنها احساس ترحم و رأفت نمی‌کنم، پس عذاب خویش را بر آنان نازل کن، چون آنها هرگز ایمان نمی‌آورند، اما خدای متعال وحی کرد: ای یونس آنها بیش از صد هزار نفر از مخلوقات من هستند که شهرهای مرا آباد کرده و بندگان و دوستان مرا به دنیا می‌آورند، پس به علم خود که درباره‌ی تو و آنها سبقت گرفته به آنها مهلت می‌دهم، چون تقدیر من غیر از علم و تقدیر توست و تو پیامبری، اما من پروردگار حکیم هستم، اما حال که تو چنین می‌خواهی و در نزد من مرتبه بلندی داری تو را اجابت می‌کنم، به زودی در روز چهارشنبه نیمه ماه شوال، بعد از طلوع خورشید عذاب خود را بر آنان نازل می‌کنم، پس این مطلب را به آنها اطلاع بده. یونس (علیه السلام) از شنیدن این امر خوشحال شد و به عاقبت آن نیاندیشید.



وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُزِلُّوكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ، وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ؛

زلق:

مقایس: يدلّ علی تزلیج الشیء عن مقامه.

التحقیق: هو الزلّة و السقوط.

کافران وقتی قرآن خواندن پیامبر را می شنوند، آن قدر حسد و خشم پیدا می کنند که می خواهند با چشمانشان ایشان را از پای درآورند. چشم آینه‌ی وجودی انسان است، و حالات انسان را به خوبی نشان می دهد. اکثر مفسرین این آیه را شاهده‌ی بر صحت چشم زخم دانسته‌اند. فارغ از صحت یا عدم صحت چشم زخم که نیازمند بحثی مفصل است، این کریمه معنایی روشن دارد؛ و نمی تواند دلیلی بر اثبات چشم زدن باشد.

کافران برای جلوگیری از تأثیر قرآن خواندن پیامبر، تهمتی به ایشان می زنند. می گویند او دیوانه است! ردّ این تهمت در آیه‌ی پایانی سوره بیان می گردد: مَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ. قرآن یاد، عبرت، و پند برای همه‌ی انسان‌ها است.



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### سوره طارق

روایتی در فضیلت سوره

الرَّسُولُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): مَنْ قَرَأَ هَذِهِ السُّورَةَ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ بَعْدَ كُلِّ نَجْمٍ فِي السَّمَاءِ وَ مَنْ كَتَبَهَا وَ غَسَلَهَا بِالمَاءِ وَ غَسَلَ الجِرَاحَ لَمْ تَوَرَّمْ وَ إِنْ قُرِئَتْ عَلَى شَيْءٍ حَرَسْتَهُ وَ أَمِنَ صَاحِبُهُ عَلَيْهِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۸، ص ۳۰

پیامبر (صلی الله علیه و آله): هرکس این سوره را بخواند، ده برابر تعداد تمام ستارگان در آسمان برای وی پاداش در نظر گرفته می‌شود، و هرکس این سوره را بنویسد و آن را با آب حل کند و با آن زخم‌ها شسته شود، زخم‌ها دیگر چرک‌دار نخواهند شد، و اگر بر چیزی خوانده شود، آن چیز را محفوظ می‌دارد، و صاحبش در مورد آن چیز آسوده خاطر خواهد بود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ ۱ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ ۲ النَّجْمُ الثَّاقِبُ ۳ إِنَّ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ ۴ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ ۵ خُلِقَ  
مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ ۶ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ ۷ إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ ۸ يَوْمَ تَبْلَى السَّرَائِرُ ۹ فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ ۱۰ وَ  
السَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ ۱۱ وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ ۱۲ إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ ۱۳ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ ۱۴ إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا ۱۵ وَ أَكِيدُ كَيْدًا  
۱۶ فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ أَمَهُلُهُمْ رُويْدًا ۱۷

سوگند به آسمان، و طارق. و تو چه دانی که طارق چیست! ستاره‌ای درخشان و نافذ است. هیچ کس نیست مگر این که نگهبانی دائمی دارد. انسان ببیند از چه چیزی آفریده شده است. از آبی جهنده آفریده شده است. که از میان استخوان‌های پشت و تحتانی بیرون می‌آید. بلی او بر بازگرداندنش (پس از مرگ) نیز توانا است. در روزی که اسرار آشکار شود. آن‌گاه انسان کوچک‌ترین توان و یابوری ندارد. سوگند به آسمانی که دائماً تغییر می‌کند. و سوگند به زمینی که شکاف‌های بسیار دارد. که قرآن حق را از باطل جدا می‌کند. و هزل نیست. آن‌ها کیدهای بسیاری می‌کنند. و من نیز کید می‌کنم. پس اندکی به کافران مهلت بده.

واژگان

طرق:

مفردات: السبيل الذى يطرق بالارجل، أى يضرب. و عنه استعير كلّ مسلك يسلكه الانسان فى فعل محمودا كان او مذموما. التحقيق (در آيه): اشارة الى الشمس فى كلّ منظومة، و هى التى ضياءها ذاتية، و هى توجد حرارة و نوراً فى منظومتها، و تثبت نظاماً و حركة و كيفية خاصة محدودة فى كلّ واحد من سيّاراتها و أقمارها.

ثقب:

مقاييس: هو أن ينفذ الشئ. و الثاقب فى قوله تعالى: النَّجْمُ الثَّاقِبُ، قالوا هو نجم ينفذ السماوات كلّها نوره.

دفع:

صباح: صببته.

مقاييس: هو دفع الشئء قدماً (قبلاً). من ذلك دفع الماء.

التحقيق: هو الانصباب بشدّة بحيث يتراى منه الدفع، أى الاراقة بدفع.

صلب:

مقاييس: أصلان: أحدهما يدلّ على الشدّة و القوّة. و الآخر جنس من الودك. و كذلك سمى الظهر صلباً لقوته.

ترب:

مقاييس: أصلان: أحدهما التراب و ما يشتقّ منه، و الآخر تساوى الشئيين.

التحقيق: هو المسكنة و الخضوع الكامل. (در آيه) لعلّ المراد خروجه من بين العمود الفقرى و هو الصّلب المنتهى الى العجز و بين

الفخذين المعبر عنها بالترائب لكونهما من أسافل الأعضاء.

صدع:

مقایس: يدلّ علی انفراج فی الشیء.

مصباح: شقته.

شرح آیات

وَ السَّمَاءِ وَ الطَّارِقِ، وَ مَا أُدْرِكَ مَا الطَّارِقُ، النَّجْمُ الثَّاقِبُ؛

سوره‌ی طارق با سوگند آغاز می‌گردد. سوگند به آسمان، و طارق. واژه‌ی طارق که نام این سوره نیز می‌باشد، دارای پیچیدگی در معنا است. به همین جهت در آیه‌ی دو بیان شد: وَ مَا أُدْرِكَ مَا الطَّارِقُ. طرق به معنای راه است. عرب طرق را در راه رفتن در شب نیز استعمال می‌کند. پیمودن راه در شب، نیازمند دقت بیشتری است؛ چرا که هوا تاریک است، و راه‌ها نیز در آن زمان معلوم نبوده‌اند که بتوان با اندک نوری آن را یافت. با توضیحی که عرض شد طارق را در بدو امر دو معنا می‌توان کرد: اول این‌که با توجه به راه رفتن در شب، مراد ستاره یا ستاره‌هایی باشند که در شب نورانی‌اند، و شب را تا حدی روشن می‌کنند. این معنایی است که اکثر مفسرین و مترجمین برگزیده‌اند. دوم این‌که با توجه به دقت و نظمی که در طی طریق در شب لازم است، مراد خورشید باشد. خورشید در منظومه مدار حرکت تمامی سیارات و قمرها است. این معنی را مرحوم مصطفوی انتخاب کرده است.

ثاقب به معنای بسیار درخشان و نافذ است. اگر طارق را خورشید معنا کنیم معنا روشن است. و اگر مراد ستاره‌های درخشان در شب باشد، باید مراد ستاره‌ای باشد که بسیار نورانی و درخشان است.

روایتی که نقل می‌گردد تطبیق زیبایی در نجم ثاقب است:

عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ ... فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) ... فَمَا زُحِلْ عِنْدَكُمْ فِي النُّجُومِ؟ فَقَالَ الْيَمَانِيُّ نُجْمٌ نَحْسٌ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) لَا تَقُلْ هَذَا فَإِنَّهُ نُجْمٌ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) وَهُوَ نُجْمُ الْأَوْصِيَاءِ (عليهم السلام) وَهُوَ النَّجْمُ الثَّاقِبُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ فَقَالَ الْيَمَانِيُّ فَمَا مَعْنَى الثَّاقِبِ فَقَالَ إِنَّ مَطْلِعَهُ فِي السَّمَاءِ السَّابِعَةِ فَإِنَّهُ تَقَبَّ بِضَوْئِهِ حَتَّى أَضَاءَ فِي السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَمِنْ ثَمَّ سَمَّاهُ اللَّهُ النَّجْمَ الثَّاقِبَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۸، ص ۳۲ الخصال، ج ۲، ص ۴۸۹

ابان بن تغلب گوید: نزد امام صادق (علیه السلام) بودم که مردی از اهالی یمن وارد شد و بر وی سلام کرد و حضرت (علیه السلام) جواب سلام وی را داد و فرمود: «خوش آمدی سعد!» آن مرد گفت: «این همان نامی است که مادرم مرا با آن نامید، و اندک هستند کسانی که نام مرا می‌دانند!» حضرت (علیه السلام) فرمود: «راست گفתי. ای سعد المولکی!» پس آن مرد به ایشان عرض کرد: «فدایت شوم! این لقب من بود». امام جعفر صادق (علیه السلام) فرمود: «در القاب و عناوین خیری نیست، خداوند عزوجل در قرآن می‌فرماید: و با القاب زشت و ناپسند یکدیگر را یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی پس از ایمان نام کفرآمیز بگذارید. (حجرات/۱۱) ای سعد! کارت چیست؟ عرض کرد: «فدایت شوم! من از خانواده‌ای منجم هستم که هیچ‌کس در یمن در علم نجوم از ما داناتر نیست». امام صادق (علیه السلام) فرمود: «زحل نزد شما چگونه ستاره‌ای است؟» آن مرد یمنی گفت: «ستاره‌ای نحس و شوم است». حضرت (علیه السلام) فرمود: «خاموش باش! این سخن را بر زبان نیاور؛ آن ستاره، ستاره‌ی امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ستاره‌ی اوصیاء و جانشینان (علیهم السلام) است، و این ستاره‌ای است که خداوند عزوجل در قرآن از آن به‌عنوان ستاره‌ی درخشان یاد می‌کند». آن مرد یمنی عرض کرد: «پس منظور از درخشان چیست؟» فرمود: «محل طلوع این ستاره در آسمان هفتم است، و به‌اندازه‌ی نورافشانی کرد که نور آن در آسمان دنیا نمایان گشت، و از آنجاست که خداوند عزوجل آن را ستاره‌ی درخشان نامید».

هر کدام از معانی طارق را که لحاظ کنیم، معنای روشنی دارد؛ و آیهی وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ بی معنا خواهد شد. به علاوه که جواب قسم بلندی در ادامه خواهد آمد، و تناسبی بین قسم و جواب قسم وجود نخواهد داشت. بنابراین به نظر می‌رسد نیازمند دقتی مضاعف است.

إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ؛

این کریمه جواب قسم آیات قبلی است. لَمَّا به معنای آلا است. بنابراین معنا چنین می‌شود: هیچ نفسی نیست مگر این که بر او حافظی دائمی گمارده شده است. در سور گذشته عرض شد که جواب قسم سوره‌هایی که با قسم شروع می‌شود، عموماً مهم‌ترین آیهی سوره است. چرا که اولاً معنای قسم‌های ابتدایی را روشن می‌کند، و ثانیاً مسیر درک آیات بعدی را هموار می‌کند.

مراد ابتدایی کریمه این است که هر انسان در تمامی لحظات حیاتش نگهبان و حافظی دارد. حافظ ابتدایی انسان ملائکه می‌باشند؛ که هم خودش را حفظ می‌کنند، و هم باورها و اعمالش را ثبت و ضبط می‌کنند. در سورهی انفطار، آیات ۱۰ تا ۱۲ آمده است: وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ، كِرَامًا كَاتِبِينَ، يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ. معنای بعدی این است که خداوند متعال در تمامی آنات انسان مراقب او است. این مراقبت شامل حفظ حقیقت انسان نیز می‌گردد. دقت بفرمایید که انسان حقیقتی غیر از این بدن مادی دارد، که از آن غافل است. حقیقت انسان ابدی است، و هیچ‌گاه معدوم نخواهد شد. آیات زیادی در قرآن دلالت بر این معنا دارد. مانند سورهی زمر، آیهی ۴۲: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تُمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ.

معنای ادقی نیز می‌توان از این کریمه برداشت نمود، که ذیل معنای دوم است. وقتی حقیقت انسان روح شد، و این روح حافظی دائمی داشت که خداوند متعال است؛ نتیجه‌ای به دست خواهد آمد: اتصال دائمی انسان به حافظش. اگر این اتصال دائمی نباشد حافظ دائمی بی‌معنی می‌شود. به مثالی برای روشن شدن بیشتر توجه کنیم: مادر به نوزادش دائماً



توجه دارد، و سعی می‌کند همواره از او مراقبت کند. اما این مراقبت دائمی نیست، به محض لحظه‌ای غفلت ممکن است برای نوزاد اتفاقی رخ دهد. بنابراین تنها زمانی مراقبت دائمی خواهد بود که احاطه‌ی وجودی در میان باشد. در نتیجه اتصال دائمی به خداوند جز با اتصال روح معنا نخواهد داشت. بنابراین افاده‌ی وحدت خواهد داشت. تأمل بسیار بفرمایید.

با معنایی که عرض شد روایت منقول در آیات گذشته را می‌توان درک کرد. دو روایت فوق‌العاده‌ی دیگری نیز نقل شده است که بیان می‌کنیم:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي قَوْلِهِ وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ قَالَ السَّمَاءُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) وَالطَّارِقُ الَّذِي يَطْرُقُ بِالْأَثَمَةِ (عليهم السلام) مِنْ عِنْدِ رَبِّهِمْ مِمَّا يَحْدُثُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ الرُّوحُ الَّذِي مَعَ الْأَثَمَةِ (عليهم السلام) يُسَدِّدُهُمْ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۸، ص ۳۰ بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۷۰

ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام) در مورد این آیه نقل می‌کند: وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ، فرمود: «منظور از آسمان، امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، و طارِق کسی است که از نزد پروردگار، از آنچه در شب و روز اتفاق می‌افتد، برای ائمه (علیهم السلام) خبر می‌آورد؛ همان روحی که همراه ائمه (علیهم السلام) است و آن‌ها را راهنمایی می‌کند».

الصَّادِقُ (عليه السلام): النَّجْمُ الثَّقَابُ قَالَ ذَاكَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله).

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۸، ص ۳۲ بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۷۰

ابوبصیر گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: النَّجْمُ الثَّقَابُ چیست؟ فرمود: «پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله) است».

در این آیات دقت بفرمایید، که به فضلش راه‌گشا خواهد بود. اطالهی کلام در این باب زبانی دیگر می‌خواهد.

سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۵: وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا.

سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۲: يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ.

سوره‌ی قدر، آیه‌ی ۴: تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ.

با توجه به مطالب عرض شده و استمداد از روایات منقوله، می‌توان تطبیقی دیگر بر قسم‌ها بیان نمود. مراد از آسمان می‌تواند وجود مبارک حضرت ختمی مرتبت پیامبر اکرم باشد. مراد از طارق امیرالمؤمنین باشد؛ وجود مبارک او است که نجم ثاقب است. نوری است که در جان انسان وارد می‌شود و چون ستاره‌ای راه را به می‌نمایاند. نتیجه‌اش می‌شود درک اتصال دائمی با خداوند متعال. دقت بفرمایید؛ و اگر مطلب مطروحه را نیافتید رها کنید.

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ، خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ، يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ؛

این آیات منشاء خلقت مادی انسان را بیان می‌کند. شبهه‌ی همیشگی کافران نحوه‌ی زنده شدن انسان‌ها در قیامت است. پاسخ قرآن به این شبهه روشن، و بارها و بارها تکرار شده است. خداوندی که انسان را از هیچ آفرید، از آبی کم‌ارزش و به ظاهر پست، بر بازگرداندن انسان نیز توانا است. پاسخ خداوند به این شبهه‌ی شایع، قدرت لایزال الهی است. می‌فرماید انسان دقت کند تا ببیند که از چه چیز آفریده شده است. دافق به معنای آب روان و جهنده است. انسان را از آبی جهنده که همان منی است آفرید. آبی که در ظاهر پست و بی‌ارزش است، اما منشاء اصلی خلق جسمانی همین آب است. این آب از میان صلب و ترائب خارج می‌شود. کریمه اشاره به محلّ ایجاد منی دارد. صلب به معنای استخوان پشت کمر است. ترائب از ریشه‌ی ترب است. ترب در لغت به معنای خاک، خضوع، و خاکساری است. مرحوم مصطفوی با استفاده از معنای اصلی واژه، معنای خوب و درستی ارائه داده‌اند (در لغات سوره عبارات ایشان بیان گردید). ایشان می‌گویند مراد از ترائب پایین ستون فقرات است. چرا که معنای ترب پایین بودن را افاده می‌کند. تعبیر ایشان درست و دقیق است. امروزه می‌دانیم منی در انتهای ستون فقرات که همان لگن خاصره باشد تشکیل می‌شود. بر خلاف این معنایی که عرض شد اکثر مفسرین و مترجمین ترائب را استخوان سینه معنا کرده‌اند، که به نظر صحیح نباشد.

إِنَّهُ عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ، يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ، فَمَا لَهُ مِن قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ؛

خداوند بر بازگرداندن انسان در قیامت توانا است. وقتی در همهی آنات محافظ او است اولاً، و او را از عدم خلق کرده است ثانیاً، دوباره آوردنش به قیامت کاری آسان برای او است.

روز قیامت، روزی است که سریره‌ها آشکار می‌شود. اسرار پنهانی در قیامت معنا ندارد. قیامت دار شهود است. همه‌چیز بر ملا و آشکار خواهد بود.

در آن روز انسان تنها است. خودش است و خودش. خودش با باورهایی که در دار دنیا تبدیل به خود حقیقی‌اش شده است. آن‌جا نه یآوری خواهد داشت، و نه قدرتی که بتواند عذاب را از او دفع کند، یا خود را از آن مهلکه‌ی خود ساخته نجات دهد. دقت کنیم که دنیا هم همین است. آخرت بطن دنیا است، آشکار شدن حقیقت دنیا است.

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ، وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ، إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ، وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ؛

در ادامه‌ی آیات دو سوگند دیگر خورده می‌شود. این سیاق در سور قرآن تا جایی که در خاطر دارم کم‌نظیر است. معلوم است که در ادامه خداوند متعال می‌خواهد مطلب مهم دیگری را بیان نماید، برای همین تدارک آن را با دو سوگند دیگر دیده است.

اکثر مترجمین ذَاتِ الرَّجْعِ را پُر باران معنا کرده‌اند؛ این ترجمه به نظر صحیح نمی‌آید. رجوع به معنای رجوع و تغییر مکرر است. اگر به آسمان در شب و روز نظر کنیم روشن خواهد شد که آسمان حال یکسانی ندارد. این تکرر حالات به جهت چرخش زمین و سیارات به دور خورشید در محوری متفاوت است. به علاوه که گاه‌گاه در آسمان ستاره‌های دنباله‌دار، شهاب سنگ‌ها و ... دیده می‌شود. از همه‌ی این‌ها که بگذریم حال آسمان در ساعات مختلف نیز متفاوت است.

صدع به معنای شکاف است. این شکاف‌ها است که موجب خروج گیاهان از زمین می‌گردد.

إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ، وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ؛ این آیات جواب سوگندها است. ضمیر به قرآن کریم بازمی‌گردد. قرآن فاصل میان حق و باطل است. میزانی است که حق را از باطل جدا و روشن می‌گرداند. قرآن کلامی است که از خداوند متعال صادر شده است؛ پس هزل و شوخی نیست. مانند کلام عادی روزمره‌ی مردم نمی‌باشد. این کریمه ردی‌های بر ادعاهای کافران نیز می‌باشد. آن‌ها وقتی در برابر آیات مستأصل می‌شدند با اتهام‌هایی تلاش می‌کردند ارزش کلام الهی را پایین بیاورند.

الصَّادِقِ (عليه السلام): قَالَ الشَّيْخُ أَبُو عَلِيٍّ: هَذَا جَوَابُ الْقَسَمِ يَعْنِي أَنَّ الْقُرْآنَ يَفْصِلُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ بِالْبَيَانِ عَنْ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۸، ص ۴۰

امام صادق (علیه السلام): **إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ**، این [آیه] جواب قسم است [و معنایش این است که] یعنی قرآن با بیان هر یک از حق و باطل آن دو را از هم جدا می‌کند

**إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا، وَ أَكِيدُ كَيْدًا، فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ أَمَهُلُهُمْ رُؤْيَدًا؛**

کافران دائماً در حال نقشه کشیدن و کید هستند. مانند شبهه‌هایی که درباره‌ی معاد و قرآن مطرح می‌کردند. در برابر آنها خداوند متعال نیز کید می‌کند. مهم‌ترین کید خداوند متعال پاسخ دادن به آنها است. هر شبهه‌ای را که مطرح می‌کردند خداوند متعال پاسخی اولاً اقناعی و ثانیاً استدلالی در آیات بیان کرده‌است. از دیگر کیده‌های خداوند متعال از میان برداشتن آنها با اسباب گوناگون است.

آیه‌ی پایانی سوره‌ی طارق مثنی بسیار مهمی را در مواجهه‌ی با کفار بیان می‌نماید. در برابر مکاید کفار باید صبر کرد و به آنها مهلت داد. البته نه مهلتی دائمی، بلکه اندکی باید صبر کرد، و عجله نکرد. خداوند برای مکایدشان برنامه‌ها دارد. ممکن است عده‌ای از آنها ایمان بیاورند؛ آنها که ایمان نمی‌آورند و بر لجاجت خود پافشاری می‌کنند، به مرور تضعیف خواهند شد. آن وقت است که رویارویی با آنها آسان‌تر خواهد بود. بلی مهلت دادن به کافران از سنت‌های قطعی الهی است.



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### سوره قمر

دو روایت در فضیلت سوره

الرَّسُولِ (صلى الله عليه و آله): مَنْ قَرَأَ سُورَةَ اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ فِي كُلِّ غَيْبٍ بَعَثَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ وَجْهَهُ عَلَى صُورَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ وَ مَنْ قَرَأَهَا كُلَّ لَيْلَةٍ كَانَ أَفْضَلَ وَ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ وَجْهَهُ مُسْفِرٌ عَلَى وَجْهِ الْخَلَائِقِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۳۲۶ مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۳۵۰

پیامبر (صلى الله عليه و آله): هر کس سوره اقتربت الساعه (قمر) را هر روز بخواند در روز قیامت برانگیخته می شود

در حالی که صورتش مانند ماه شب چهارده است و هر کس آن را هر شب بخواند بهتر است و روز قیامت در حالی بیاید

که چهره اش بر چهره های خلایق درخشندگی دارد.



الرَّسُولِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): مَنْ قَرَأَ هَذِهِ السُّورَةَ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَجْهَهُ كَالْقَمَرِ لَيْلَهُ الْبَدْرُ مُسْفِراً عَلَى وَجْهِ الْخَلَائِقِ وَ مَنْ قَرَأَهَا كُلَّ لَيْلَةٍ كَانَ أَفْضَلَ وَ مَنْ كَتَبَهَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَقَتَ صَلَاةِ الظُّهْرِ وَ جَعَلَهَا فِي عِمَامَتِهِ وَ تَعَلَّقَهَا كَانَ وَجِيباً أَيْنَ مَا قَصَدَ وَ طَلَبَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۳۲۶

پیامبر (صلی الله علیه و آله): هرکس این سوره را بخواند، در روز قیامت وقتی خداوند او را برمی انگیزد، چهره اش مانند ماه شب چهارده درخشان است و چهره‌ی دیگران را روشن می‌سازد و هرکس آن را هر شب بخواند، فضیلت آن بیشتر است و هرکس آن را در روز جمعه، در هنگام نماز ظهر بنویسد و آن را در دستار خود قرار دهد و یا بر آن آویزان کند، هر کجا برود و هر چه بخواند، خوش سیما به نظر خواهد آمد.

آیات ۱ تا ۸:

اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ ۱ وَ اِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ ۲ وَ كَذَّبُوا وَ اتَّبَعُوا اَهْوَاءَهُمْ وَ كُلُّ امْرٍ مُّسْتَقِرٌّ ۳ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْاَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُرْدَجَرٌ ۴ حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ ۵ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ اِلَى شَيْءٍ نُّكْرٍ ۶ خُشَعًا اَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْاَجْدَاثِ كَاَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ ۷ مُهْطِعِينَ اِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكٰفِرُونَ هَذَا يَوْمٌ عَسِرٌ ۸

قیامت نزدیک شده است، و ماه شکافته شد. چون آیه‌ای ببینند از آن روی می‌گردانند، و می‌گویند: این سحری مستمر است. تکذیب می‌کنند، و تابع هوا و هوسشان هستند، در حالی که هر امری قرارگاهی دارد. و از اخبار پیشینیان آن مقدار که مانعشان گردد به گوششان رسیده است. حکمتی کامل و تمام، اما هشدارها سودی برایشان نداشت. تا روزی که دعوت‌کننده به امری ناشناس آن‌ها را فرا بخواند، رهایشان کن. چشمانشان فرو افتاده، چون ملخانی پراکنده از گورهایشان بیرون می‌آیند. سراسیمه به سوی آن دعوت‌کننده می‌روند، کافران می‌گویند: این روزی دشوار است.

اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ اِنْشَقَّ الْقَمَرُ؛

ساعة قیامت است. آقای جوادی آملی حفظه‌الله اقتراب را مانند اقتدار می‌داند؛ همان‌طور که اقتدار قدرت بیشتر است، اقتراب نیز مبالغه‌ی در قرب است. از زمانی که این آیه نازل شده حدود ۱۴۰۰ سال می‌گذرد، و هنوز قیامت کبری رخ نداده است، چگونه در زمان نزول آیه قیامت بسیار نزدیک بوده است؟! یک پاسخ ابتدایی وجود دارد: این که نسبت به تاریخی که گذشته است، قیامت نزدیک است. این پاسخ غلط نیست، اما کامل هم نیست. پاسخ دقیق‌تر این است که قیامت بطن عالم ماده است. دو عالم نیست، بلکه ظاهرش ماده، و حقیقتش قیامت است. بنابراین قیامت هم‌اکنون نیز برپا است. گفته شد بسیار نزدیک است، چرا که اگر اهلش باشید اکنون که آیه را می‌خوانید قیامت را نیز می‌بینید. این مطلب

برهانی است و در جای خود اثبات شده است. به عنوان تأیید این مطلب دو کلام نورانی از حضرات معصومین نقل می‌کنیم.

امیرالمؤمنین در خطبه‌ی متّین می‌فرماید: فَهَمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدُ رَأَاهَا، فَهَمْ فِيهَا مُنَعَمُونَ. وَ هُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدُ رَأَاهَا، فَهَمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ. حضرت می‌فرماید متّین هم اکنون بهشت و جهنّم را می‌بینند!

دومین روایت از حضرت رضا سلام الله علیه است:

عَنِ الْهَرَوِيِّ قَالَ قُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ أَهُمَا الْيَوْمَ مَخْلُوقَتَانِ فَقَالَ نَعَمْ وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) قَدْ دَخَلَ الْجَنَّةَ وَرَأَى النَّارَ لَمَّا عُرِجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ قَالَ قُلْتُ لَهُ إِنَّ قَوْمًا يَقُولُونَ إِنَّهُمَا الْيَوْمَ مُقَدَّرَتَانِ غَيْرُ مَخْلُوقَتَيْنِ فَقَالَ (عليه السلام) مَا أَوْلَيْكَ مِنَّا وَلَا نَحْنُ مِنْهُمُ مَنْ أَنْكَرَ خَلْقَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَقَدْ كَذَّبَ النَّبِيَّ (صلى الله عليه وآله) وَكَذَّبَنَا وَكَذَّبَنَا مِنْ وَلَايَتِنَا عَلَى شَيْءٍ وَيُحَلِّدُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكذِّبُ بِهَا الْمَجْرُمُونَ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آتٍ وَقَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله) لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أَخَذَ بِيَدِي جِبْرَائِيلُ فَأَدْخَلَنِي الْجَنَّةَ فَأَنَاوَلَنِي مِنْ رُطْبِهَا فَأَكَلْتُهَا فَتَحَوَّلَ ذَلِكَ نُطْفَةً فِي صُلْبِي فَلَمَّا هَبَطْتُ إِلَى الْأَرْضِ وَأَقَعْتُ خَدِيجَةَ فَحَمَلَتْ بِفَاطِمَةَ (سلام الله عليها) فَفَاطِمَةُ (سلام الله عليها) حَوْرَاءُ إِنْسِيَّةٌ فَكَلَّمَا اشْتَقْتُ إِلَى رَائِحَةِ الْجَنَّةِ شَمِمْتُ رَائِحَةَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ (سلام الله عليها).

عيون أخبارالرضا (ع)، ج ۱۱، ص ۱۱۵؛ التوحيد، ص ۱۱۷.

عبدالسلام بن صالح هروی گوید به امام رضا (علیه السلام) گفتم: «ای پسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله)! مرا از بهشت و دوزخ خبر ده که امروزه خلق شده‌اند؟» فرمود: «آری! رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در بهشت وارد شد و دوزخ را هم هنگام معراج خود دید». به او عرض کردم: «جمعی معتقدند که امروز مقدرند و مخلوق نیستند!»؟ فرمود: «آن‌ها از ما نیستند و ما هم از آن‌ها نیستیم هرکه منکر وجود فعلی بهشت و دوزخ است بیغمبر (صلی الله علیه و آله) و ما را تکذیب کرده و از اهل ولایت ما نیست و در آتش دوزخ محلّد است، خداوند متعال فرموده است: هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكذِّبُ بِهَا

الْمَجْرُمُونَ يُطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آتٍ يَغْمِرُ (صلی الله علیه و آله) فرمود: «چون مرا به آسمان بردند، جبرئیل دست مرا گرفت و به بهشت برد و از خرمایش به من داد و خوردم و در صلب من نطفه شد و چون به زمین آمدم با خدیجه (سلام الله علیها) همبستر شدم و به فاطمه (سلام الله علیها) آبستن شد و فاطمه (سلام الله علیها) حوراء انسیه است و هرگاه مشتاق بوی بهشت شوم، فاطمه دخترم را می‌بویم».

حضرت رضا علیه‌السلام در عبارتی صریح می‌فرمایند: لَا هُمْ مِنَّا وَلَا نَحْنُ مِنْهُمْ مَنْ أَنْكَرَ خَلْقَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَقَدْ كَذَّبَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ وَ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ.

انْشَقَّ الْقَمَرُ یعنی ماه دو نیم شد! شق القمر از معجزات پیامبر اکرم است که مورد اتفاق اهل سنت و تشیع است. برخی انشقاق قمر را با توجه به اقتراب قیامت از نشانه‌های وقوع قیامت کبری دانسته‌اند. اما اولاً انشقاق ماضی است، و اصل این است که به مضارع معنا نشود. ثانیاً آیه‌ی دوم به روشنی شق القمر را از زبان کفار سحر می‌داند: يَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ. در نتیجه با توجه به سیاق آیه و اجماع روایی درباره‌ی وقوع شق القمر باید مراد کریمه را معجزه‌ی پیامبر اکرم دانست. شبهه‌ای که درباره‌ی شق القمر مطرح شده است این است که اگر این اتفاق در زمان پیامبر افتاده است باید آثارش تا به حال در ماه موجود باشد. برخی وجود شکاف عظیمی که در ماه وجود دارد را نشانه‌ی آن انشقاق دانسته‌اند، اما دانشمندان این فرضیه را نمی‌پذیرند، و آن شکاف را ناشی از کوچک شدن ماه در طول سالیان متمادی و طولانی بر اثر سرما دانسته‌اند. ردیه‌ی دیگری که بیان کرده‌اند این است که اگر انشقاق از روی زمین قابل رؤیت بوده، فاصله‌ی بین دو شق ماه باید بسیار زیاد بوده باشد، این فاصله باعث خارج شدن ماه از مدار خودش می‌گردد. برخی از علمای عقل محور اسلامی گفته‌اند قرآن تنها معجزه‌ی پیامبر اکرم می‌باشد، و معجزه‌ی دیگری از پیامبر قابل اثبات نیست. ایشان به آیات زیادی از قرآن استناد کرده‌اند. مانند آیه‌ی ۵۹ سوره‌ی اسراء: وَ مَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأُولُونَ وَ

آتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا. و آیهی ۷ سورهی رعد: وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ. در نتیجه با توجه به جدی بودن شبهه‌ی مذکور و آیات دیگر قرآن کریم، عده‌ای به کلی شق القمر را نفی کرده‌اند. و آن را یا از نشانه‌های وقوع قیامت دانسته‌اند که به ناچار ماضی را مستقبل معنا کرده‌اند؛ و یا به معنای خسوف گرفته‌اند.

به نظر حقیر چنین می‌آید که وقتی ردیه‌ی جدی علمی در میان است، پافشاری در وقوع جرمی انشقاق ماه بیهوده و اشتباه است. بلکه می‌توان قائل شد شق القمر اعجازی در رؤیت حاضران با پیامبر بوده است. آن‌ها که نزد ایشان بودند و درخواست معجزه‌ای از پیامبر کردند، این انشقاق را مشاهده کردند. تصرفی در چشمانشان رخ داد، و ماه را دو نیم دیدند، و بعد از مدتی دوباره آن را به حالت اولیه‌ی خود مشاهده کردند. در نهایت علم نزد خداوند است.

برای تکمیل بحث به یک روایت که دلالت بر انشقاق دارد بسنده می‌کنیم. برای مطالعه‌ی بیشتر روایات، به مجامع روایی مراجعه بفرمایید.

اجْتَمَعَ الْمُشْرِكُونَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) فَقَالُوا إِنَّ كُنْتَ صَادِقًا فَشُقِّ لَنَا الْقَمَرُ فَلَقَّتَيْنِ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) إِنَّ فَعَلْتُ تَوْمِنُونَ قَالُوا نَعَمْ وَكَانَتْ لَيْلُهُ بَدْرٍ فَسَأَلَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) رَبَّهُ أَنْ يُعْطِيَهُ مَا قَالُوا فَأَنْشَقَّ الْقَمَرُ فَلَقَّتَيْنِ وَرَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) يُنَادِي يَا فَلَانُ يَا فَلَانُ اشْهَدُوا وَقَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ انْشَقَّ الْقَمَرُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) شِقَّتَيْنِ فَقَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) اشْهَدُوا اشْهَدُوا وَرُؤِيَ أَيْضًا عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ أَنَّهُ قَالَ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَقَدْ رَأَيْتُ الْحُرَاءَ بَيْنَ فَلْقَى الْقَمَرِ وَعَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ قَالَ انْشَقَّ الْقَمَرُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) حَتَّى صَارَ فِرْقَتَيْنِ عَلَى هَذَا الْجَبَلِ فَقَالَ أَنَسُ سَحَرْنَا مُحَمَّدًا (صلى الله عليه و آله) فَقَالَ رَجُلٌ إِنَّ كَانَ سَحَرَكُمُ فَلَمْ يَسْحَرَ النَّاسَ كُلَّهُمْ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۳۲۸ بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۳۴۷

در شب بدری [که ماه کامل است]، مشرکان با محمد (صلی الله علیه و آله) نشستند و گفتند: «اگر تو راست می‌گویی، ماه را برای ما دو نیمه کن». فرمود: «اگر این کار را بکنم ایمان می‌آورید». گفتند: «بلی!» آنگاه با انگشت خود به ماه اشاره کرد و به دو قسمت تقسیم شد. و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ندا سر داد که ای فلانی و ای فلانی شهادت دهید». و ابن مسعود گفته: ماه در روزگار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به دو نیم شکافته شد و حضرت به ما فرمود: «شهادت دهید! شهادت دهید!» همچنین از وی روایت شده: «به خدایی که جانم در دست اوست، سوگند! من حراء را از میان دو نیمه ماه دیدم». و از جیب‌بن‌مطعم روایت شده: «در روزگار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ماه شکافته شد و دو پاره شد بر این کوه و بر این کوه. مردم گفتند: «محمد ما را سحر کرده است». آنگاه کسی گفت: «اگر شما را سحر کرده، همه مردم را که سحر نکرده است»!

وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ؛

انشقاق قمر در این کریمه آیه خوانده شده است. کفار وقتی نشانه‌ای هم ببینند، به آن توجه نمی‌کنند، و آن را انکار می‌کنند.

همان طور که عرض شد این کریمه مؤیدی است بر این که شق القمر نمی‌تواند از علائم ظهور قیامت کبری باشد. چرا که وقتی صحنه‌ی عالم برچیده می‌شود، دیگر معنا ندارد که کافران اعراض کنند، و آن را سحر بدانند. سحر منتسب به صاحب سحر است؛ روشن است که مرادشان پیامبر بوده است. بنابراین نمی‌توان علائم قیامت را که منتسب به خداوند متعال است سحر دانست.

مستمر یا از مرور است، که به معنای مستمر در فارسی است. یعنی گاه‌گاه سحر صادر می‌شده است، و آن‌ها می‌خواستند با این اتهام ارزش آن را بکاهند. یا از مره است، که به معنای استحکام و قوت می‌باشد. یعنی کفار شق القمر را سحر می‌دانستند نه معجزه، اما معجزه‌ای که بسیار اثر گذار است.

وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أُمَّرٍ مُّسْتَقِرٌّ؛

آن‌ها حقایق را تکذیب می‌کنند. وقتی انسان نخواهد حقیقت را باور کند، راه هدایت برایش بسته خواهد شد. کفر درمان دارد، اما کذب درد بی‌درمان است!

دومین صفت آن‌ها، تبعیت از هوا و هوس است. افسار وجودشان را در اختیار امیال بی‌پایانشان قرار دادند. واو در وَكُلُّ أُمَّرٍ مُّسْتَقِرٌّ حالیه است. هیچ چیز در هستی رها نیست. همه چیز جایگاهی دارد. مسیر باطل انجامش روشن، و مسیر حقیقت نیز انجامش معلوم است. عبارت جامع و مهمی است. هستی اندازه و قرارگاه دارد. بر خلاف تصوّر عموم مردم همه چیز حساب و کتاب دارد. باور به کلام خدا راه‌گشا و نجات‌بخش است. وقتی باور به خدا نباشد، انسان خود را به دست امیالش می‌سپارد.

وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ، حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ؛

آن قدری به ایشان خبرهای حاوی عبرت رسیده است، که اگر می‌خواستند پند بگیرند برایشان کافی بود. مراد از أَنْبَاءِ داستان اقوام گذشته (که در همین سوره هم بیان خواهد شد)، و شواهد قیامت است. در این گزاره‌ها داستان هست، برهان هست، آغاز و انجام هست؛ و به طور کلی هر آنچه که انسان برای هدایت نیاز داشته باشد هست. این اخبار در کریمه حکمت بالغه نامیده شده است. اولاً حکمت است، یعنی منطبق بر حقیقت است؛ و ثانیاً بالغه است، یعنی تامّ و تمام است.

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نُّكْرٍ، خُشِعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنتَشِرٌ، مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمٌ عَسِرٌ؛

نکر مقابل عرفان، به معنای ناشناخته و نامعلوم است. این مکذبین را تا روز قیامت رها کن. آن روز، روزی است که با امری مواجه می‌شوند که برایشان بسیار ناشناخته است. این امر از آن جهت که برای آن‌ها شناخته شده نیست بسیار دشوار خواهد بود. با توجه به این آیه، می‌توان چنین استنباط کرد که با قیامت و حوادث آن می‌توان آشنا شد. مرگ و حوادث پس از آن می‌تواند برای انسان معرفه گردد. دقت بفرمایید.

آیه می‌فرماید آن روز روزی است که دعوت‌کننده‌ای انسان را فرا می‌خواند. آیه درباره‌ی تطبیق این داعی ساکت است. می‌توان آن را بر فرشتگان مرگ، یا فرشتگان داعی به عذاب تطبیق نمود، اما این تطبیق قطعی نیست.

حال مکذبین در خروج از گورهایشان به‌سان ملخانی پراکنده است که این سو و آن سو می‌روند. چرا که نمی‌فهمند کجا هستند، چه باید بکنند، و کجا باید بروند. و از این همه هول و ترس چشمانشان را به زیر می‌اندازند.

در نهایت آن‌ها به سمت همان داعی با حال ناگواری خواهند رفت. آن‌ها در این حرکت سرعت و سراسیمگی دارند. بلی آن روز برای آن‌ها بسیار سخت است.



آیات ۹ تا ۱۷:

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ ۙ ۹ فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرَ ۙ ۱۰ فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ  
۱۱ وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ ۙ ۱۲ وَحَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ الْأُوَاحِ وَدُسِّرَ ۙ ۱۳ تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفِرَ  
۱۴ وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ۙ ۱۵ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ ۙ ۱۶ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ۙ ۱۷

پیش از آن‌ها نیز قوم نوح تکذیب کردند، و بنده‌ی ما نوح را تکذیب کردند، و گفتند: دیوانه و آسیب‌دیده است. نوح خدایش را خواند: من به تنگ آمده‌ام، یاریم کن. پس درهای آسمان را گشودیم، و بارانی فراوان بارید. و چشمه‌هایی از زمین نیز جوشانیدیم، پس آب آسمان و زمین به هم پیوست، تا امری که مقدر شده بود محقق شود. و او را بر چیزی سوار کردیم که از تخته چوب‌ها و ادواتی ساده ساخته شده بود. زیر نظر ما حرکت می‌کرد، این پاداشی برای او است که قدرش دانسته نشد. آن (کشتی) را نشانه‌ای قرار دادیم، کسی هست که عبرت گیرد؟! عذاب و هشدارهایم چگونه بوده‌است؟! قرآن را برای ذکر آسان کردیم، آیا پندگیرنده‌ای هست!؟

زجر:

التحقيق: هو المنع عن عمل بواسطة الكلام و البيان، أي كلام مبيّن يمنع فاعل عمل عن عمله.

همر:

مقاييس: يدلّ على صبّ و انصباب.

التحقيق: هو انصباب شديد يقرب من السيلان

مجمع البيان: صب الدمع و الماء بشدة، و الانهمار الانصباب.

دسر:

مقاییس: يدلّ على الدفع.

التحقيق: هو الطعن.

(در آیه) اشاره الى أن نجاتهم في مقابل تلك البليّة السماويّة اما كانت بوسيلة ضعيفة و هي الواح و صفحات من خشب و ما يطعن فيها لشدها و استحكامها و ربطها من مسامير و الياف و غيرها.

از این آیات داستان بعضی از اقوام گذشته بیان می‌شود. مطلع تمامی داستان‌ها با کذبت آغاز می‌گردد. این آیات نمونه‌هایی از انبائی است که در آیه‌ی ۴ بیان شد.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمَ نُوحٍ فَاكْذَبُوا عَبْدَنَا وَ قَالُوا مَجْنُونٌ وَ اَزْدُجِرْ؛

داستان اول، داستان قوم نوح است. ناسپاسی قوم حضرت نوح باورنکردنی است. در آیه‌ی ۱۴ سوره‌ی عنکبوت آمد: وَ لَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوحًا اِلَى قَوْمِهِ فَلَئِبْتَ فِيهِمْ اَلْفَ سَنَةٍ اِلَّا حَمْسِينَ عَامًا فَاَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ. نوح حدود ۹۵۰ سال قومش را به خداوند دعوت کرد، اما عده‌ی بسیار اندکی به او ایمان آوردند. نوح بنده‌ی خاصّ خداوند بود. در آیه‌ی ۹ تعبیر بسیار لطیفی دارد: فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا؛ بنده‌ی ما را تکذیب کردند. در این ((نا)) تشریفی باشکوه برای نوح است. قومش مانند دیگر اقوام او را متهم کردند. گفتند او دیوانه است؛ و گفتند او مزدجر است. مراد از زجر در آیه این است که می‌خواستند او را به واسطه‌ی قوایی غیر مادی آسیب‌دیده نشان دهند. برای مثال می‌گفتند او جن‌زده است. می‌خواستند با این اتهام‌ها تأثیر کلام او را در میان مردم از بین ببرند.

فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ؛

پس از مرارت‌های بسیاری که حضرت نوح کشید، خدا را خواند. فرمود: من مغلوبم! حضرت به تنگ آمده بود. هدایت نشدن قوم بر او بسیار گران بود. از خدا طلب یاری خواست. در فاء ابتدای آیه ۱۰۰۰ سال تلاش نهفته است. آن قدر تلاش کرد که در نهایت به تنگ آمد، و دید که دیگر ایمان نخواهند آورد. عبارت أَنِّي مَغْلُوبٌ تکان دهنده است. پیامبر که به تنگ بیاید با ما انسان‌های کم طاق‌ت تفاوت‌ها دارد. نفرمود این‌ها ایمان نمی‌آورند، خسته شده‌ام، آن‌ها را به سزای کفرشان برسان! بلکه با حال عجز، وصف حال خود را کرد، نه حال قومش را؛ آن هم پس از هزار سال تلاش و مرارت.

فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ، وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ؛

آمدن عذاب که بر آن‌ها حتمی گردید؛ درب‌های آسمان گشوده شد. بارانی شدید و ممتد باریدن گرفت. و زمین نیز گشوده شد؛ چشمه‌های فراوانی از زمین جوشیدن گرفت. این آب‌ها به هم رسید، و سیل آسا گردید.

فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ؛ یعنی آن قدر آب بارید و جوشید تا به اندازه‌ای که مقدر بود رسید. همه چیز در هستی به اندازه است؛ نه بیشتر و نه کمتر. آیه‌ی ۲۱ سوره‌ی حجر: وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ.

وَ حَمَلْنَا عَلَى ذَاتِ الْأَوَاحِ وَ دُسْرٍ؛

دسر را جمع دسار، به میخ‌ها معنا کرده‌اند. اما به نظر می‌رسد معنایی که مرحوم مصطفوی کرده‌اند دقیق‌تر باشد. ایشان می‌گویند دسر به معنای ادوات ساده‌ای است که چوب‌ها را به هم متصل می‌کرده است؛ مانند میخ، ریسمان، الیاف و ... این معنا با توجه به معنای واژه است. دسر به معنای طعن است. طعن هر آن چیزی است که بی‌ارزش باشد.

مراد این است که ما نوح را بر چیزی سوار کردیم که حتی نمی‌شد به آن اطلاق کشتی کرد! این به ظاهر کشتی از تخته چوب‌ها و ادواتی که آن‌ها را متصل می‌کرد ساخته شده بود. آن قدر ساده بود که کسی گمان نمی‌کرد توانایی حمل کسی را داشته باشد. اشاره‌ی خفیّه‌ای به تأثیر نداشتن ساخته‌ی نوح دارد. می‌خواهد بگوید قدرت حمل این تخته‌پاره از خدا بود.

تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفِرًا؛

این کشتی را در برابر دیدگانمان به حرکت درآوردیم. نجات نوح و تابعینش پاداشی بر ناسپاسی بود که در تمامی این سال‌ها بر او روا داشتند. قدرش را ندانستند، و به او انواع تهمت‌ها را زدند.

تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا در سوره‌ی هود، آیه‌ی ۳۷ چنین آمده‌است: وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِضُونَ. چه قدر لطافت در تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا نهفته است.

وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ، فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ؛

بلی این کشتی را آیه و نشانه‌ای برای اهل عبرت قرار دادیم. حال ببینید که اگر عذاب آید، چگونه خواهد بود! اکثر مفسرین لازمه‌ی آیه بودن کشتی را باقی ماندن بقایای کشتی تا کنون می‌دانند. و می‌گویند در ترکیه، در کوه‌های آرارات بقایایی از کشتی باقی است. به نظر حقیر اختصاص آیه بودن به باقی بودن بقایای کشتی صحیح نمی‌باشد. اگر این بقایا اثبات شود می‌تواند مؤیدی بر این حادثه‌ی تاریخی باشد؛ اما استناد حادثه‌ای به این عظمت به اموری که قابل خدشه می‌باشد صحیح نیست. آیه بودن کشتی روشن است. البته برای کسانی که اهل عبرت گرفتن هستند. اگر کسی اهل عبرت نباشد، چگونه می‌تواند با چند تکه چوب در کوهی عبرت گیرد؟!

وَلَقَدْ بَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ؛

این کریمه‌ای است که چند بار در این سوره تکرار می‌گردد. مانند گوشواره‌ای است که داستان‌ها را به هم پیوند می‌دهد. در این کریمه دو مطلب بسیار مهم بیان می‌گردد.

اول هدف از نزول قرآن کریم: قرآن برای ذکر است. ذکر مراتب بسیاری دارد. از این‌که عالم رها نیست و خالق دارد، تا ذکر اسماء و صفات، و در نهایت وحدت ذکر و ذاکر و مذکور پیش می‌رود. و در این میان مراتب فراوانی دارد. قرآن فقط برای یاد خداوند است. عبرت و پند گرفتن نیز از مراتب ذکر می‌باشد.

دوم این که قرآن ساده بیان شده است. آسانی مفاهیم گوناگونی دارد: اولاً قرآن با زبان عربی روشن بیان شده است. در سوره‌ی زخرف، آیات ۱ تا ۴ آمده است: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ حم، وَ الْكِتَابِ الْمُبِیْنِ، اِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآناً عَرَبِیًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُوْنَ، وَ اِنَّهُ فِیْ اُمِّ الْكِتَابِ لَدِیْنَا لَعَلِیُّ حَكِیْمٌ. ثانیاً معارف عالی با بیانی ساده بیان شده است، به نحوی که قابل فهم برای عموم مردم باشد. ثالثاً قرآن سرشار از داستان و تمثیل است. بیان داستان برای تبیین معارف در آسان کردن مفاهیم تأثیر به‌سزایی دارد. یک نمونه‌اش همین داستان‌هایی است که در سوره‌ی قمر بیان شده است. رابعاً از ابزارهای تربیتی فراوانی در قرآن مانند وعده و وعید استفاده شده است.

آیات ۱۸ تا ۲۲:

كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ ۱۸ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ ۱۹ تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ مُّنْقَعِرٍ ۲۰ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ ۲۱ وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُّذَكِّرٍ ۲۲

قوم عاد (نیز پیامبرشان را) تکذیب کردند، عذاب و هشدارهایم چگونه بوده است؟! ما بادی تند و سرد را در روزی که نحسی اش ادامه دار بود فرستادیم. (آن باد) مردم را به سان نخلی که از ریشه کنده شده است از جا می کند. عذاب و هشدارهایم چگونه بوده است؟! قرآن را برای ذکر آسان کردیم، آیا پندگیرنده ای هست؟!

صرّ:

مصباح: البرد

مفردات (در آیه): يرجع الى الشّد، لما فى البرودة من التعقّد.

التهديب: شديد البرد جداً.

نحس:

مقاييس: خلاف السّعد.

التحقيق: هو انكدار فيه شدة، و هو خلاف السّعد، و السّعد حالة تقتضى الصفاء و الخير و الصلاح.

قعر:

مصباح: نهاية اسفله.

التحقيق: هو منتهى العمق فى شىء.

(در آیه): تنزعهم عن مساكنهم، و لو كان لهم مستقرّ محكم و تعلق شديد و اصول راسخة، كالنخل الثابت المستقرّ. و التشبيه بأعجاز النخل لكونه اشدّ الاشجار استقراراً و استحكاماً و من جهة التعمق فى اصوله.

خبر دومی که در سوره‌ی قمر نقل می‌گردد، داستان قوم عاد است. قوم عاد، قوم حضرت هود بودند. عذابی که خداوند بر قوم عاد نازل فرمود، بادهایی سرد و سوزان بود، که چند روز ادامه پیدا کرد. بادهای آنقدر شدید بود که آنها را به‌سان درختان نخلی که از ریشه در آمده‌است از جا کند. تشبیه به درخت نخل به جهت آشنایی اعراب، و استحکام ریشه‌ی آن آمده است.

قوم عاد متکبر و لجوج بودند؛ در سوره‌ی هود، آیات ۵۸ تا ۶۰ آمده‌است: *وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ، وَ تِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ، وَ اتَّبَعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةَ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ قَوْمِ هُودٍ.* و در سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۱۵ آمد: *فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ.* عذابی که بر آنها نازل شد، متناسب با تکبر بسیارشان بود. در سوره‌ی فجر، آیات ۷ و ۸ آمد: *إِرمَ ذَاتِ الْعِمَادِ، الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ.* آنها خانه‌هایی ساخته بودند، که در استحکام مانند نداشت. خود و بناهایشان از جا کنده شدند، این عذاب پاسخی بر کبر آنها بود.

در آیه‌ی ۱۹ بیان شد که این عذاب در روز نحسی ادامه‌دار نازل شد: *فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ.* مراد از استمرار تعداد روزهایی است که این بادهای می‌وزید. بحث مبسوطی بین مفسرین درباره‌ی نحس و سعد ایام با توجه به این کریمه صورت گرفته است. نحس در قرآن کریم، در یک آیه‌ی دیگر که درباره‌ی همین قوم عاد است آمده است: سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۱۶: *فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى وَ هُمْ لَا يُنصَرُونَ.*

نحس و سعد روزها، باوری است که در میان عموم مردم ریشه دوانده است، و جدا شدنی نیست. عموماً این باور را مستند به متون دینی نیز می‌کنند، که خود سبب استحکام بیشتر آن می‌شود. در میان متونی که به بررسی این بحث پرداخته‌اند، طریق بحث مرحوم علامه ذیل همین آیه در سوره‌ی قمر را بسیار جامع یافتیم. ایشان این بحث را با عنوان ((کلام في سعادة الأيام و نحوستها و الطيرة و الفأل في فصول)) ارائه کرده‌اند. اگر مایل بودید به این بحث در المیزان مراجعه کنید.

به دو دلیل قصد ندارم این بحث را به صورت مبسوط پی بگیرم: اولاً مرحوم علامه این بحث را به خوبی پرداخته‌اند، و دیگر لزومی به کلام امثال بنده نمی‌باشد؛ ثانیاً این بحث از حوصله‌ی این نوشتار خارج است. بنابراین فقط در چند جمله باور کنونی خود را بیان می‌کنم.

بحث نحس و سعد ایام را از دو منظر می‌توان پی گرفت: عقلی (برهانی) و نقلی. روشن است که با برهان عقلی دلیلی بر نحسی ایام نمی‌توان ارائه کرد. از جهت نقل باید به بررسی قرآن و روایات پرداخت. در قرآن کریم همین دو آیه به نحسی اشاره کرده است. بیان قرآن با آنچه در میان عامه‌ی مردم رواج دارد بسیار متفاوت است. نحس مقابل برکت، خیر و صلاح است. روشن است که وقتی عذاب بر قوم عاد نازل شد، آن روزها خیر و برکت از قوم برداشته شده بود. اما در همان حین حضرت هود و تابعینش نجات یافتند، پس برای آن‌ها خیر و برکت در جریان بود. بنابراین در قرآن نیز نحسی مصطلح قابل اثبات نیست. بحث روایی بسیار مبسوط است. و باید تمامی روایات حول این موضوع تفصیلاً مورد بحث قرار گیرد؛ که در حوصله و هدف این نوشتار نیست. به نظر حقیر بررسی روایات نیز مطلبی که عرض شد را تأیید می‌کند. نحسی فقط در باور انسان‌ها است، نه در حقیقت و ذات ایام. در روایات با عنوان طیره از آن تعبیر می‌شود. تطیر همان فال بد زدن است. کسی با توجه به ذهنیات خود و پیشبینانش فالی درباره‌ی روزگاری می‌زند، و هر اتفاقی که در آن روز بیفتند را تأییدی بر نحسی آن روز می‌بیند. غیر از این به نظر بنده مطلبی در روایات قابل اثبات نیست. بنابراین دلیلی بر نحسی و سعد ایام وجود ندارد. برای تکمیل بحث چند روایت نقل می‌کنم، که به نظرم بحث را کاملاً روشن می‌کنند.

پیراستن دین کنونی رایج از خرافه و باورهای عامیانه کاری بس دشوار است. علی‌الخصوص که این باورها در میان علما هم رواج پیدا کرده است. حتی گاه خود آن‌ها به ترویج این باورها در میان مردم دامن می‌زنند! خب تکلیف مردم روشن است! دین شالوده‌ای حقیقی دارد که بسیار نفیس و ارزشمند است، اما آن‌قدر به این ریسمان حقیقی زر و زیور بیهوده اضافه کرده‌اند که اصل آن مخفی شده است. مردی می‌خواهد که حقیقت را از میان این همه اوهام بیرون بکشد و آن را پیراسته و خالص سازد. اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقَدْ نَبِينَا صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ غَيْبَهُ وَ لِينَا.



مَجَالِسِ ابْنِ الشَّيْخِ ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْفَحَّامِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْمَنْصُورِيِّ عَنْ سَهْلِ بْنِ يَعْقُوبَ الْمَلْقَبِ بِأَبِي نُوَّاسٍ قَالَ: قُلْتُ لِلْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ يَا سَيِّدِي قَدْ وَقَعَ إِلَيَّ اخْتِيَارَاتُ الْأَيَّامِ عَنْ سَيِّدِنَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِمَّا حَدَّثَنِي بِهِ الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُطَهَّرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَيِّدِنَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كُلِّ شَهْرٍ فَأَعْرَضَهُ عَلَيْكَ فَقَالَ لِي افْعَلْ فَلَمَّا عَرَضْتُهُ عَلَيْهِ وَصَحَّحْتُهُ قُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي فِي أَكْثَرِ هَذِهِ الْأَيَّامِ قَوَاطِعُ عَنِ الْمَقَاصِدِ لَمَّا ذُكِرَ فِيهَا مِنَ النَّحْسِ وَ الْمَخَافِ فَتَدَلُّنِي عَلَى الْإِحْتِرَازِ مِنَ الْمَخَافِ فِيهَا فَإِنَّمَا تَدْعُونِي الضَّرُورَةَ إِلَى التَّوَجُّهِ فِي الْخَوَافِ فِيهَا فَقَالَ لِي يَا سَهْلُ إِنَّ لِي شَيْعَتَنَا بِوَلَايَتِنَا لِعِصْمَةٍ لَوْ سَلَكَوْا بِهَا فِي لُجَّةِ الْبِحَارِ الْعَامِرَةِ وَ سَبَّاسِ الْبَيْدِ الْغَائِرَةِ بَيْنَ سَبَاعٍ وَ ذَنَابٍ وَ أَعَادِي الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لِأَمِنُوا مِنْ مَخَافِهِمْ بِوَلَايَتِهِمْ لَنَا فَتَقَّ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَخْلَصَ فِي الْوَلَاءِ لِأَنْمَتِكَ الطَّاهِرِينَ وَ تَوَجَّهَ حَيْثُ شِئْتَ وَ اقْصِدْ مَا شِئْتَ إِذَا أَصْبَحْتَ وَ قُلْتَ ثَلَاثًا أَصْبَحْتُ اللَّهُمَّ مُعْتَصِمًا بِذِمَامِكَ الْمُنِيعِ الَّذِي لَا يُطَاوَلُ وَ لَا يُحَاوَلُ مِنْ كُلِّ طَارِقٍ وَ غَاشِمٍ مِنْ سَائِرِ مَا خَلَقْتَ وَ مَنْ خَلَقْتَ مِنْ خَلْقِكَ الصَّامِتِ وَ النَّاطِقِ فِي جَنَّةٍ مِنْ كُلِّ مَخُوفٍ يَلْبَاسٍ سَابِعَةٍ وَ لَاءِ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكَ مُحْتَجِزًا مِنْ كُلِّ قَاصِدٍ إِلَى أَذِيَّةٍ بِجِدَارِ حَصِينِ الْإِخْلَاصِ فِي الْإِعْتِرَافِ بِحَقِّهِمْ وَ التَّمَسُّكِ بِحَبْلِهِمْ جَمِيعًا مُوقِنًا أَنَّ الْحَقَّ لَهُمْ وَ مَعَهُمْ وَ فِيهِمْ وَ بِهِمْ أَوْلِيٌّ مَنْ وَالَوْا وَ أَجَانِبٌ مَنْ جَانَبُوا فَأَعِزَّنِي اللَّهُمَّ بِهِمْ مِنْ شَرِّ كُلِّ مَا أَتَقِيهِ يَا عَظِيمَ حَجَزَتِ الْأَعَادِي عَنِّي بِبَدِيعِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِنَّا جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْشِيئَانَهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ وَ قُلْتَهَا عَشِيًّا ثَلَاثًا حَصَلَتْ فِي حِصْنٍ مِنْ مَخَافِكَ وَ أَمِنَ مِنْ مَحْدُورِكَ فَإِذَا أَرَدْتَ التَّوَجُّهَ فِي يَوْمٍ قَدْ حَذَرْتَ فِيهِ فَقَدِّمُ أَمَامَ تَوَجُّهِكَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الْمَعُودَتَيْنِ وَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَ سُورَةَ الْقَدْرِ وَ آخِرَ آيَةِ فِي سُورَةِ آلِ عِمْرَانَ وَ قُلِ اللَّهُمَّ بِكَ يَصُولُ الصَّائِلُ وَ بِقُدْرَتِكَ يَطْوُلُ الطَّائِلُ وَ لَا حَوْلَ لِكُلِّ ذِي حَوْلٍ إِلَّا بِكَ وَ لَا قُوَّةَ يَمْتَارُهَا ذُو قُوَّةٍ إِلَّا مِنْكَ بِصَفْوَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَ خَيْرَتِكَ مِنْ بَرِيَّتِكَ مُحَمَّدٍ نَبِيِّكَ وَ عَتْرَتِهِ وَ سَلَالَتِهِ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ صَلِّ عَلَيْهِمْ وَ كَفَيْتَنِي شَرَّ هَذَا الْيَوْمِ وَ ضَرَرَهُ وَ أَرْزُقْنِي خَيْرَهُ وَ يَمْنَهُ وَ اقْضِ لِي فِي مُتَصَرِّفَاتِي بِحُسْنِ الْعَاقِبَةِ وَ بُلُوغِ الْمَحَبَّةِ وَ الظَّفَرِ بِالْأَمْنِيَّةِ وَ كِفَايَةِ الطَّاعِيَةِ الْغُويَّةِ وَ كُلِّ ذِي قُدْرَةٍ لِي عَلَى أَذِيَّةٍ حَتَّى أَكُونَ فِي جَنَّةٍ وَ عِصْمَةٍ مِنْ كُلِّ بَلَاءٍ وَ نَقْمَةٍ وَ أَبْدِلْنِي مِنَ الْمَخَافِ أَمْنًا وَ مِنَ الْعَوَاقِبِ فِيهِ يَسْرًا حَتَّى لَا يَصْدُنِّي صَادٌّ عَنِ الْمُرَادِ وَ لَا يَحُلُّ بِي طَارِقٌ مِنْ أَدَى الْعِبَادِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ الْأُمُورُ إِلَيْكَ تَصِيرُ يَا مَنْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.

بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، جلد ٥٦، صفحہ ٢٤

وَكَتَبَ بَعْضُ الْبُعْدَادِيِّينَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسْأَلُهُ عَنِ الْخُرُوجِ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ لَا تَدُورُ فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ خَرَجَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ لَا تَدُورُ خِلَافًا عَلَى أَهْلِ الطَّيْرَةِ وَفِي مَنْ كُلُّ آفَةٍ وَعُوفِي مَنْ كُلُّ عَاهَةٍ وَقَضَى اللَّهُ لَهُ حَاجَتَهُ .

مكارم الأخلاق، جلد ١، صفحہ ٢٤١

وَ قَالَ الْحَسَنُ بْنُ مَسْعُودٍ : دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَدْ نُكِبَتْ إِصْبَعِي وَ تَلَقَّانِي رَاكِبٌ وَ صَدَمَ كَتِفِي وَ دَخَلْتُ فِي زَحْمَةٍ فَخَرَفُوا عَلَيَّ بَعْضَ ثِيَابِي فَقُلْتُ كَفَانِي اللَّهُ شَرَكٌ مِنْ يَوْمٍ فَمَا أُيْشِمَكَ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِي يَا حَسَنُ هَذَا وَ أَنْتَ تَعْشَانَا تَرْمِي بِذَنْبِكَ مَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ قَالَ الْحَسَنُ فَأَتَابَ إِلَيَّ عَقْلِي وَ تَبَيَّنَتْ حَظَّتِي فَقُلْتُ يَا مَوْلَايَ اسْتَغْفِرُ اللَّهُ فَقَالَ يَا حَسَنُ مَا ذَنْبُ الْأَيَّامِ حَتَّى صِرْتُمْ تَتَشَامُونَ بِهَا إِذَا جُوزِيْتُمْ بِأَعْمَالِكُمْ فِيهَا قَالَ الْحَسَنُ أَنَا اسْتَغْفِرُ اللَّهَ أَبَدًا وَ هِيَ تَوْبَتِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ اللَّهُ مَا يَنْفَعُكُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يُعَاقِبُكُمْ بِذَمِّهَا عَلَى مَا لَا دَمَّ عَلَيْهَا فِيهِ أَمَا عَلِمْتَ يَا حَسَنُ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَثِيبُ وَ الْمَعَاقِبُ وَ الْمَجَازِي بِالْأَعْمَالِ عَاجِلًا وَ آجِلًا قُلْتُ بَلَى يَا مَوْلَايَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَعُدْ وَ لَا تَجْعَلْ لِلْأَيَّامِ صُنْعًا فِي حُكْمِ اللَّهِ قَالَ الْحَسَنُ بَلَى يَا مَوْلَايَ .

تحف العقول عن آل الرسول عليهم السلام، جلد ١، صفحہ ٤٨٢

آیات ۲۳ تا ۳۲:

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ ۲۳ فَقَالُوا أَبَشْرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ إِنَّا إِذًا لَفِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ ۲۴ أُولَئِكَ الذُّكْرُ عَلَيْهِ مِن بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشْرٌ ۲۵ سَيَعْلَمُونَ عَذَابَ مِنَ الكَذَّابِ الأَشْرِ ۲۶ إِنَّا مَرْسَلُو النَّاقَةَ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَبَهُمْ وَاصْطَبِرْ ۲۷ وَنَبِّئَهُمْ أَنَّ المَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ ۲۸ فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ ۲۹ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ ۳۰ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيِّحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ المَحْتَضَرِ ۳۱ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا القُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَكِّرٍ ۳۲

قوم ثمود نیز هشدارها را تکذیب کردند. گفتند: از کسی پیروی کنیم که مانند ما است؟! در این صورت در گمراهی و حماقت خواهیم بود. در میان ما وحی فقط بر او نازل می‌شود؟! خیر او دروغگویی خودپسند است. فردا خواهند فهمید چه کسی دروغگو و خودپسند است. برای امتحانشان شتری خواهیم فرستاد، (ای صالح) منتظر باش و صبر کن. به آنان بگو: آب بین آنها و آن شتر تقسیم شود، هر یک در نوبت خود (برای نوشیدن) حاضر شود. آنها یکی از یارانشان را حاضر کردند، او به سراغ شتر رفت، و پایش کرد. عذاب و هشدارهایم چگونه بوده‌است؟! ما بر آنان صیحه‌ای سهمگین فرستادیم، و آنها چونان علوفه‌ای خشک گردیدند. قرآن را برای ذکر آسان کردیم، آیا پندگیرنده‌ای هست؟!

سعر:

مقایس: يدلّ على اشتعال الشيء و اتقاده و ارتفاعه. من ذلك السعير.

صاح (در آیه): قال الفرّاء: العناء و العذاب، و السّعْر ايضاً: الجنون.

التحقيق: هو شدّة حرارة مع الالتهاب.

سومین خبری که در این سوره نقل می‌گردد، داستان قوم ثمود است. قوم ثمود، قوم حضرت صالح بودند. آن‌ها نیز هشداری پیامبرشان را جدی نگرفتند، و آن را تکذیب کردند. گویا قوم ثمود مطابق آیات، جمعی تصمیم می‌گرفتند. با هم گفتند: چرا ما باید از یک نفر که فرقی با ما ندارد، و عین ما است تبعیت کنیم؟! اگر تابع او گردیم، سرگردان و گمراه خواهیم شد. برای شعر در کتب لغت دو معنا بیان شده است: اشتعال آتش، و جنون. در کریمه معنای دوم به نظر اصح می‌آید. ریشه‌ی این تفکر در خودخواهی و کبر است. کنار گذاشتن باورهای پیشین، و تبعیت از یک نفر نیازمند سلامت نفس و تواضع درونی است. چگونه است که فقط بر او وحی می‌شود؟! چرا بر ما نازل نمی‌شود؟ از این استدلال‌ها به سادگی نتیجه می‌گرفتند که او کذاب است و اشر. اشر یعنی او متکبر است. اگر او خودپسند نبود به واسطه‌ی ادعای نزول وحی بر ما بزرگی نمی‌کرد، و ما را دعوت به تبعیت از خودش نمی‌نمود. اما به زودی معلوم خواهد شد که چه کسی کذاب است، به زودی بر همه‌ی شما روشن می‌گردد که چه کسی خودخواه است. امتحان ثمود، ناقه‌ای بود که خداوند او را مبارک قرار داد. خداوند می‌فرماید منتظر و صبور باش تا ببینی آن‌ها چه خواهند کرد. خداوند به صالح وحی کرد که به ثمود بگویند سهم آب بین شما و این شتر تقسیم می‌شود، هر کدام در زمان خود برای نوشیدن آب مراجعه کنید. در آیه‌ی ۱۵۵ سوره‌ی شعراء آمد: قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ. قوم ثمود و ناقه هر کدام یک روز سهم آب داشتند. و صالح از آن‌ها خواست که به حق آب ناقه تجاوز نکنند. آن‌ها که این محرومیت از آب یک روزه را بر نمی‌تابیدند، با هم تصمیم گرفتند ناقه را بکشند. برای همین به یک نفرشان که جرأت این کار را داشت مأموریت دادند تا کار شتر را یک‌سره کند. او هم ناقه را پی کرد. در نهایت عذاب ما بر ایشان نازل شد. صبحه‌ای سهمگین که همه‌شان را در جا خشک کرد، و به‌سان علف‌ها و گیاهان خشک گردیدند.

در داستان قوم ثمود تفاوتی با دیگر اقوام وجود دارد. تصمیم‌ها و نافرمانی این قوم دسته‌جمعی بوده است. گویا همه با هم یا در شورایی که از بزرگان‌شان تشکیل می‌شده است تصمیم می‌گرفتند. به همین جهت در سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۷۷ آمد: فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ. همگی با هم ناقه را پی کردند! همان‌طور که همگی نافرمانی می‌کردند. در این سوره دیدیم که یک نفر ناقه را پی کرد، دلیل جمع آمدن عقروا این بود که همه با هم چنین تصمیمی گرفتند. گویا همه با هم در نافرمانی یک‌پارچه بودند. وحدت در یک امر، حتی اگر در

باطل باشد، باور انسان را در مسیری که در آن قرار گرفته است محکم کرده، و دچار استبداد رأی می‌گردد. چرا که هر طرف می‌نگرد مؤید می‌بیند. برای ثمود تبعیت از یک نفر که از میان خودشان بود و در ظاهر تمایزی با آنها نداشت بسیار گران آمد. حتی در روایات هست که بعد از فرصت سه روزه‌ای که خداوند متعال به آنها برای توبه (کریمه‌ی ۶۵ سوره‌ی هود: فَعَفَرُوها فَقَالَ مَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ اَيَّامٍ ذَلِكَ وَعَدُّ غَيْرُ مَكْذُوبٍ) داد، باز هم برنگشتند، کفن پوشیدند و منتظر عذاب شدند!! انسان می‌تواند در مسیر باطل تا این‌جا هم پیش رود.

آیات ۳۳ تا ۴۰:

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ ۳۳ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ ۳۴ نِعْمَةٌ مِّنْ عِنْدِنَا كَذَلِكَ نُجْزِي مَنْ شَكَرَ ۳۵ وَ لَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ ۳۶ وَ لَقَدْ رَاودُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَ نُذُرِ ۳۷ وَ لَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُّسْتَقِرٌّ ۳۸ فَذُوقُوا عَذَابِي وَ نُذُرِ ۳۹ وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُّذَكِّرٍ ۴۰

قوم لوط نیز هشدارها را تکذیب کردند. ما بر آنها طوفانی از شن فرستادیم، مگر آل لوط که در سحرگاهی نجاتشان دادیم. نعمتی از جانب ما بر ایشان بود، این چنین کسانی را که شاکر باشند جزا می دهیم. لوط به آنها از عذاب سخت ما خبر داده بود، اما آنها این هشدارها را جدی نگرفتند و با لوط جدل می کردند. از لوط خواستند مهمانانش را در اختیارشان بگذارد، ما بینایشان را گرفتیم، حال عذاب و هشدار مرا بچشید. و در هنگام صبح عذابی پایدار سراغشان آمد. عذاب و هشدار مرا بچشید. قرآن را برای ذکر آسان کردیم، آیا پندگیرنده ای هست؟!

حصب:

مقایس: هو جنس من أجزاء الأرض ثم اشتق منه و هو الحصبا.  
التحقيق: مصدرًا حقيقة في نزع شيء شديد متصلب و شقّه و خروجه.

بطش:

مقایس: أخذ الشيء بقره و غلبة و قوّة.

طمس:

مقایس: محو الشيء و مسحه.

مفردات: ازالة الأثر.

چهارمین خبر این سوره، حوادثی است که بر قوم لوط گذشته است. آن‌ها هم مانند اقوامی که داستان‌شان بیان شد، هشدارها و بیم‌های پیامبرشان لوط را جدی نگرفتند؛ و تکذیب کردند. عذابی که بر قوم لوط نازل گردید بادهای تند طوفان ماندی بود که شن و ذرات زمین را با خود همراه می‌کرد. تعبیر مناسب برای حاصِب طوفان شن است. عذاب الهی همه‌شان را به هلاکت رساند، غیر از خانواده‌ی حضرت لوط، که در سحرگاهی نجات پیدا کردند. آمدن تعبیر آل لوط لطافتی دارد. مراد این نیست که فقط خانواده‌ی نَسَبی لوط نجات پیدا کردند؛ بلکه تابعین مؤمن به لوط را آل لوط می‌داند. لطافت در این است که تبعیت باعث شد از لوط گردند. در سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۳۶ آمد: رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّنَا كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ. تبعیت انضمام و الحاق می‌آورد. در ادامه همان‌طور که معنا کردیم آمد: فَجِئْتَاهُمْ بِسِحْرٍ. مراد از نجات در سحر یا زمانی است که لوط و آلش از میان قوم خارج شدند، و یا مراد اهمیّت سحر است. نجات ایشان از عذاب نعمتی از خداوند متعال است که شامل شاکرین می‌گردد. هیچ عذابی بر قومی نازل نشده است مگر این‌که پیش از وقوع آن مدّت مدیدی هشدار داده شده باشد. درباره‌ی قوم لوط هم خداوند می‌فرماید: وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا؛ لوط آن‌ها را از عذاب سخت ما خبر داده بود. اما آن‌ها تَمَارَوْا بِاللُّذُرِّ، یعنی به جای تفکّر و پذیرش حقیقت، دائماً جدال و مراء می‌کردند. قوم لوط دچار عمل شیعی بودند، که در قرآن به وضوح بیان گردیده است. لواط برای آن‌ها امری روزانه و دائمی شده بود، و به هیچ کس رحم نمی‌کردند. در سوره‌ی اعراف، آیات ۸۰ تا ۸۳ آمده است: وَ لُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَ تَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ، إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ، وَ مَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ، فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ. زنان خود را رها کرده بودند و مشغول مردان شده بودند. مطلب دیگری که در این آیات بیان می‌شود این است که زن لوط از لوط نبود، مؤمن به او نبود. با این‌که اهل او بود، اهلش نبود. در عین حال مؤمنین به او همان‌طور که عرض شد اهلش بودند. این‌ها وقتی فهمیدند لوط مهمانانی زیبارو دارد، تحمل نکردند، به در خانه‌ی لوط رفتند و با وقاحت تمام از او خواستند مهمانانش را در اختیارشان بگذارد. در سوره‌ی ابراهیم آیات ۷۷ تا ۸۱ شرح این اتفاق بیان شده است: وَ لَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سَيِّئًا بِهِمْ وَ ضَاقَ بِهِمْ ذُرْعًا وَ قَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ، وَ جَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَ مِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ

رَشِيدٌ، قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ، قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ، قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصْلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِبْ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرَاتُكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ. حضرت لوط نمی دانست که این مهمانان فرشتگانی هستند که در سیمای جوانانی زیبا بر او مهمان شده‌اند. از شرمساری پیشنهاد قوم، از آن‌ها خواست که دخترانش را در اختیارشان قرار دهد. در این جا بود که مهمانان حقیقت خود را بر او عرضه کردند: إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ. نتیجه‌ی این درخواست بی‌شرمانه در همین سوره بیان می‌گردد: فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَ نَذْرِي؛ چشمانشان را گرفتیم، حال عذاب مرا بچشید. و در نهایت عذاب قطعی که همه‌شان را به هلاکت رساند نازل گردید. این عذاب در هنگام صبح بر آن‌ها نازل شد

در انتها روایت جامعی را درباره‌ی مهمانان مبارک حضرت لوط نقل می‌کنیم:

الصَّادِق (عليه السلام): إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بَعَثَ أَرْبَعَةَ أَمْلَآكٍ فِي إِهْلَآكِ قَوْمِ لُوطٍ (عليه السلام) جِبْرِيْلَ وَ مِيكَائِيْلَ وَ إِسْرَافِيْلَ وَ كُرُوْبِيْلَ فَآتَوْا لُوطًا (عليه السلام) وَ هُوَ فِي زِرَاعَةٍ قُرْبَ الْقَرْيَةِ فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ وَ هُمْ مُعْتَمُونَ فَلَمَّا رَأَى هَيْئَهُ حَسَنَةً عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ بِيضٌ وَ عَمَائِمٌ بِيضٌ فَقَالَ لَهُمُ الْمُنْزِلُ فَقَالُوا نَعَمْ فَتَقَدَّمَهُمْ وَ مَشَوْا خَلْفَهُ فَنَدِمَ عَلَى عَرْضِهِ الْمُنْزِلَ عَلَيْهِمْ فَقَالَ أَيُّ شَيْءٍ صَنَعْتُمْ آتِي بِهِمْ قَوْمِي وَ أَنَا أَعْرِفُهُمْ فَالْتَفَتَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ شِرَارًا مِنْ خَلْقِ اللَّهِ قَالَ جِبْرِيْلُ لَا نَعْجَلُ عَلَيْهِمْ حَتَّى يَشْهَدَ عَلَيْهِمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَقَالَ جِبْرِيْلُ هَذِهِ وَاحِدَةٌ ثُمَّ مَشَى سَاعَةً ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ شِرَارًا مِنْ خَلْقِ اللَّهِ فَقَالَ جِبْرِيْلُ هَذِهِ ثِنْتَانِ ثُمَّ مَشَى فَلَمَّا بَلَغَ بَابَ الْمَدِينَةِ الْتَفَتَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ شِرَارًا مِنْ خَلْقِ اللَّهِ فَقَالَ جِبْرِيْلُ هَذِهِ الثَّلَاثَةُ ثُمَّ دَخَلَ وَ دَخَلُوا مَعَهُ حَتَّى دَخَلَ مَنْزِلَهُ فَلَمَّا رَأَتْهُمْ امْرَأَتُهُ رَأَتْ هَيْئَهُ حَسَنَةً فَصَعِدَتْ فَوْقَ السَّطْحِ وَ صَفَّقَتْ فَلَمَّ يَسْمَعُونَ فَدَخَّنتُ فَلَمَّا رَأُوا الدُّخَانَ أَقْبَلُوا إِلَى الْبَابِ يُهْرَعُونَ حَتَّى جَاءُوا إِلَى الْبَابِ فَنَزَلَتْ إِلَيْهِمْ فَقَالَتْ عِنْدَهُ قَوْمٌ مَا رَأَيْتُمْ قَوْمًا قَطُّ أَحْسَنَ هَيْئَةً مِنْهُمْ فَجَاءُوا إِلَى الْبَابِ لِيَدْخُلُوا فَلَمَّا رَأَهُمْ لُوطٌ (عليه السلام) قَامَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ لَهُمْ يَا قَوْمِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تُخْزُونِي فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ وَ قَالَ هُوَ لَا هُنَّ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَدَعَاَهُمْ إِلَى الْحَلَالِ فَقَالَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ فَقَالَ لَهُمْ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ



قُوَّةٌ أَوْ آوَى إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ فَقَالَ جِبْرِئِيلُ لَوْ يَعْلَمُ أَيُّ قُوَّةٍ لَهُ قَالَ فَكَأَثَرُوهُ حَتَّى دَخَلُوا الْبَيْتَ فَصَاحَ بِهِ جِبْرِئِيلُ فَقَالَ يَا لُوطُ (عليه السلام) دَعَهُمْ يَدْخُلُوا فَلَمَّا دَخَلُوا أَهْوَى جِبْرِئِيلُ بِإِصْبَعِهِ نَحْوَهُمْ فَذَهَبَتْ أَعْيُنُهُمْ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَطَمَسْنَا عَلَى أَعْيُنِهِمْ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۳۶۲ الکافی، ج ۵، ص ۵۴۶

امام صادق (علیه السلام): خداوند، چهار فرشته را برای نابود کردن قوم لوط (علیه السلام) فرستاد که عبارتند از: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و کروئیل. آنان نزد لوط (علیه السلام) که مشغول کشاورزی نزدیک آن ده بود، آمدند. آنان که دستار بر سر داشتند، به او سلام کردند. وقتی نگاه لوط (علیه السلام) به آنان افتاد، آنان را با سیمایی زیبا، لباس و دستاری سفید یافت. به آنان فرمود: «بفرمایید به خانه برویم». آنان پاسخ دادند: «باشد». لوط (علیه السلام) پیش افتاد و آنان پشت سرشان به راه افتادند. لوط (علیه السلام) از تعارف کردن آنان به خانه‌اش پشیمان شد؛ از این رو با خود گفت: من چه کار کردم؟ آنان را به میان قوم ببرم، قومی که می دانم چه کاره هستند. لوط (علیه السلام) رو به آنان کرد و فرمود: «شما در حال آمدن نزد بدترین خلق خدا هستید». جبرئیل فرمود: «در عذاب کردن آنان شتاب نکن». تا اینکه لوط (علیه السلام) علیه آنان سه بار گواهی دهد. جبرئیل فرمود: «این، یک بار شد». سپس ساعتی گذشت. سپس لوط (علیه السلام) به آنان رو کرد و فرمود: «شما در حال آمدن نزد بدترین خلق خدا هستید». جبرئیل فرمود: «این، دو بار شد». سپس به راه خود ادامه داد. وقتی به دروازه شهر رسیدند، لوط (علیه السلام) به آنان رو کرد و فرمود: «شما در حال آمدن نزد بدترین خلق خدا هستید». جبرئیل فرمود: «این سه بار شد». سپس لوط (علیه السلام) وارد شهر شد و آنان نیز به همراه او وارد شهر شدند تا اینکه او وارد خانه‌اش شد. وقتی نگاه زن لوط به آنان افتاد و سیمای زیبایشان را دید، بالای پشت بام رفت و دست زد، اما قوم لوط نشنیدند؛ از این رو دود برپا کرد. وقتی آنان دود را دیدند شتابان روی آوردند تا اینکه دم در خانه لوط (علیه السلام) رسیدند. زن لوط از پشت بام پایین آمد و گفت: «جماعتی نزد لوط هستند که تا به حال زیباتر از آنان را ندیده‌ام». آن به سوی در آمدند تا وارد خانه شوند. وقتی لوط (علیه السلام) آنان را دید برخاست و به سوی آنان رفت. او به آنان فرمود: از خدا بترسید و مرا در مورد میهمانانم رسوا نسازید. (هود/۷۸) آیا در میان شما آدمی عاقل پیدا نمی‌شود. همچنین فرمود: «اینان دختران منند». آنان برای شما پاکیزه‌ترند. بنابراین لوط (علیه السلام) آنان

را به سوی حلال فراخواند. اما آنان گفتند: «ما را به دخترانت حاجتی نیست و تو خوب می‌دانی که ما چه می‌خواهیم». لوط (علیه السلام) به آنان فرمود: «کاش برای مقابله با شما قدرتی داشتم یا به تکیه‌گاهی استوار پناه می‌جستم». جبرئیل فرمود: «ای کاش می‌دانست که چه قدرتی دارد!» حضرت فرمود: «قوم لوط (علیه السلام) در تعداد بر او فزونی یافتند تا اینکه وارد خانه شدند. جبرئیل (علیه السلام)، لوط (علیه السلام) را صدا زد و فرمود: «ای لوط، بگذار وارد شوند». وقتی وارد شدند، جبرئیل انگشتش را به سوی آنان دراز کرد. بدین سان نور دیدگان‌شان از بین رفت. آیه: **فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ** نیز به همین مطلب اشاره دارد.

آیات ۴۱ و ۴۲:

وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ ۴۱ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أُخَذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ ۴۲

هشدارها به سراغ فرعونیان نیز آمد. آنها همهی آیات ما را تکذیب کردند، پس آنها را چونان باعزتی مقتدر گرفتیم.

پنجمین و آخرین خبر از اقوام گذشته در این سوره، داستان فرعون است. این داستان بسیار مختصر و در دو آیه بیان شده است. داستان موسی و فرعون در دیگر سوره‌های قرآن به تفصیل بیان شده است. ما نیز مسیر قرآن در بیان را پی می‌گیریم، و شرح داستان را در محلّ خود بیان خواهیم کرد.

هشدارهای بسیاری نیز به فرعون رسید، اما او به همهی آیات و انذارها بی‌توجه بود، و در نهایت ما که عزیز و مقتدر هستیم او را گرفتیم. مراد از أخذ این است که فرعون و سپاهیان‌ش در نیل گرفتار شده و غرق شدند.

آیات ۴۳ تا انتهای سوره:

أَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أَوْلِيَّتِكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ ٤٣ أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرُونَ ٤٤ سَيَهْزِمُ الْجَمْعُ وَيُولُونَ الدُّبُرَ ٤٥ بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَىٰ وَ أَمْرٌ ٤٦ إِنَّ الْمَجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَ سَعْرٍ ٤٧ يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُقُوا مَسَّ سَقَرٍ ٤٨ إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ٤٩ وَ مَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ ٥٠ وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ٥١ وَ كُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ ٥٢ وَ كُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ ٥٣ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهْرٍ ٥٤ فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ ٥٥

آیا کافران شما از آن‌ها بهترند؟ یا امان‌نامه‌ای برایتان در کتب آسمانی است؟! شاید می‌پندارند چون با همنند پیروزند. به زودی شکست می‌خورند، و فرار خواهند کرد. آری قیامت وعده‌گاه آنان است، و قیامت دشوارتر و تلخ‌تر است. مجرمان در گمراهی و عذاب هستند. روزی که با صورت در آتش کشیده می‌شوند، حال آتش دوزخ را بچشید. ما هر چیزی را سنجیده خلق کردیم. و امر ما مگر یک کلمه نیست، چنان چشم بر هم زدنی. کسانی که مانند شما بودند را هلاک کردیم، آیا کسی هست که پند گیرد؟! هر کاری کرده‌اند، در کتاب‌ها ثبت شده است. هر کوچک و بزرگی ثبت می‌شود. متقین در در باغ‌ها و کنار نهرا هستند. در جایگاه صدق، نزد مالکی توانا.

آیات پایانی سوره‌ی قمر، جمع‌بندی کل سوره است. پس از بیان حال بعضی از اقوام گذشته، خطاب به شنوندگان قرآن باز می‌گردد. خداوند متعال می‌فرماید: أَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أَوْلِيَّتِكُمْ؛ آیا می‌پندارید که کافران شما از کافران و مکذبین امت‌های پیشین بهتر هستند! با خود فکر می‌کنید داستان‌هایی بود که شنیدید و تمام شد. می‌پندارید خون شما از آن‌ها رنگین‌تر است! یا شاید پنداشته‌اید: أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ؛ امان‌نامه‌ای در کتب آسمانی برای شما وجود دارد! و به خاطر آن امان‌نامه‌ی فرضی هر چه می‌خواهید می‌کنید.

أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرُونَ؛ شاید هم گمان می‌کنند با هم متحدند، و به خاطر اتحادشان قدرت فزونی پیدا کرده‌اند، و کسی نمی‌تواند بر آن‌ها غلبه کند.

سَيَهْزِمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ؛ همه‌ی این پندارها اوهامی بیش نیست. جمعیت آن‌ها درهم شکسته می‌شود، و همگی پا به فرار خواهند گذاشت. این کریمه در عین حال که مطلبی کلی را بیان می‌کند، پیش‌بینی جنگ بدر نیز می‌باشد.

بَلِ السَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَذْهَىٰ وَأَمْرٌ؛ اما دنیا هر چه قدر هم که برایشان سخت باشد، در برابر قیامت آسان است. قیامت برای آن‌ها بسیار سخت و تلخ خواهد بود.

إِنَّ الْمَجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ؛ آن‌ها در گمراهی هستند. سحر در این آیه به معنای عذاب است.

يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُقُوا مَسَّ سَقَرٍ؛ بیانی دردناک از حال مجرمین در روز قیامت است. روزی است که آن‌ها با صورت در آتش کشیده می‌شوند. و از نزدیک آتش و گرمای آن را درک خواهند کرد. عبارت مَسَّ سَقَرٍ دَقَّتْ مضاعفی را می‌طلبد.

إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ، وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلِمَةٍ بِالْبَصَرِ؛ این دو کریمه مانند الماس میان این سوره می‌درخشد. قرآن کتابی عادی نیست. در میان وصف حال جهنمیان، ناگهان آیات عمیق معرفتی بیان می‌گردد. این نحوه‌ی بیان مختص به قرآن کریم است. خلق بر اساس قدر است؛ همه چیز به اندازه و مطابق قدر الهی است. آیه‌ی کلیدی در فهم این آیات که بارها نقل کردیم، آیه‌ی ۲۱ سوره‌ی حجر است: وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ. خزائن هر چیز نزد ما است، و به اندازه‌ای مشخص و معلوم از آن گنجینه فرو می‌فرستیم.

وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلِمَةٍ بِالْبَصَرِ؛ مراد از امر، امر تکوینی است. امر الهی واحد است. همان‌طور که در کریمه‌ی ۸۲ سوره‌ی یس آمد: إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ. امر او کُن فیکون است. نیازمند تکرار و تفصیل نیست. مانند چشم بر هم زدن است. تصورات ما از تدبیر عالم با حقیقت هستی تفاوت بسیار دارد.

روایتی ذیل این کریمه نقل کنیم:

الرّضا (علیه السلام): فَقَامَ إِلَيْهِ عِمْرَانُ الصَّابِيُّ وَ كَانَ وَاحِدًا مِنَ الْمُتَكَلِّمِينَ قَالَ أَسْأَلُكَ عَنِ الْحَكِيمِ فِي أَىِّ شَيْءٍ هُوَ وَ هَلْ يُحِيطُ بِهِ شَيْءٌ وَ هَلْ يَتَحَوَّلُ مِنْ شَيْءٍ إِلَى شَيْءٍ أَوْ بِهِ حَاجَةٌ إِلَى شَيْءٍ قَالَ الرّضَا (علیه السلام) أَخْبِرْكَ يَا عِمْرَانُ (علیه السلام) فَأَعْقَلَ مَا سَأَلَتْ عَنْهُ فَإِنَّهُ مِنْ أَعْمَضِ مَا يَرِدُ عَلَى الْمَخْلُوقِينَ فِي مَسَائِلِهِمْ وَ لَيْسَ يَفْهَمُهُ الْمُتَفَاوِتُ عَقْلُهُ الْعَازِبُ حِلْمُهُ وَ لَا يَعْجِزُ عَنْ فَهْمِهِ أَوْلُو الْعَقْلِ الْمُتَنَصِّفُونَ أَمَّا أَوَّلُ ذَلِكَ فَلَوْ كَانَ خَلَقَ مَا خَلَقَ لِحَاجَةٍ مِنْهُ لِحَاجَةٍ لِقَائِلٍ أَنْ يَقُولَ يَتَحَوَّلُ إِلَى مَا خَلَقَ لِحَاجَتِهِ إِلَى ذَلِكَ وَ لَكِنَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَخْلُقْ شَيْئًا لِحَاجَةٍ وَ لَمْ يَزَلْ ثَابِتًا لَا فِي شَيْءٍ وَ لَا عَلَى شَيْءٍ إِلَّا أَنْ الْخَلْقَ يُمْسِكُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَ يَدْخُلُ بَعْضُهُ فِي بَعْضٍ وَ يَخْرُجُ مِنْهُ وَ اللَّهُ جَلَّ وَ تَقَدَّسَ بِقُدْرَتِهِ يُمْسِكُ ذَلِكَ كُلَّهُ وَ لَيْسَ يَدْخُلُ فِي شَيْءٍ وَ لَا يَخْرُجُ مِنْهُ وَ لَا يَنْوُدُهُ حِفْظُهُ وَ لَا يَعْجِزُ عَنْ إِمْسَاكِهِ وَ لَا يَعْرِفُ أَحَدٌ مِنَ الْخَلْقِ كَيْفَ ذَلِكَ إِلَّا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ مَنْ أَطْلَعَهُ عَلَيْهِ مِنْ رُسُلِهِ وَ أَهْلِ سِرِّهِ وَ الْمُسْتَحْفَظِينَ (الْمُسْتَحْفَظِينَ) لِأَمْرِهِ وَ حُزَانِهِ الْقَائِمِ (عجل الله تعالى فرجه الشريف) عَجِينَ بِشَرِيعَتِهِ وَ إِنَّمَا أَمْرُهُ كَلْمَحٍ بِالْبَصْرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِذَا شَاءَ شَيْئًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ بِمَشِيَّتِهِ وَ إِرَادَتِهِ وَ لَيْسَ شَيْءٌ مِنْ خَلْقِهِ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ وَ لَا شَيْءٌ أَبْعَدَ مِنْهُ مِنْ شَيْءٍ أَ فَهَمْتَ يَا عِمْرَانُ (علیه السلام) قَالَ نَعَمْ يَا سَيِّدِي قَدْ فَهَمْتُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۳۷۴ بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۳۱۷

امام رضا (علیه السلام): پس از آن عمران صابی برخاست و او یکی از متکلمین بود؛ گفت: «آیا خدا در چیزی قرار دارد و یا چیزی او را احاطه نموده است و یا از چیزی به چیز دیگری تغییر مکان می‌دهد یا احتیاج به چیزی دارد؟» امام رضا (علیه السلام) فرمود: «عمران! درست دقت کن سؤالت را جواب می‌دهم. این از مشکل‌ترین سؤالات است که بین مردم می‌شود و کسی که ثبات عقیده و درک ندارد نمی‌تواند این مطلب را بفهمد ولی خردمندان با انصاف از درک آن عاجز نیستند. جهت اول این است که اگر برای رفع احتیاج خود موجودات را می‌آفرید ممکن بود کسی بگوید بر مخلوقات خود تکیه نموده، چون به آنها نیاز داشت ولی احتیاج او را بر آفرینش وادار نکرد؛ پیوسته پایدار است نه در چیزی و نه بر چیزی. آن آفریده‌ها هستند که بعضی بعض دیگر را نگه می‌دارند و برخی در برخ دیگر جای می‌گیرند و از درون آن بعضی خارج می‌شوند؛ اما خداوند قادر و توانا تمام آفرینش را به قدرت خویش نگه داشته، نگهداری آنها موجب خستگی خدا نمی‌شود و او را ناتوان نمی‌کند. کسی کیفیت و چگونگی این مطلب را نمی‌داند جز ذات پاک خدا و

پیامبرانی که آن‌ها را مطلع گردانیده و صاحبان اسرار و نگهبانان فرمان و خزینه‌های حافظ شریعتش، کار خدا همچون چشم‌برهم‌زدن است بلکه از این هم نزدیک‌تر. هر وقت تصمیم آفرینش چیزی را بگیرد می‌گوید باش، به وجود می‌آید. (بقره/۱۱۷) با خواست و اراده‌ی او هیچ‌یک از آفریده‌ها به او نزدیک‌تر از دیگری نیست و نه چیزی از او دورتر از دیگری است. عمران! متوجه شدی؟! عرض کرد: «آری، سرورم فهمیدم»!

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدْكَرٍ؛ بعد از دو آیه‌ی فوق، بیان گذشته درباره‌ی عذاب پی گرفته می‌شود. کسانی که مانند شما بودند را نیز هلاک کردیم. نمی‌خواهید به خود بیایید و پند بگیرید.

وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ، وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ؛ مراد از زبر، کتاب اعمال است. همه چیز بدون کم و کاست ثبت و ضبط می‌شود. با توضیحاتی که در گذشته بیان گردید روشن است که مراد کتاب و نامه‌ی کاغذی نیست که در آن چیزی ثبت گردد. هنر قرآن کریم این است که معارف را با بیانی ساده تبیین می‌نماید تا برای عموم قابل فهم باشد.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ، فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ؛ پایان بندی این سوره بسیار زیبا و لطیف است. قرآن کتاب شگفتی‌ها است. پایان همه‌ی عذاب‌هایی که بر اقوام مکذّب انبیاء گذشته نازل شد، داستان متقین است. همواره دو گروه در عالم وجود دارند: مجرمین و متقین. اهل تقوا در سایه‌ی رحمت الهی در امن و آرامش هستند. جایگاهی که در آیه‌ی پایانی سوره‌ی قمر برای متقین بیان می‌گردد بسیار باشکوه است. ایشان در جایگاه صدق نزد خداوندی که مالک و مقتدر است قرار دارند. مراد از صدق پیراسته شدن از همه‌ی شوائب است. از کذب آغاز می‌شود، اما تا فناء مطلق پیش می‌رود. مقعد صدق جا و بهتر است گفته شود حالی است که کوچک‌ترین اثری از خودت در میان نباشد. حافظ چه زیبا سروده است:

گر جان به تن بینی مشغول کار او شو

هر قبله‌ای که بینی بهتر ز خودپرستی

تا فضل و عقل بینی بی معرفت نشینی

یک نکته‌ات بگویم خود را مبین که رستی

می‌توان درباره‌ی *فِي جَنَّاتٍ وَ نَهْرٍ* نیز تعبیری داشت. وقتی جایگاه انسان الهی *فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ* است، روشن است که بیان مادی نعمات اخروی منظور نیست. بلکه می‌توان گفت دو سطح از بیان در این دو آیه گفته شده است: سطح فهم ساده‌تر که مشوب به ماده است؛ و سطح عالی‌تر که بهره‌ی عقلی دارد. توجه بفرمایید.

دو صفت برای خداوند متعال در پایان بیان شده است: مالک مطلق و حقیقی هستی او است. اگر او مالک است، مابقی مملو کند؛ و اگر او مالک حقیقی است، مابقی فقط ربطند. دقت بفرمایید.

او مقتدر است. مالکیت او با عزت و اقتدار است. بنابراین فقط با صدق تام می‌توان نزد او بود. او غیور است، و هر آن کس را که خود را ببیند در این جایگاه راه نخواهد داد.

بیان زیبای مرحوم علامه‌ی طباطبایی درباره‌ی صدق:

المراد بالصدق صدق المتقين في إيمانهم و عملهم أضيف إليه المقعد للملابسة ما و يمكن أن يراد به كون مقامهم و ما لهم فيه صدقا لا يشويه كذب فلهم حضور لا غيبة معه، و قرب لا بعد معه، و نعمة لا نقمة معها، و سرور لا غم معه، و بقاء لا فناء معه.



در پایان سه روایت برای تکمیل بحث نقل می‌گردد:

۱

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي جَرِيرٍ الْقُمِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرُّضَا (عليه السلام) يَقُولُ لِأَبِي مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ (عليه السلام) عَارِفًا بِحَقِّهِ كَانَ مِنْ مُحَدَّثِي اللَّهِ تَعَالَى فَوْقَ عَرْشِهِ ثُمَّ قَرَأَ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكَ مُقْتَدِرٍ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۳۷۸ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۴۹

محمد بن ابی جریر قمی گوید: از امام رضا (علیه السلام) شنیدم که به پدرم می‌فرمود: «کسی که حضرت حسین بن علی (علیه السلام) را زیارت کند در حالی که به حق آن حضرت (علیه السلام) عارف و آگاه باشد از هم صحبت‌های حق تعالی در بالای عرش می‌باشد». سپس این آیه را قرائت فرمود: إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ، فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكَ مُقْتَدِرٍ.

۲

الرَّسُولُ (صلى الله عليه و آله): أَبَشِّرْ يَا عَلِيُّ (عليه السلام) مَا مِنْ عَبْدٍ يُحِبُّكَ وَ يَنْتَحِلُ مَوَدَّتَكَ إِلَّا بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَنَا ثُمَّ قَرَأَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و آله) هَذِهِ الْآيَةَ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكَ مُقْتَدِرٍ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۳۷۸ بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۶۵

پیامبر (صلى الله عليه و آله): ای علی (علیه السلام)! بر تو بشارت باد؛ هیچ بنده‌ای نیست که تو را دوست بدارد و به دوستی تو گرایش پیدا کند، مگر اینکه روز قیامت خداوند او را با ما محشور می‌گرداند. سپس پیامبر (صلى الله عليه و آله) این آیه را خواند: إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ، فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكَ مُقْتَدِرٍ.

الرَّسُولِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): اسْتَحْيَ مِنَ اللَّهِ اسْتِحْيَاءَكَ مِنْ صَالِحِي جِيرَانِكَ فَإِنَّ فِيهَا زِيَادَةً الْيَقِينِ وَقَدْ أُجْمِعَ اللَّهُ تَعَالَى مَا يَتَوَصَّى بِهِ الْمُتَوَاصُونَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ فِي حَظِّهِ وَأَحَدِهِ وَهِيَ التَّقْوَى قَالَ اللَّهُ جَلَّ وَعَزَّ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ وَفِيهِ جَمَاعٌ كُلٌّ عِبَادَةٌ صَالِحَةٌ وَصَلَ مَنْ وَصَلَ إِلَى الدَّرَجَاتِ الْعُلَى وَ الرَّتْبَةِ الْقُصْوَى وَ بِهِ عَاشَ مَنْ عَاشَ مَعَ اللَّهِ بِالْحَيَاةِ الطَّيِّبَةِ وَ الْأَنْسِ الدَّائِمِ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۵، ص ۳۸۰

پیامبر (صلی الله علیه و آله): از خدا خجالت بکش همان طوری که از همسایگان صالحت خجالت می کشی. در این عمل افزایش یقین است. خداوند آنچه گذشتگان و آیندگان مردم را نصیحت و سفارش می کنند، در یک خصلت و صفت تکمیل نموده و آن تقوی است. و فرموده است: و ما به کسانی که پیش از شما، کتاب آسمانی به آنها داده شده بود، سفارش کردیم، [همچنین] به شما [نیز] سفارش می کنیم که از [نافرمانی] خدا بپرهیزید! (نساء/۱۳۱) در تقوی مجموعه عبادات صالح است، و به وسیله‌ی همان تقوی به درجات عالی و نهایی ترین مراتب می رسید. و زندگی عالی در پناه خدا و انس دائم [با او] به وسیله‌ی همین تقوی بوده است. خداوند میفرماید: الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ، فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ.



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### سوره ص

الباقر (علیه السلام): مَنْ قَرَأَ سُورَةَ صَ فِي لَيْلِهِ الْجُمُعَةِ أُعْطِيَ مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مَا لَمْ يُعْطَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ إِلَّا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ  
أَوْ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَ كُلٌّ مِنْ أَحَبِّ مَنْ أَهْلَ بَيْتِهِ حَتَّى خَادِمِهِ الَّذِي يَخْدُمُهُ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ فِي حَدِّ عِيَالِهِ وَ لَا فِي حَدِّ  
مَنْ يَشْفَعُ فِيهِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۸ بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۹۷

امام باقر (علیه السلام): هر کس سوره ص را در شب جمعه بخواند، از خیر دنیا و آخرت، آنچه که جز نبی مرسل یا فرشته مقرب به هیچ یک از مردم داده نشده است، به او عطا می شود و خداوند او را به همراه هر کسی که از خانواده اش دوست دارد، اگر چه نه در حد زن و فرزند او باشد و نه در حد کسی که درباره ی او شفاعت می شود، حتی خدمتکاری که به او خدمت می کند را وارد بهشت می کند.

آیات ۱ تا ۱۶:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ ۱

ص، سوگند به قرآن که ذکر است.

صاد از حروف مقطعه است. رمزی است بین محب و محبوب. فهم آن بر غیر اهل محبت مستور است.

واو قسم است. ابتدای سوره با سوگند به قرآن آغاز می‌گردد.

ذِي الذِّكْرِ دو معنا می‌تواند داشته باشد. اول این که قرآن حاوی معارف و پند است. سراسر قرآن بیان توحید است اولاً؛ و

پند و عبرت است ثانیاً. دوم این که قرآن یاد خداوند متعال است. قرآن کلام الهی است؛ کلامی زنده که آن به آن نازل

می‌گردد. کلام از متکلم جدا نیست. اگر قرآن این طور خوانده شود همه‌اش یاد خداوند متعال است.

در معنای ص روایاتی منقول است، که فهم آن‌ها دشوار است. یک روایت را که جامعیت دارد نقل می‌کنیم. فهمش بر

عهده‌ی اهلش که بنده از آن نیستم.

عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ (عليه السلام) كَيْفَ صَارَتِ الصَّلَاةُ رُكْعَةً وَ سَجْدَتَيْنِ وَ كَيْفَ إِذَا صَارَتْ سَجْدَتَيْنِ لَمْ تَكُنْ رُكْعَتَيْنِ فَقَالَ إِذَا سَأَلْتَ عَنْ شَيْءٍ فَفَرِّغْ قَلْبَكَ لِتَفْهَمَ إِنَّ أَوَّلَ صَلَاةٍ صَلَّى اللَّهُ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) إِنَّمَا صَلَّى فِي السَّمَاءِ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قُدَّامَ عَرْشِهِ جَلَّ جَلَّالُهُ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَمَّا أُسْرِيَ بِهِ وَ صَارَ عِنْدَ عَرْشِهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَالَ يَا مُحَمَّدُ (صلى الله عليه وآله) ادْنُ مِنْ صَادٍ فَاعْسِلْ مَسَاجِدَكَ وَ طَهِّرْهَا وَ صَلِّ لِرَبِّكَ فَدَنَا رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) إِلَيْ حَيْثُ أَمَرَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَتَوَضَّأَ فَأَصْبَحَ وَضوءَهُ ... قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ وَ مَا صَادُ الَّذِي أَمَرَ أَنْ يُغْتَسَلَ مِنْهُ فَقَالَ عَيْنٌ تَنْفَجِرُ مِنْ رُكْنٍ مِنْ أَرْكَانِ الْعَرْشِ يُقَالُ لَهُ مَاءُ الْحَيَاةِ وَ هُوَ مَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ إِنَّمَا أَمَرَهُ أَنْ يَتَوَضَّأَ وَ يَقْرَأَ وَ يُصَلِّيَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۱۰ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۳۶۷ / علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۳۴

اسحاق بن عمار گوید: از امام کاظم (علیه السلام) پرسیدم: «چرا نماز یک رکعت و دو سجده دارد؟ و چگونه است وقتی دو سجده شد دو رکعت نشد؟» فرمود: «حال که درباره‌ی امری سؤال کردی، خوب دقت کن تا جواب را نیک بفهمی. اولین نمازی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) خواند، در آسمان و در محضر خداوند تبارک و تعالی و جلوی عرش الهی بود. وقتی خداوند پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به معراج برد و وقتی حضرت (صلی الله علیه و آله) به عرش خداوند رسید، خداوند فرمود: «ای محمد (صلی الله علیه و آله)! به صاد نزدیک شو و مواضع و جوارح سجده‌ی خود را بشوی و پاکیزه گردان و برای پروردگارت نماز بگزار». پیامبر (صلی الله علیه و آله) به آنجا که خدا امر کرده بود رفت و وضو گرفت، وقتی وضویش کامل شد...». [اسحاق گوید: پرسیدم: «فدایتان شوم! صاد چیست که خدا به پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور داد با آن خود را بشوید و وضو بگیرید؟» فرمود: «صاد چشمه‌ای است که از یکی از ارکان عرش می‌جوشد، به آن آب حیات گفته می‌شود و آن چشمه همان است که خداوند فرمود: ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ و خدا به پیامبر (صلی الله علیه و آله) امر کرد که وضو بگیرد و نماز بگزارد».

بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَ شِقَاقٍ ۲

کافران همواره در غرور و اختلافند.

این آیات شأن نزولی دارد که به درک آیات کمک بسیاری می‌کند، روایتی را در شأن نزول این آیات نقل می‌کنیم.

الباقر (علیه السلام): أُقْبِلَ أَبُو جَهْلٍ بِنُحْشَامٍ وَ مَعَهُ قَوْمٌ مِنْ قُرَيْشٍ فَدَخَلُوا عَلَيَّ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) فَقَالُوا إِنَّ ابْنَ أَخِيكَ قَدْ آذَانَا وَ آذَى آلِهَتِنَا فَادْعُهُ وَ مَرَّهُ فَلْيَكْفُ عَنْ آلِهَتِنَا وَ نَكْفُ عَنْ إِلَهِهِ قَالَ فَبَعَثَ أَبُو طَالِبٍ إِلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) فَدَعَاهُ فَلَمَّا دَخَلَ النَّبِيُّ (صلی الله علیه و آله) لَمْ يَرَ فِي الْبَيْتِ إِلَّا مُشْرِكًا فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى ثُمَّ جَلَسَ فَخَبَّرَهُ أَبُو طَالِبٍ بِمَا جَاءُوا لَهُ فَقَالَ أَوْ هَلْ لَهُمْ فِي كَلِمَةٍ خَيْرٌ لَهُمْ مِنْ هَذَا يَسُودُونَ بِهَا الْعَرَبَ وَ يَطْنُونَ أَعْنَاقَهُمْ فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ نَعَمْ وَ مَا هَذِهِ

الْكَلِمَةُ فَقَالَ تَقُولُونَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قَالَ فَوَضَعُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَخَرَجُوا هُرَابًا وَهُمْ يَقُولُونَ مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمَلَأَةِ الْآخِرَةِ إِنَّ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِي قَوْلِهِمْ وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۱۰ الکافی، ج ۲، ص ۶۴۹/ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۳۸

امام باقر (علیه السلام): ابوجهل بن هشام با گروهی از قریشیان نزد ابوطالب رفتند و گفتند: «این برادرزاده‌ات ما را و خدایان ما را می‌آزارد. او را فرا خوان و به او امر کن که از خدایان ما دست بردارد تا ما هم از خدای او دست برداریم». ابوطالب کسی را نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرستاد و ایشان را فرا خواند. هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد خانه شد، در خانه به جز مشرک کسی ندید، پس فرمود: و درود بر آن کس باد که از هدایت پیروی می‌کند! (طه/۴۷) سپس نشست و ابوطالب از آنچه مشرکان گفته بودند، ایشان را آگاه ساخت. حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمود: «آیا به جای این پیشنهاد، سخنی نمی‌خواهند که با آن بر عرب سروری کنند و آنان را به زیر فرمان خود درآورند؟ ابوجهل عرض کرد: «آری! آن سخن چیست؟» فرمود: «بگویند: هیچ خدایی جز الله نیست». آنان انگشت‌های خود را در گوشه‌هایشان نهادند و گریزان از آنجا بیرون رفتند و می‌گفتند: ما هرگز چنین چیزی در آیین دیگری نشنیده‌ایم این تنها یک آئین ساختگی است! آنگاه خداوند متعال درباره‌ی سخن آن‌ها نازل فرمود: ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ.

عز:

مفردات: حالة مانعة للإنسان من أن يغلب، من قولهم أرض عزاز أي صلبة.

شق:

مقایس: يدل على إنصاع في الشيء ثم يحمل عليه و يشق منه على معنى الاستعارة.

التحقيق: هو الانفراج المطلق سواء كان مع حصول تفرق أم لا و سواء كان في مادی أو معنوی، و يقال له في اللغة الفارسية: شكافتن.

در ترتیب نزول، سوره‌ی صاد سوره‌ی سی و هشتم است. در این امر اغلب اتفاق نظر دارند. بنابراین این سوره زمانی نازل شده است که اهل مکه از دعوت پیامبر مطلع شده، و گرایش عده‌ای از مردم را به آیین پیامبر مشاهده کرده بودند. سران قریش از گسترش روزافزون اسلام به هراس افتادند. چاره‌ی کار را در این دیدند که نزد حضرت ابوطالب که بزرگ قریش بود بروند. و از ایشان برای جلوگیری از دعوت پیامبر کمک بگیرند. جزئیات در روایت فوق بیان گردیده است.

در آیه دو صفت برای کافران بیان شده است:

مراد از عِزَّةٍ تَكْبَرٍ است. عزیز تَفَوْقَ با استعلاء، و از صفات خداوند متعال است. اهل کفر به گمان باطل، خود را عزیز می‌دانستند. می‌خواستند بر همه برتری داشته باشند. این صفت که ریشه‌اش باور نداشتن به خداوند است، منشاء همه‌ی صفات ناپسند در انسان است. اینان نمی‌توانستند بپذیرند که کسی از میان خودشان به واسطه‌ی آیینش بر آن‌ها برتری پیدا کند.

شقاق شکاف است. این‌ها دائماً دنبال این بودند که با ایجاد اختلاف و شکاف میان مردم، بر برتری خود بیفزایند، و بهره‌شان از ریاست و دنیا بیشتر گردد.

كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوا وَ لَاتَ حِينَ مَنَاصٍ ۳

پیش از آن‌ها مردمان بسیاری را هلاک کردیم، فریاد می‌زدند، ولی راه فراری نداشتند.

نوص:

صحاح: التَّأخَّرُ، (در آیه) أی لیس وقت تَأخَّرُ و فرار.

التحقیق: هو الفرار و التنجی عن شرِّ و ابتلاء مواجه.



قرن وقوع دو چیز در جوار یکدیگر است، با حفظ استقلال یکدیگر. برای همین به مردمی که در یک زمان زندگی می‌کنند قرن گفته می‌شود.

لات، لای نفی جنس است که با آمدن تاء موکد شده است.

مناص از نوص، به معنای فرار است.

معنای آیه چنین است: قبل از کافرانِ زمان پیامبر، مردم بسیاری را هلاک کردیم. آن‌ها در هنگام نزول بلاء ناله و فریاد می‌زدند. اما آن زمان، دیگر وقت ناله و فریاد نبود؛ دیگر راه فراری برایشان وجود نداشت. چرا که با آن‌ها اتمام حجت شده بود.

وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ ۴ أَجْعَلُ الْأَلْهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ ۵

از این‌که بیم‌دهنده‌ای از میان خودشان نزدشان آمد تعجب کردند، و کافران گفتند: این ساحری دروغگو است. آیا الهه‌های متعدد را یک خدا می‌دانند؟ این باور بسیار عجیب است!

کافران از این‌که شخصی از میان خودشان دعوی نبوت داشته باشد، و مردم به او گرایش پیدا کنند، در تعجب بودند. و این امر برایشان بسیار گران می‌آمد. در داستان اقوام پیشین نیز بارها در قرآن کریم به همین نکته اشاره شده است. راهی که اقوام پیشین رفتند، و سران قریش هم همان مسیر را طی کردند، اتهام زدن بود. پیامبر را به سحر و دروغ متهم کردند. کافران بت‌های بسیاری داشتند که آن‌ها را نمادی از الهه‌ها می‌دانستند. این‌که پیامبر آن‌ها را دعوت به پرستش خدای واحد کرد، برایشان بسیار سنگین آمد. باید همه‌ی عقاید پیشینشان را رها می‌کردند. و خدای احد را می‌پرستیدند.

ابن عباس (رحمة الله عليه): لَمَّا خَرَجَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و آله) اجْتَمَعَتْ قُرَيْشٌ إِلَيْهِ فَقَالُوا إِلَيْنَا مَا تَدْعُونَا يَا مُحَمَّدُ (صلى الله عليه و آله) قَالَ إِلَيْنَا شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ خَلَعَ الْأَتْدَادَ كُلَّهَا قَالُوا نَدْعُ ثَلَاثِمِائَةً وَ سِتِّينَ إِلَهًا وَ نَعْبُدُ إِلَهًا وَاحِدًا فَتَنَزَّلَ وَ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ إِلَى قَوْلِهِ عَذَابِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۱۶ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۱۹۹

ابن عباس زمانی که رسول خدا (صلى الله عليه و آله) بیرون رفت و بر حجر [در گوشه‌ی شمالی کعبه] ایستاد، [قریش] گفتند: «ای محمد (صلى الله عليه و آله)! ما را به چه فرا میخوانی؟» فرمود: «به اینکه گواهی دهید هیچ خدایی جز الله نیست و همه‌ی این شریکها را کنار بگذارید». گفتند: «سیصد و شصت خدا را کنار بگذاریم و یک خدا را بپرستیم؟!» خداوند سبحان سخن آنان را حکایت کرد و فرمود: وَ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ ... عَذَابِ.

وَ انْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ امْشُوا وَ اصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ ۶

سرانشان روانه شدند، گفتند: بروید و پای الهه‌هایتان بایستید، این همان چیزی است که خواسته شده است.

در شأن نزول بیان شد که سران اهل کفر نتوانستند با پیامبر مذاکره کنند؛ بنابراین از نزد پیامبر اکرم و حضرت ابوطالب با عصبانیت و هراس خارج شدند. در راه با هم سخن می‌گفتند، و همدیگر را به ایستادگی بر عقاید و بت‌ها تحریض می‌کردند.

إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ: دو معنا می‌تواند داشته باشد. اول این که پایمردی بر عقایدمان حتمی است، و باید بر آن بایستیم. دوم این که پیامبر می‌خواهد با ادعایش بر ما برتری پیدا کند، پس نباید عقب بنشینیم. معنای دوم به سیاق نزدیک‌تر است.

مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَافٌ ۷

چنین سخنی را در آیین دیگران هم نشنیده‌ایم، این‌ها همه دروغ‌بافی است.

در ادامه‌ی گفت‌وگوهایی که با هم می‌کردند، گفتند: ادعای او در میان آیین‌های پیشین هم شنیده نشده است. روشن است که اعتقاد به خدای واحد در میان ادیان پیشین نیز وجود داشت. بنابراین سخن آن‌ها دو احتمال دارد: اول این‌که در میان اجدادشان چنین چیزی وجود نداشته است. و دوم این‌که در میان مسیحیان نیز سه خدا رواج دارد، پس چرا ما تعداد بیشتری نداشته باشیم. احتمال اول بهتر به نظر می‌رسد.

إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَافٌ؛ با خود این‌طور نتیجه گرفتند که پیامبر این آیین را از خودش درآورده است، و دروغ‌بافی است!

أَوُنزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَدُوقُوا عَذَابِ ۸

از میان همه‌ی ما قرآن بر او نازل شده؟ بله آن‌ها درباره‌ی قرآن من شک دارند، هنوز عذاب مرا نچشیده‌اند.

آن‌چه برای انسان‌هایی که هم‌عصر شخصیت‌های بزرگ هستند دشوار است، پذیرش او به عنوان انسانی متفاوت با خودشان است. آیه‌ی ۴ نیز بر همین مطلب اشاره داشت. ریشه‌ی این عدم پذیرش دو چیز است: اول تکبر است؛ پذیرش انسانی دیگر که امتیاز خاص داشته باشد، حق‌جویی و تواضع می‌خواهد. دوم زندگی کردن متمادی با آن شخص است. ما که از زمان حیات این انسان‌های الهی دور هستیم، تصوّراتی از ایشان داریم که لزوماً مطابق با واقع نمی‌باشد. ایشان انسان‌هایی مانند دیگر انسان‌ها هستند، و تفاوت آن‌ها در ظاهر به سادگی قابل تشخیص نمی‌باشد. باطن انسان‌های الهی است که امتیاز ایشان است. باطن برای اکثر انسان‌ها قابل درک نیست. بنابراین با توجّه به این دو مورد، ساده نبود که بتوانند کسی را از میان خودشان ممتاز ببینند.

در این کریمه نیز کافران نتوانستند نزول قرآن بر پیامبر را بپذیرند. و نتیجه‌اش چشیدن عذاب الهی است.

أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ ۹ أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ ۱۰

شاید هم گنجینه‌ی رحمت پروردگار عزیز بخشنده نزدشان است. یا شاید آسمان‌ها و زمین و هر آنچه میان آن است ملک ایشان است، اگر چنین است با آنچه در اختیارشان است بالا روند (و مانع نزول وحی شوند)!

أم در اصطلاح ادبا منقطعه، و در ادامه‌ی آیه‌ی قبلی می‌باشد. شاید این‌ها مالک گنجینه‌های الهی هستند! اگر این چنین است، این گنجینه‌ها را در اختیار پیامبر قرار ندهند. خزائن رحمت فقط در اختیار خداوندی است که عزیز و بسیار بخشنده است. عزیز است؛ بنابراین در اختیار هر بی‌سروپایی قرار نخواهد داد. و وهّاب است؛ پس در اختیار کسی که بخواهد قرار می‌دهد. و وقتی آن شخص پیامبر اکرم باشد همه‌اش را به او خواهد بخشید. اگر جز این بود خلیفه‌ی الهی معنا پیدا نمی‌کرد. قرآن کتاب ظرائف است؛ آمدن وهّاب بر قیاس اسم مبالغه بسیار دقیق است.

شاید هم این‌ها مالک آسمان‌ها و زمین هستند! شاید آنچه میان آسمان و زمین است در اختیار این‌ها است! اگر این طور است با آنچه در اختیار دارند، عروج کنند و جلوی نزول وحی بر پیامبر را بگیرند.

در ادامه روایت زیبایی در وصف مولایمان امیرالمؤمنین نقل کنیم:

أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ وَ أَحْمَدُ بْنُ زَكْرِيَّا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ نَعِيمٍ عَنْ يَزْدَادَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَمَّنْ حَدَّثَهُ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

وَاللَّهِ لَقَدْ أَعْطَانِي اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى تِسْعَةَ أَشْيَاءَ لَمْ يُعْطِهَا أَحَدًا قَبْلِي خَلَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَقَدْ فَتِحَتْ لِي السُّبُلُ وَ عَلَّمْتُ الْأَنْسَابَ وَ أَجْرَى لِي السَّحَابَ وَ عَلَّمْتُ الْمَنَآيَا وَ الْبَلَايَا وَ فَصَّلَ الْخُطَابَ وَ لَقَدْ نَظَرْتُ فِي الْمَلَكُوتِ بِإِذْنِ رَبِّي فَمَا غَابَ عَنِّي مَا كَانَ قَبْلِي وَ مَا يَأْتِي بَعْدِي وَ إِنَّ بَوْلَايَتِي أَكْمَلَ اللَّهُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ دِينَهُمْ وَ أَتَمَّ عَلَيْهِمُ النِّعَمَ وَ رَضِيَ إِسْلَامَهُمْ إِذْ يَقُولُ يَوْمَ الْوَلَايَةِ

لَمِحْمَدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا مُحَمَّدَ أَخْبِرْهُمْ أَنِّي أَكْمَلْتُ لَهُمُ الْيَوْمَ دِينَهُمْ وَرَضَيْتُ لَهُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا وَ أْتَمَمْتُ عَلَيْهِمْ نِعْمَتِي كُلُّ ذَلِكَ مِنْ مَنْ أَلَّهِ عَلَيَّ فَلَهُ الْحَمْدُ.

الخصال، جلد ۲، صفحه ۴۱۴

جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ ۱۱ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ فِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ ۱۲ وَ ثَمُودُ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ  
أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ ۱۳ إِنْ كُلُّ إِلَّا كَذَّبَ الرَّسُلَ فَحَقَّ عِقَابُ ۱۴ وَ مَا يَنْظُرُ هَؤُلَاءِ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ ۱۵ وَ قَالُوا رَبَّنَا  
عَجَّلْ لَنَا قِطْنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ ۱۶

این‌ها لشکریانی شکست‌خورده از میان احزاب هستند (که در زمان‌های گذشته هلاک شدند). قبل از آن‌ها هم قوم حضرت نوح، عاد، و فرعون که سپاهیان بسیاری داشت، پیامبرانشان را تکذیب می‌کردند. و هم‌چنین قوم ثمود، قوم حضرت لوط، و اصحاب ایکه (قوم حضرت شعیب) تکذیب می‌کردند، اینان همان احزاب (در آیه‌ی ۱۱) هستند. هیچ کدامشان نبودند، مگر این‌که پیامبرانشان را تکذیب کردند، برای همین عقاب الهی برایشان حتمی گردید. اینان جز یک صیحه انتظار چیز دیگری را نمی‌کشند، که برایشان راه بازگشتی باقی نمی‌گذارد. می‌گویند: خدایا بهره‌ی ما از عذاب را پیش از رسیدن قیامت بفرست.

معنای آیات روشن است. اینان هم مانند گروه‌های بسیاری که در گذشته می‌زیسته‌اند هلاک می‌شوند. مثال‌هایی از این احزاب در آیات بیان می‌گردد.

ذُو الْأَوْتَادِ دو معنا می‌تواند افاده می‌کند: اول مراد سپاهیان بسیار فرعون باشد. دوم نحوه‌ی عذاب فرعون باشد که مخالفینش را به میخ کشیده و صلیب می‌کرد. اشتراک تمامی این‌ها تکذیب پیامبرانشان بود. وقتی عذاب محقق شود، دیگر فرصتی نخواهند داشت.

قطّ به معنای بهره و نصیب است. اینان وجه اشتراک دیگری داشتند که ذیل همان تکذیب است. اینها وقوع عذاب را تمسخر می کردند. می گفتند: نصیب ما از عذاب را زودتر برای ما بفرست!

عَنْ أَبَانَ الْأَحْمَرِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ لَأَيِّ شَيْءٍ سُمِّيَ ذَا الْأَوْتَادِ؟ قَالَ: لِأَنَّهُ كَانَ إِذَا عَذَّبَ رَجُلًا بَسَطَهُ عَلَى الْأَرْضِ عَلَى وَجْهِهِ وَ مَدَّ يَدَيْهِ وَ رَجَلَيْهِ فَأَوْتَدَهَا بِأَرْبَعَةِ أَوْتَادٍ فِي الْأَرْضِ وَ رَبَّمَا بَسَطَهُ عَلَى خَشَبٍ مُنْبَسِطٍ فَوْتَدَ رَجَلَيْهِ وَ يَدَيْهِ بِأَرْبَعَةِ أَوْتَادٍ ثُمَّ تَرَكَهُ عَلَى حَالِهِ حَتَّى يَمُوتَ فَسَمَّاهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِرْعَوْنَ ذَا الْأَوْتَادِ لِذَلِكَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۲۶ علل الشرایع، ج ۱، ص ۷۰ / بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۱۳۶

ابان احمر گوید: از امام صادق (علیه السلام) درباره‌ی این کلام خداوند عزوجل: و فرعونى که قدرتمند و شکنجه گر بود. (فجر/۱۰) پرسیدم که به چه سبب فرعون، ذوالاوتاد (دارنده‌ی میخها) نامیده شد؟ ایشان (علیه السلام) فرمود: «از آن رو که چون فرعون می خواست کسی را شکنجه کند، او را بر چهره، روی زمین می خواباند و دستها و پاهایش را میکشید و آنها را با چهار میخ بر زمین می کوبید. گاهی هم او را بر چوبی پهن می خواباند و دستها و پاهایش را به چهار میخ می کشید و سپس او را بر حال خود بر جای می گذارد تا جان دهد. از این رو خداوند عزوجل، او را ذوالاوتاد نامیده است.»

آیات ۱۷ تا ۲۶:

اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْاَيْدِ اِنَّهُ اُوَّابٌ ۱۷

در برابر سخنانشان صبر کن، و بنده‌ی ما داوود که صاحب قدرت (ظاهری و باطنی) بود را یاد کن، او دائماً به ما رجوع می‌کرد.

اوب:

مقایس: هو الرجوع.

التحقیق: هو الرجوع، و النظر فيه الى التوجه الى جهة المرجع، كما أن الملاحظ في التوبة جهة الرجوع عن شيء.

از آیه‌ی ۱۷ داستان اقوام پیشین بیان می‌گردد. در آیات بعدی داستان داوود، سلیمان، ایوب، ابراهیم، اسحاق، یعقوب، اسماعیل، الیسع و ذو الکفل (ع) بیان می‌گردد. طلیعه‌ی ایشان با حضرت داوود است.

خداوند متعال پیامبر را به صبر در برابر گفته‌ها و اتهام‌های کافران دعوت می‌کند. و داستان حضرت داوود را بیان می‌نماید. در این کریمه دو صفت برای داوود بیان می‌شود:

ذَا الْاَيْدِ؛ مراد قوت و قدرت ایشان است. ایشان در ظاهر و باطن قوت داشتند. دارای حکومت و قضاوت مصاب به واقع بودند. در باطن نیز خداوند او را قوی قرار داده بود، همان‌طور که در آیات بعدی اشاره خواهد شد.

اِنَّهُ اُوَّابٌ؛ اوب به معنای رجوع است. اوب مبالغه‌ی در رجوع است. اوب با توبه تفاوتی دارد؛ توبه بازگشت از بدی‌ها و ناپسندی‌ها است. اوب بازگشت همراه با توجه است. قید توجه در اوب بسیار حائز اهمیت است. وقتی سیاق مبالغه شد، یعنی این حال رجوع همراه با توجه دائمی است. در سوره‌ی معارج، آیه‌ی ۲۳ آمد: الَّذِيْنَ هُمْ عَلٰى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ. یعنی اولاً دائماً متوجه خداوند است، و ثانیاً در هر اتفاق و حالی نیز به خداوند رجوع می‌کند. در غم، شادی، ابتلاء، عطاء و ... به سوی خداوند رجوع می‌کند.

کریمه در وصف داوود گفت: إِنَّهُ أَوْأَبُ؛ صفتی را از دیگر اوصاف داوود ممتاز کرد. این توصیف نشان می‌دهد که داوود چرا داوود شد، و چه امتیاز فوق‌العاده‌ای داشت. در آیات بعدی یکی از این رجوع‌های مکرر بیان می‌گردد.

در قرآن کریم، در همین سوره دو پیامبر دیگر نیز با این وصف توصیف شده‌اند:

حضرت سلیمان، در آیه‌ی ۳۰: وَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوْأَبُ.

حضرت ایوب، در آیه‌ی ۴۴: وَخَذَ بِيَدِكَ ضِعْفًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوْأَبُ.

بیان این وصف با شکوه در مورد سه پیامبر الهی در یک سوره لطافتی دارد، که بر اهلش پوشیده نیست.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَقُلْتُ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيدِي فَقَالَ أَلَيْدُ فِي كَلَامِ الْعَرَبِ الْقُوَّةُ وَالتَّعَمُّةُ قَالَ اللَّهُ وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ وَقَالَ وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدِي أَيْ بِقُوَّةٍ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۳۰ بحار الأنوار، ج ۴، ص ۴ / التوحید، ص ۱۵۳

محمد بن مسلم گوید: به امام باقر (علیه السلام) عرض کردم: «معنای ید در سخن خدای عزوجل: يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ

تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيدِي چیست؟» فرمود: «ید در لغت عرب به معنای نیرومندی و برکت آمده است، چنانچه فرموده است: وَ

اذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ وَ در آیه‌ی دیگر فرموده: وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ (ذاریات/۴۷). در این جا نیز یعنی به قدرت و

نیرومندی».



إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ ۱۸ وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ ۱۹

ما کوه‌ها را رام و مسخر کردیم، تا صبحگاهان و شامگاهان با او تسبیح گویند. و پرندگان را نیز دسته‌جمعی مسخر کردیم، همه‌ی آن‌ها دائماً به او رجوع می‌کردند.

این دو آیه از امتیازات خاصّ حضرت داوود است. کوه‌ها و پرندگان مسخر او بودند، و با او مشغول تسبیح خداوند در صبح و شام می‌شدند. ذکر کوه‌ها و پرندگان از باب مثال است؛ مراد این است که همه‌ی جماد، نبات، و حیوان همراه او تسبیح می‌کردند. نحوه‌ی این اتفاق برای ما پوشیده است؛ اما این کریمه مطلب مهمّی را بیان می‌کند؛ این‌که حیوان و جماد نیز ذی‌شعورند، و مشغول تسبیح الهی؛ گرچه ما شعور و حال آن‌ها را متوجّه نشویم. **كُلُّ لَهُ أَوَّابٌ**؛ ضمیر له می‌تواند به خداوند، یا به حضرت داوود بازگردد. بازگشت به داوود با سیاق کلام سازگارتر است. با این ترجیح در مرجع ضمیر مطالب بسیاری قابل استفاده است.

وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَأَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَّلَ الْخُطَابِ ۲۰

و فرمانروایی او را محکم کردیم، و به او حکمت و قضاوت بخشیدیم.

در این آیه سه عطا‌ی دیگر خداوند به داوود بیان می‌شود.

اول این‌که مُلک او را استوار قرار دادیم. استحکام حکمرانی ذیل **ذَا الْأَيْدِ** است، که درباره‌ی داوود بیان شد.

دوم این‌که به او حکمت دادیم. حکمت از مهم‌ترین و نفیس‌ترین مواهب الهی است. در سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۶۹ آمد:

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ. حکمت دارای مراتب است.

تشخیص درست در موارد مشتبه و دشوار طلیعه‌ی حکمت است. وقتی حکمت عمق پیدا کند معرفتی در انسان پدیدار

می‌شود که رفتارش مطابق عقل می‌گردد؛ عقلی که مؤید به نور است. در مراتب بالاتر به کنه و حقیقت اشیاء پی می‌برد.

سوم این که به او فصل الخطاب عطا کردیم. فصل الخطاب ذیل حکمت است، و به همین جهت بعد از آن ذکر شده است. فصل الخطاب قوه‌ای است که انسان آن قدر سخنانش مطابق عقل است، که وقتی سخنی می‌گوید گویا حرف آخر را زده است. گویا دیگر هیچ‌کس درباره‌ی سخن او شکّی ندارد. روشن است که این پذیرش در بین مردم، نیازمند آزمون و خطای بسیار است. وقتی سخنان کسی دائماً مصاب به واقع و راهگشا باشد، کلامش فصل الخطاب می‌گردد.

وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخِصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ ۲۱ إِذْ دَخَلُوا عَلَىٰ دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَىٰ بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ ۲۲ إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفُلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ ۲۳ قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لِيَبْغِيَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ ۲۴

خبر شاکسانی که از دیوار محراب او بالا رفتند به تو رسیده؟ وقتی بر داوود وارد شدند، از آن‌ها ترسید، گفتند: نترس، دو گروه شاکسی هستیم که گروهی از ما بر دیگری ظلم کرده، اکنون بین ما با عدالت حکم کن، و از مسیر حق خارج نشو، و راه درست را به ما نشان بده. این برادر من است که ۹۹ میش دارد، و من فقط یک میش دارم، می‌گوید: آن یکی را هم به من بده، و در این مطالبه حرف زور می‌زند. داوود گفت: در مطالبه‌ی خود که میش تو را به میش‌هایش اضافه کند ظلم کرده است، و البته بسیاری از نزدیکان بر ایشان ظلم می‌کنند، مگر آن‌ها که ایمان آورده و اعمال صالح دارند، و این افراد اندکند، داوود بلافاصله فهمید که او را آزموده‌ایم، پس طلب غفران از پروردگارش کرد، و به خاک افتاد، و توبه کرد.

سور:

مقایس: يدلّ علی علو و ارتفاع.

مفردات: وثوب مع علو.

التحقیق: هو هیجان مع اعتلاء و ارتفاع.

(در آیه): اختیار الهیجان و الاعتلاء و اظهاره بالرغبة فی محلّ المحراب، فانّ التخاصم یقتضی تلك الحالة و یتدعی اختیار تلك المواثبة.

این آیات بیان واقعه‌ای است که برای حضرت داوود پیش آمد. آیات داستان را این‌گونه تعریف می‌کند که کسانی بر داوود وارد می‌شوند. اینان به ظاهر شاکیان بودند که نزاع خود را نزد ایشان آوردند. حضرت داوود همان‌طور که در آیه ۲۰ بیان گردید صاحب حکمت و فصل‌الخطاب بود؛ و در کرسی قضاوت دقیق و مورد اطمینان همه بود.

تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ را اکثر مفسّرین و مترجمین معنا کرده‌اند: از دیوار محراب بالا رفتند. این معنا قابل فهم نیست. مگر این‌که آن را تشبیهی دالّ بر سرعت گرفتن به محلّ قضاوت داوود بدانیم. مرحوم مصطفوی با توجّه به معنای واژه تعبیر ادقی دارند. ایشان ریشه‌ی واژه‌ی سور را هیجان با اعتلاء می‌داند. بنابراین تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ را پیشی گرفتن از همدیگر برای زودتر رسیدن به داوود، و ارائه‌ی سریع‌تر شکوای خود به ایشان می‌داند. این رفتار در نزاع بین دو طرف شایع است.

حضرت داوود از ایشان ترسید: فَزِعَ مِنْهُمْ ایشان او را آرام کردند، و گفتند: لَا تَخَفْ. از سیاق گفتار و ترس داوود برمی‌آید که آن‌ها فرشتگانی بودند که برای امتحان داوود آمدند؛ اما داوود آگاه به این موضوع نبود. این برداشت مورد تأیید روایات نیز می‌باشد که در پایان بحث نقل می‌گردد.

شرح شکوای ایشان مطابق آیات این بود: دو برادر بودند، که یکی ۹۹ میش داشت، و برادر دیگر ۱ میش بیشتر نداشت. برادری که گوسفندان بیشتری داشت مطالبه‌ی آن یک گوسفند دیگر را هم می‌کرد، و به گفته‌ی برادری که یک گوسفند داشت، در این مطالبه زور می‌گفت. داوود بدون این‌که کلام برادر دیگر را بشنود حکم کرد: لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعِجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ. گفت تو با این درخواستت ظالمی. و قاعده‌ی کلی را نیز بیان کرد: إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لِيَبْغِيَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ. نزدیکان و دوستان بسیاری هستند که بر یکدیگر جفا می‌کنند. در این میان فقط کسانی که مؤمن باشند و اعمال صالح انجام دهند مستثنی‌اند، که البته بسیار اندکند.

داوود بلافاصله فهمید که همی این صحنه، امتحان الهی بوده است: **ظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ**. بلافاصله به خداوند بازگشت و توبه کرد؛ چرا که او **أَوَّابٌ** است. **فَاسْتَعْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ**. گرچه حکم داوود با عقل سازگار بود، اما اقتضای قضاوت عادلانه همان طور که طرفان دعوا از او خواستند **(فَأَحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ)**، شنیدن کلام هر دو طرف است.

داستان حضرت داوود در تورات به نحو دیگری آمده است، که بسیار شنیع و از مقام انسانی الهی دور است. این داستان آن قدر رواج داشته است که مورد پرسش از حضرات معصومین نیز بوده است. روایتی را در این خصوص نقل می‌کنیم و سپس آیات را ادامه می‌دهیم.

**أَبُو الصَّلْتِ الْهَرَوِيُّ قَالَ: لَمَّا جَمَعَ الْمُأْمُونُ لِعَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا (عليه السلام) أَهْلَ الْمُقَالَاتِ مِنَ أَهْلِ الإِسْلَامِ وَ الدِّيَّانَاتِ مِنَ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى وَ سَائِرِ أَهْلِ الْمُقَالَاتِ فَقَامَ إِلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْجَهْمِ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) أَمْ تَقُولُ بِعِصْمَةِ الْأَنْبِيَاءِ (عليهم السلام) قَالَ بَلَى قَالَ فَمَا تَعْمَلُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي دَاوُدَ وَ ظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ ... فَقَالَ مَوْلَانَا الرِّضَا (عليه السلام) وَيَحْكُ يَا عَلِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَ لَا تَنْسُبْ إِلَى أَنْبِيَاءِ (عليهم السلام) اللَّهُ الْفَوَاحِشَ وَ لَا تَتَأَوَّلْ كِتَابَ اللَّهِ بِرَأْيِكَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ ... وَأَمَّا دَاوُدُ (عليه السلام) فَمَا يَقُولُ مَنْ قَبْلَكُمْ فِيهِ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْجَهْمِ يَقُولُونَ إِنَّ دَاوُدَ (عليه السلام) كَانَ فِي مِحْرَابِهِ يُصَلِّي إِذْ تَصَوَّرَ لَهُ إبْلِيسُ عَلَى صُورَةِ طَيْرٍ أَحْسَنَ مَا يَكُونُ مِنَ الطُّيُورِ فَقَطَعَ صَلَاتَهُ وَ قَامَ لِيَأْخُذَ الطَّيْرَ فَخَرَجَ إِلَى الدَّارِ فَخَرَجَ فِي أَثَرِهِ فَطَارَ الطَّيْرُ إِلَى السُّطْحِ فَصَعِدَ فِي طَلْبِهِ فَسَقَطَ الطَّيْرُ فِي دَارِ أَوْرِيَابِ بْنِ حَنَانَ فَاطَّلَعَ دَاوُدُ فِي أَثَرِ الطَّيْرِ فَإِذَا بِأَمْرَأَةٍ أَوْرِيَابِ تَغْتَسِلُ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا هَوَّاهَا وَ كَانَ أَوْرِيَابِ قَدْ أَخْرَجَهُ فِي بَعْضِ غَزَوَاتِهِ فَكَتَبَ إِلَى صَاحِبِهِ أَنْ قَدَّمَ أَوْرِيَابِ أَمَامَ الْحَرْبِ فَقَدَّمَ فَظَفِرَ أَوْرِيَابِ بِالْمُشْرِكِينَ فَصَعَبَ ذَلِكَ عَلَى دَاوُدَ فَكَتَبَ الثَّانِيَةَ أَنْ قَدَّمَهُ أَمَامَ التَّابُوتِ فَقَتَلَ أَوْرِيَابِ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ تَزَوَّجَ دَاوُدَ بِأَمْرَأَتِهِ فَضَرَبَ الرِّضَا (عليه السلام) بِيَدِهِ عَلَى جَبْهَتِهِ وَ قَالَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ لَقَدْ نَسَبْتُمْ نَبِيًّا مِنْ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ (عليهم السلام) إِلَى التَّهَائُونَ بِصَلَاتِهِ حَتَّى خَرَجَ فِي أَثَرِ الطَّيْرِ ثُمَّ بِالْفَاحِشَةِ ثُمَّ بِالْقَتْلِ فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) فَمَا كَانَتْ خَطِيئَتُهُ فَقَالَ وَيَحْكُ إِنَّ دَاوُدَ إِذَا ظَنَّ أَنْ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ خَلْقًا هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ الْمَلَكَيْنِ فَتَسَوَّرَا الْمِحْرَابَ فَقَالَا حَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَأَحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَ لَا تُشْطِطْ وَ اهْدِنَا إِلَى**

سَوَاءِ الصَّرَاطِ إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعَجَةً وَلِي نَعَجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفَلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ فَعَجَّلَ دَاوُدُ (عليه السلام) عَلَى الْمُدَّعَى عَلَيْهِ فَقَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نِعَجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ فَلَمْ يَسْأَلِ الْمُدَّعَى الْبَيِّنَةَ عَلَى ذَلِكَ وَ لَمْ يُقْبَلْ عَلَى الْمُدَّعَى عَلَيْهِ فَيَقُولَ مَا تَقُولُ فَكَانَ هَذَا حَطِيئَتَهُ حُكْمِهِ لَا مَا ذَهَبْتُمْ إِلَيْهِ أَلَا تَسْمَعُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ ...

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۳۴ بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۷۲ / عیون أخبار الرضا ج ۱، ص ۱۹۴

اباصلت هروی گوید: مأمون علمای فرقه‌های مختلف اسلامی و دانشمندان یهودی و نصرانی (ادیان یهودی و مسیحی) و دیگر فرقه‌ها و آیین‌ها را نزد امام رضا (علیه السلام) گرد آورد تا با ایشان مناظره کنند. علی بن محمد بن جهم برخاست و عرض کرد: «ای پسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله)! آیا می‌گویی پیامبران معصومند؟» فرمود: «آری!» عرض کرد: «پس با این سخن، خداوند متعال درباره‌ی داود (علیه السلام) چه می‌کنی؛ وَ ظَنَّ دَاوُدَ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ؟» امام رضا (علیه السلام) پاسخ داد: «وای بر تو ای علی! از خدا بپرهیز و به انبیاء (علیهم السلام) نسبت گناه مده و کتاب خدا را با نظر خود به تأویل مبر؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید: درحالی‌که تفسیر آن‌ها را، جز خدا و راسخان در علم، نمی‌دانند. [آن‌ها که به‌دنبال فهم و درک اسرار همه‌ی آیات قرآن در پرتو علم و دانش الهی] می‌گویند: «ما به همه‌ی آن ایمان آوردیم همه از طرف پروردگار ماست». و جز صاحبان عقل، متذکر نمی‌شوند [و این حقیقت را درک نمی‌کنند]. (آل عمران/۷) فرمود: «اطرافیان تو در این باره چه می‌گویند؟» می‌گویند: «داود (علیه السلام) در محراب خود نماز می‌خواند که شیطان به شکل پرنده‌ای زیباتر از هر پرنده‌ی دیگری، نزد او پدید آمد. پس داود (علیه السلام) نماز خود را قطع کرد و برخاست تا او را بگیرد. آن پرنده به‌سوی خانه‌ای بیرون رفت و داود (علیه السلام) آن را دنبال کرد و پرنده به بالای بام رفت و داود (علیه السلام) نیز به‌دنبال پرنده بر بام رفت، تا اینکه آن پرنده در خانه‌ی اوریا پسر حنّان افتاد و داود (علیه السلام) در پی پرنده نگرست و ناگاه چشمش به همسر اوریا که در حال حمام کردن بود افتاد، و چون او را دید، به او دل باخت و داود (علیه السلام) که شوی او، اوریا را به جنگ فرستاده بود، به سپهسالار خود نوشت تا اوریا را به جلوی صندوق (خط مقدم) فرستد و او چنین کرد و اوریا پیش رفت و بر مشرکان پیروز شد. داود (علیه السلام) از این امر خشمگین شد [این امر

بر داود (علیه السلام) گران آمد] و بار دیگر نوشت تا او را به جلوی صندوق فرستند و او پیش رفت و این بار کشته شد. و این گونه داود (علیه السلام) با همسرش وصلت کرد». در آن هنگام امام رضا (علیه السلام) دست بر پیشانی مبارک زد و فرمود: «ما از آن خداییم و به سوی او بازمی گردیم!». (بقره/۱۵۶) شما به پیامبری از پیامبران خدا چنین نسبت داده‌اید که نماز خود را بی ارزش دانست و به دنبال پرنده رفت و سپس هرزگی کرد و آنگاه کسی را به قتل رساند؟ عرض کرد: «ای پسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله)! پس گناه او چه بود؟» فرمود: «وای بر تو! داود (علیه السلام) تنها گمان کرده بود که خداوند کسی را داناتر از او نیافریده، از این رو خداوند عزوجل دو فرشته را به سوی او فرستاد و آن دو از دیوار محراب بالا رفتند و عرض کردند: حَصْمَانِ بَعَى بَعْضَنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ، إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ داود (علیه السلام) شتاب زده بر متهم حکم کرد و به دادخواه گفت: «لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ؛ این گونه داود (علیه السلام) هیچ دلیلی از دادخواه بر ادعایش نخواست و به متهم رو نکرد تا از او بپرسد: تو چه می‌گویی؟ پس خطای داود (علیه السلام) این بود که قانون قضاوت را رعایت نکرد، نه آنچه شما به او نسبت داده‌اید، مگر شنیده‌ای که خداوند عزوجل می‌فرماید: يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ

از این آیات مطالبی قابل استفاده است:

۱. انبیاء امتحان می‌شوند. ابتلائات ایشان دشوارتر و بیشتر از مردم عادی است. در آیات بسیاری ابتلائات این انسان‌های الهی بیان شده است.

۲. بیان امتحانات ایشان در قرآن نشان‌دهنده ربوبیت خداوند متعال است. وقتی خداوند برترین خلایق را رها نمی‌کند، و دائماً آن‌ها را می‌آزماید، داستان ما نیز روشن است.

۳. عموم خوانندگان آیاتی که در بردارنده ابتلائات انبیاء است، به جای تفکر در اصل واقعه، سراغ حواشی بی‌ربط می‌روند. به این می‌پردازند که ترک اولی رخ داده است، یا معصیتی از نبی الهی صورت گرفته است و ... داستان حضرت داوود که روشن است، ان‌شاءالله در داستان حضرت موسی یک بار این موضوع را به طور مبسوط بیان خواهیم کرد.

۴. قضاوت سریع گریبان‌گیر همه‌ی ما است. شنیده و نشنیده حکم می‌کنیم. حضرت داوود در مقام قضاوت بود؛ ما که در این مقام نیستیم قطعاً جایگاهی برای قضاوت انسان‌ها نداریم.

۵. ظرافتی در شکوائیه‌ی دو طرف نزاع وجود دارد. یک طرف با این که ۹۹ گوسفند داشت، باز هم آن یک عدد باقی مانده را می‌خواست. فارغ از حقانیت هر کدام از طرفین، این مطالبه مصداق روشن شحّ نفس است. انسان راضی نمی‌شود، هرچه داشته باشد، باز هم می‌خواهد. وقتی غنای انسان در جانش و با خدا نباشد، حرص و آز همه‌ی وجودش را فرامی‌گیرد. به خدا پناه ببریم.

۶. در میان نزدیکان، خویشان، و دوستان نیز این اختلافات بسیار است. همه‌ی ما در اطرافمان این گونه را دیده‌ایم؛ در حالی که علی‌القاعده نباید چنین باشد. مهم‌ترین دلیل آن همان شحّ نفس است.

۷. فقط قلیلی از این حرص رها شده‌اند. آنان که اهل ایمان هستند، و اعمالشان صالح است.

فَعَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ ۚ ۲۵ يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ  
الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ ۲۶

ما او را آمرزیدیم، او نزد ما مقرب و عاقبتی نیکو دارد. داوود ما تو را خلیفه‌ی خود در زمین قرار دادیم، پس میان مردم به عدالت حکم کن، و از خواهش‌های نفست پیروی مکن، که از راه خدا منحرف می‌شوی، بلی آنان که از راه خدا منحرف شوند، به خاطر این که روز قیامت را فراموش کرده‌اند، عذابی شدید در انتظارشان است.

زلف:

مقایس: اندفاع و تقدّم فی قرب الی شیء.

التحقیق: هو مرتبة عالیة مع القرب.

ما داوود را پوشانیدیم و آمرزیدیم. در این جا دقتی لازم است: اشتباه داوود چه بود که استغفار کرد، بر زمین افتاد، توبه کرد، و در نهایت بخشیده شد؟ قدر مسلم این است که اشتباهش عدم استماع سخن طرف دیگر دعوا بود. اما این فعل با انابه‌ی او در اذهان ما سنخیت ندارد. در روایتی که نقل شد، اشتباه او چنین بیان گردید: *إِنَّ دَاوُدَ (عليه السلام) إِنَّمَا ظَنَّ أَنْ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ خَلْقًا هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ الْمَلَكَيْنِ فَتَسَوَّرَا الْمِحْرَابَ...* داوود گمان کرد که خلقی داناتر از او نیست. همین گمان از کسی مانند داوود کافی بود که امتحان شود. دقت کنیم که گمان کرد، نه این که باور داشت کسی داناتر از او نیست. گمان احتمال است، خاطره‌ای است که یک لحظه بر دل می‌گذرد. این اشتباه تناسب منطقی با استغفار او دارد. به علاوه که ریشه‌ی عدم استماع را نیز بیان می‌کند. داوود همان‌طور که در آیات قبلی بیان شد او آب بود، کوچک‌ترین چیز برایش کافی بود تا با تضرّع به درگاه خداوند برود.

در انتهای کریمه دو مقام برای داوود بیان می‌شود:

*إِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ*؛ زلف تقرّب است. داوود بنده‌ی مقرب ما است. برخی گفته‌اند چون داوود مقرب بود، اشتباهش بخشیده شد؛ در واقع تقرّب را علت بخشش دانسته‌اند. به اعتقاد حقیر چنین نیست. مطابق متون توبه‌ی حقیقی هر



انسانی مساوی غفران الهی است، و استثناء هم ندارد. متون در این موضوع به حدّ تواتر است. برای نمونه فقط یک آیه نقل می‌شود: سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۵۳: قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ. بنابراین به نظر چنین می‌رسد که چون داوود این‌گونه بود، یعنی در هر لغزش کوچکی بلافاصله با حال انابه و خاکساری به درگاه خدا می‌آمد، مقرب درگاه ما بود. بنابراین رابطه‌ی علت و معلول از این سو است، که البته با سیاق نیز سازگارتر است.

حُسْن مَأَبٍ؛ معنای تحت‌اللفظی بازگشت نیکو است. مراد این است که همواره درگاه ما برای او گشوده است؛ پذیرایی ما از او نیکو است. عبارت بلندی است که محلّ تأمل بسیار است. بازگشت همه‌ی انسان‌ها دائماً به سوی خداوند متعال است. در سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۶ آمد: الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. جمله‌ی اسمیه، آمدنِ، جار و مجرور مقدم، و رجوع در صیغه‌ی اسم فاعل همگی دلالت بر استمرار و انحصار مؤکد دارند. بنابراین نهایت مسیر انسان دائماً خداوند است. در سوره‌ی نور، آیه‌ی ۴۲ آمد: وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ. در نتیجه مراد از حسن مأب فقط بازگشت نیست. این بازگشت حسن است، یعنی انسانی که مقرب الهی است، درکی وجدانی از انس با خداوند را در جان‌ش احساس می‌کند. این درک ملاکی بسیار مهمی است که انسان حقیقتاً متوجه خداوند است؛ نه این‌که تخیل ذکر و توجه داشته باشد.

سیر را یک بار دیگر مرور کنیم: داوود اوّاب بود، یعنی دائماً متوجه خداوند بود. به این واسطه به مقام قرب نائل شد. نتیجه‌ی این مقام، درک حضوری و وجدانی خداوند بود. این سیر برای ما نیز بسیار اهمیت دارد. اگر انسان در هر آن از لحظات متوجه خداوند باشد، و این توجه را از ساحت تخیل به حقیقت ببرد، درک حضور و انس خداوند را خواهد داشت. پس از آن است که مقرب درگاه الهی خواهد شد. دقت بفرمایید.

نتیجه‌ی زندگی معنوی و مؤمنانه‌ی داوود موهبت تمام و کمالی است که خداوند او را به آن زینت بخشید: يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ. در وصف هیچ کدام از انبیاء خلیفه‌ی الهی نیامده است. فقط در خلقت آدم است که خداوند فرمود: وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ.

پرسشی در این جا به ذهن می‌آید: چه خصوصیتی در داوود بود که وصف خلیفة‌اللهی فقط برای او آمده است؟ در حالی که با قراین فراوان می‌دانیم که انبیائی از ایشان بزرگ‌تر بودند؛ مانند ابراهیم، موسی و عیسی.

از ادامه‌ی آیه برای پاسخ دادن به این پرسش می‌توان کمک گرفت: **فَأَحْكُمُ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ**. فرمود حال که تو را جانشین خود قرار دادم، در میان مردم به حق حکم کن. حکم میان مردم ذیل آیه‌ی ۲۰ (**وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصْلَ الْخِطَابِ**) است. بنابراین مراد از جانشینی برای داوود، حکمرانی و قضاوت الهی در میان مردم است. مؤید دیگر آزمایش داوود است که در همین راستا اتفاق افتاد. روشن است که این خصوصیت مختص حضرت داوود است. شبهه نشود که سلیمان نیز مانند داوود حکمرانی داشت. امتیاز سلیمان در قرآن نحوه‌ی حکومت او بر انسان‌ها، جنیان، و حتی حیوانات است. به همین جهت اشاره‌ای در قرآن کریم به حکومت و قضاوت او نشده است. در نتیجه معنای خلیفه در داوود مقام **خليفة‌اللهی** نیست؛ چنان‌که درباره‌ی دیگر انبیا نیز بیان نشده است.

اما درباره‌ی حضرت آدم که امر آشکارتر است. به شبهه‌ای که ملائکه درباره‌ی او کردند دقت کنیم. گفتند می‌خواهی کسی را جانشین خود در زمین قرار دهی که فساد می‌کند، و خونریز است؟! این که اشاره‌ی ملائکه به مسبوق ذهنی بوده یا اشاره‌ی به آینده، محل بحث ما نیست و در جای خود مطرح خواهد شد. اما این اشکال با اتفاقی که در برابر شیطان برای آدم افتاد به وضوح نشان می‌دهد که مراد مقام **خليفة‌اللهی** نیست. بلکه منظور این است که با خلقت آدم خداوند موجودی را روی زمین قرار داد که می‌تواند تا جایگاه **خليفة‌اللهی** رشد پیدا کند. جایگاهی که فرشتگان به آن راه نداشتند. در نهایت علم نزد خداوند متعال است.

**وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ**؛ ادامه‌ی کریمه توصیه‌ای حیاتی است که در آیات قرآن سفارش بسیاری به آن شده است. هوی، امیال بی‌پایان، خواهش‌های مکرر، همه به یک معنا است. انسان اگر خودش را به جای عقل الهی به امیالش بسپارد، قطعاً از راه خدا خارج خواهد شد؛ و نهایتش هلاکت و عذاب است.

در آیه خداوند متعال به داوود می‌فرماید تو با جایگاهی که نزد ما داری، اگر تابع هوای نفست گردی، از مسیر خداوند خارج خواهی شد. هم‌چنان که در آزمایشی که برای داوود رخ داد، نزدیک بود از راه خداوند خارج گردد. بنابراین خداوند متعال با انبیاش نیز مماشات ندارد. تصویر کودکانه‌ای که عده‌ای از ما درباره‌ی پیامبران داریم فاقد وجاهت قرآنی است.

پایان بندی کریمه نکته‌ی مهمی را بیان می‌کند: **بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ**. فراموش کردن عاقبت و نهایت حقیقی انسان دلیل اصلی فراموشی خداوند است. همان‌طور که در سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۱۹ آمد: **وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ**.

روایات:

۱

الصَّادِق (علیه السلام): **لَا تَذْهَبُ الدُّنْيَا حَتَّىٰ يَخْرُجَ رَجُلٌ مِّنِّي يَحْكُمُ بِحُكْمِهِ آلِ دَاوُدَ (علیه السلام) وَلَا يَسْأَلُ بَيْنَهُ يُعْطَىٰ كُلُّ نَفْسٍ حَقَّهَا**.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۴۸ الکافی، ج ۱، ص ۳۹۸

امام صادق (علیه السلام): دنیا پایان نیابد تا آنکه مردی از فرزندان من بیرون آید که طبق حکومت آل داود (علیه السلام) حکم کند، گواه نخواهد و حق هرکس را به او عطا کند.

عَنْ عَمَّارِ السَّابَّاطِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): بِمَا تَحْكُمُونَ إِذَا حَكَمْتُمْ؟ فَقَالَ: بِحُكْمِ اللَّهِ وَحُكْمِ دَاوُدَ (عليه السلام) فَإِذَا وَرَدَ عَلَيْنَا شَيْءٌ لَيْسَ عِنْدَنَا تَلَقُّانَا بِهِ رُوحُ الْقُدُسِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۴۸ بصایرالدرجات، ج ۱، ص ۴۵۱

عمار ساباطی گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: «هرگاه شما حاکم شوید، چگونه حکم کنید؟» فرمود: «طبق حکم خدا و حکم داود (علیه السلام) و هرگاه موضوعی برای ما پیش آید که آن را ندانیم. روح القدس آن را به ما القا کند و برساند.»

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): أَلَا إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ خَصَلْتَيْنِ اتَّبَاعُ الْهَوَىٰ وَ طُولُ الْأَمَلِ أَمَّا اتَّبَاعُ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ طُولُ الْأَمَلِ يُنْسِي الْأَخْرَةَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۴۸ الخصال، ج ۱، ص ۵۱

امام علی (علیه السلام): بیش از هر چیز بر شما از هوای نفس و درازی آرزو می‌هراسم اما هوای نفس؛ از حق جلوگیری می‌کند و اما درازای آرزو؛ آخرت را از یاد می‌برد.

این روایت از غرر روایات است. روایتی که در عین اختصار مهم‌ترین سفارش برای ورود ابتدایی به راه خداوند است.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ثَلَاثُ دَرَجَاتٍ وَ ثَلَاثُ كَفَّارَاتٍ وَ ثَلَاثُ مُوَبِقَاتٍ وَ ثَلَاثُ مُنْجِيَّاتٍ فَأَمَّا الدَّرَجَاتُ فَأِفْشَاءُ السَّلَامِ وَ إِطْعَامُ الطَّعَامِ وَ الصَّلَاةُ بِاللَّيْلِ وَ النَّاسُ نِيَامٌ وَ أَمَّا الْكَفَّارَاتُ فَإِسْبَاغُ الوُضُوءِ فِي السَّبْرَاتِ وَ الْمَشْيُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ إِلَى الْجَمَاعَاتِ وَ الْمُحَافَظَةُ عَلَى الصَّلَوَاتِ وَ أَمَّا الْمُوَبِقَاتُ فَشَحُّ مُطَاعٍ وَ هَوَى مُتَّبَعٍ وَ إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ وَ أَمَّا الْمُنْجِيَّاتُ فَخَوْفُ اللَّهِ فِي السِّرِّ وَ الْعَلَانِيَةِ وَ الْقَصْدُ فِي الْغِنَى وَ الْفَقْرُ وَ كَلِمَةُ الْعَدْلِ فِي الرِّضَا وَ السَّخَطِ.

معاني الأخبار، جلد ١، صفحه ٣١٤

امام باقر (علیه السلام): سه چیز باعث بالارفتن مرتبه و درجه و سه چیز موجب کفاره‌ی گناه و سه چیز تباه‌کننده و سه چیز نجات‌بخشنده (دهنده) است؛ اما آنچه باعث بالارفتن مقام است ... اما آن سه چیز که هلاک‌کننده است؛ بخی که بر وجود انسانی حاکم و فرمانروا باشد و هوای نفسی که از آن پیروی گردد و خودپسندی است».

آیات ۲۷ تا ۲۹:

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ ۲۷ أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ ۲۸ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ ۲۹

آسمان و زمین و آنچه میان آنها است را بیهوده نیافریدیم، این پندار کافران است، وای بر کافران از آتش. کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام می‌دهند را با اهل فساد در زمین یکی قرار می‌دهیم؟! متقین را با فجّار یکی می‌کنیم؟! این کتابی است مبارک که بر تو نازل کردیم، تا در آیاتش تدبّر کنند، و صاحبان عقل با آن متذکّر شوند.

این آیات معترضه‌ای است میان داستان حضرت داوود و حضرت سلیمان.

باطل به معنای غایت نداشتن است. کافران از آن جایی که خدایی برای عالم قائل نبودند، خلقت آسمان و زمین را بیهوده و بی‌هدف می‌دانستند. در حالی که مؤمن از آن جا که خالقی حکیم برای هستی قائل است، نمی‌تواند هستی را بیهوده بپندارد.

تفکّر در خلقت آسمان‌ها و زمین که نمودی از کلّ هستی است در قرآن مورد تأکید بسیار است. در سوره‌ی آل‌عمران، آیات ۱۹۰ و ۱۹۱ آمد: **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ، الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ.**

انسان در ابتدای مسیر تفکّر با خود و هستی مواجه می‌شود؛ هر آنچه می‌بیند و حس می‌کند همین عالم پیرامونش است که خود نیز جزئی از آن است. خداوند می‌فرماید من در این هستی نشانه‌هایی قرار داده‌ام که برای اهل اندیشه قابل فهمیدن است. اهل اندیشه کیانند؟ آنانند که در هر حالی متوجّه من هستند. گفته شد در قیام، قعود، و در بستر، تا بفهماند که دائماً یاد خداوند هستند. اینان دائماً در خلقت آسمان‌ها و زمین اندیشه می‌کنند؛ حاصل این تفکّر چنین است:

رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا. می فهمند که هستی هدف دارد؛ چرا که خداوند فرمود: وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا. خداوند باطل خلق نکرد، و آن‌ها باطل خلق نشدن هستی را فهمیدند. تفکر در خلقت هستی نکته‌ای ظریف و لطیف دارد. عموم انسان‌ها مرتکبات ذهنی خود را در قالب این تفکر می‌ریزند؛ مانند برهان نظم، علیت، امکان و ... . عده‌ای هم در مقابل به انکار و ردّ این براهین می‌پردازند. حقّ این است که همه‌ی این براهین شاید برای اقناع مخاطب فایده داشته باشد، اما موجب باور وجدانی نخواهد شد. به همین جهت است که در سراسر قرآن حتی یک برهان فلسفی برای اثبات خداوند ارائه نشده است. در این آیات نیز می‌فرماید در خلقت آسمان‌ها و زمین تفکر کنید، با این تفکر خالص می‌توانید هدف داشتن آن را بیابید و خدا را پیدا کنید؛ نه خدای ذهنی، بلکه خدای حقیقی را وجدان کنید. سیر تفکر در خلقت هستی مطلق بسیار مؤثر و دقیق است. اندکی در آن تأمل کنید. و برای این تفکر مرتکبات پیشینی را کنار بگذارید. ببینیم می‌توانیم ربّنا ما خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا گوییم یا نه.

مطابق آیه‌ی ۲۷ دو نگاه شکل می‌گیرد: آنان که هستی را باطل می‌دانند، سرنوشت و انجام مؤمن و مفسد، و تقوا و فجور را نیز یکی می‌دانند. و در مقابل کسانی هستند که برای هستی هدف و غایت می‌بینند. سرنوشت اینان بسیار متفاوت است.

آیه‌ی ۲۹ قرآن کریم را مبارک توصیف می‌کند، مبارک است چون منشاء خیر و برکت در زندگی انسان می‌باشد. در ادامه دو هدف از انزال قرآن کریم بیان می‌شود:

لِيَذَّبُوا آيَاتِهِ؛ تدبّر و تفکر کردن در قرآن کریم؛ قرآن برای تدبّر نازل شده است. اگر تشویق به خواندن قرآن شده است، برای این است که انسان دلش گرفتار قرآن شود، و به هدف که تدبّر است بپردازد. در غیر این صورت قرآن خواندن به زعم حقیر ثمری ندارد. تنها فایده‌اش این است که انسان گمان می‌کند خواندن قرآن فی نفسه مورد رضای شارع است، در نتیجه به نحوی فعلی عبادی است. در واقع مانند این است که جواهری گران‌قیمت داشته باشد، و با آن بی‌مقدارترین چیزها را بخرد.

لِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ؛ هدف دوم، یادآوری و ذکر است. عرض شد که قرآن کلام الهی است اولاً، کلام در متکلم مندرک است ثانیاً، در نتیجه وقتی متکلم حیّ است، کلام نیز زنده است و با متکلم شنیده می‌شود. وقتی قرآن این‌گونه خوانده شد، انسان غرق یاد الهی می‌گردد. پند و عبرت گرفتن صاحبان خرد، رشحه‌ای از این معنا است.



آیات ۳۰ تا ۴۰:

وَوَهَبْنَا لِداوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ ۳۰

به داوود سلیمان را بخشیدیم، بنده‌ی خوبی بود، دائماً (به ما) رجوع می‌کرد.

داستان دومی که در سوره‌ی ص بیان می‌گردد، داستان حضرت سلیمان است. سلیمان پسر حضرت داوود بود. توصیف او در آیه‌ی ابتدایی این بخش دلنشین است: نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ؛ خوب بنده‌ای بود، چرا که او هم اوّاب بود. پس از وصف با شکوهی که برای سلیمان آورده می‌شود، بعضی از خصوصیات حکمرانی او، و امتحاناتی که شد در آیات بیان می‌شود.

إِذْ عَرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ ۳۱ فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ ۳۲ رُدُّهَا عَلَيَّ فطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْتَاقِ ۳۳

عصرگاهی بر او اسبانی اصیل و تندرو عرضه شد. گفت: من این اسبان را دوست می‌دارم، متوجه شد غروب شده است، و از یاد خدا غافل بوده‌است. (گفت:) آن‌ها را برای من بازگردانید، پس بر ساق‌ها و گردن‌هایشان دست کشید.

صافنات: جمع صفن است.

مصباح: القائم علی ثلاث

التحقیق: هو التقوم و التهيؤ لأمر.

جیاد: جمع جید است.

التحقیق: هو المتكرم في نفسه، و سرعة السير من آثاره في الفرس.

داستان اول سلیمان سان دیدن او از لشکریانش است. در عصرگاهی، اسبانی تندرو و اصیل در نزد او حرکت کردند، و او مشغول تماشای آنها بود. می‌گفت: من این اسبان و حالتشان را بسیار دوست می‌دارم. او مشغول به تماشای اسبان زیبا و اصیل بود، که غروب شد. سلیمان اوآب بود، متوجه شد که این وقت را یاد خدا نبوده است. فرمان داد که اسبان را بازگردانند. بر ساق‌ها و گردن‌هایشان دست کشید. گویا با خود حدیث نفس می‌کرد، که شما زیبايان مرا از یاد خدا غافل کردید. یا با خود حدیث می‌کرد که زیبایی شما از آن خودتان نیست؛ پس درک معنای حمد می‌کرد.

بیانی که عرض شد، جمع‌بندی حقیر از آیات است. احتمالات بسیاری در این آیات داده شده است؛ چرا که آیات پیچیده است، و امکان برداشت‌های متفاوت را ایجاد می‌کند. از بیان اقوال که هدف این نوشتار نیست پرهیز می‌کنم.

دقت کنیم که اصل در فهم آیات مراجعه‌ی به عباراتی است که در قرآن کریم آمده است. واقعه‌ی جزئی از لحاظ تاریخی که حدوداً ۱۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح رخ داده است، با مراجعه‌ی به تاریخ نتیجه‌ای نخواهد داشت. به علاوه ورود بحث‌های ذهنی و کلامی به صورت پیشینی به قرآن کریم نیز راهی در پی نخواهد داشت؛ و باعث می‌گردد آیات را با پیش‌فرض‌های ذهنی معنا کنیم. هر دو مورد در تبیین این آیات به روشنی توسط مفسرین رخ داده است.

آیه به صراحت می‌گوید: **عَنْ ذِكْرِ رَبِّي**؛ او را از یاد خدا غافل کرد. این عبارت روشن را چگونه می‌توان در میسر خدا معنا کرد؟!

این همان پیش‌زمینه‌ی ذهنی مفسرین است که انبیاء لحظه‌ای نباید از یاد خدا غافل شوند. خب این روش فهم قرآن کریم، تحمیل نظر شخصی بر قرآن است. ما باید قرآن بخوانیم نه این‌که دنبال تأیید نظراتمان در قرآن بگردیم. در داستان انبیاء غفلت‌های کوتاه و اشتباهات این‌چنینی بسیار در قرآن آمده است. در همین سوره، داستان حضرت داوود یکی از این موارد بیان گردید. نکته‌ای اساسی در زندگی انبیاء الهی، اوآب بودن آنها است. به محض این‌که می‌فهمیدند غافل شده‌اند یا اشتباه کرده‌اند، به درگاه خداوند باز می‌گشتند. غفلت هیچ‌گاه در آنها پایدار نمی‌ماند. این نکته‌ی فوق‌العاده مهم تربیتی را اگر از داستان انبیاء حذف کنیم، فایده‌ی داستان‌های قرآن چیست؟! مگر قرآن کتاب قصه و تاریخ است!!

از میان روایاتی که ذیل این آیات آمده است، روایتی که نقل خواهد شد را دقیق تر یافتیم:

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ (رحمة الله عليه) أَنَّهُ قَالَ سَأَلْتُ عَلِيًّا (عليه السلام) عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ فَقَالَ مَا بَلَغَكَ فِيهَا يَا ابْنَ عَبَّاسٍ (رحمة الله عليه) فَقُلْتُ سَمِعْتُ كَعْبًا يَقُولُ اشْتَعَلَ سُلَيْمَانُ بَعْرَضِ الْأَفْرَاسِ حَتَّى فَاتَتْهُ الصَّلَاةُ فَقَالَ رُدُّوْهَا عَلَيَّ يَعْنِي الْأَفْرَاسَ وَكَانَتْ أَرْبَعَةَ عَشَرَ فَأَمَرَ بِضَرْبِ سَوْقِهَا وَاعْتَاقِهَا بِالسَّيْفِ فَقَتَلَهَا فَسَلَبَهُ اللَّهُ مَلَكَهُ أَرْبَعَةَ عَشَرَ يَوْمًا لِأَنَّهُ ظَلَمَ الْخَيْلَ بِقَتْلِهَا فَقَالَ عَلِيُّ (عليه السلام) كَذَبَ كَعْبٌ لَكِنْ اشْتَعَلَ سُلَيْمَانُ (عليه السلام) بَعْرَضِ الْأَفْرَاسِ ذَاتَ يَوْمٍ لِأَنَّهُ أَرَادَ جِهَادَ الْعَدُوِّ حَتَّى تَوَارَتْ الشَّمْسُ بِالْحِجَابِ فَقَالَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى لِلْمَلَائِكَةِ الْمُؤَكَّلِينَ بِالشَّمْسِ رُدُّوْهَا عَلَيَّ فَرُدَّتْ فَصَلَّى الْعَصْرَ فِي وَقْتِهَا وَإِنَّ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ (عليهم السلام) لَا يَظْلُمُونَ وَلَا يَأْمُرُونَ بِالظُّلْمِ لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مُطَهَّرُونَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۵۶ بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۱۰۳

ابن عباس روایت کرده است که: از امام علی (علیه السلام) درباره‌ی این آیه پرسیدم، ایشان فرمود: «ای ابن عباس، تو در این باره چه شنیده‌ای؟» عرض کردم: «از کعب شنیدم که میگفت: سلیمان (علیه السلام) به نمایش اسبها سرگرم شد تا اینکه نمازش قضا شد، آنگاه گفت: آن‌ها را (اسبها را که چهارده رأس بودند) نزد من بازگردانید، سپس ساق و گردن اسبها را زد و آن‌ها را کشت. از این رو خداوند متعال، چهارده روز او را از فرمانروایی برکنار کرد؛ چرا که او با کشتن اسبها، به آن‌ها ستم کرده بود.» امام (علیه السلام) فرمود: «سخن کعب دروغ است. روزی سلیمان (علیه السلام) برای جنگ با دشمن، به نمایش اسبها سرگرم شد، تا اینکه خورشید غروب کرد، آنگاه او به اذن خداوند به فرشتگان گمارده شده بر خورشید فرمود: آن را برای من بازگردانید. آن‌ها چنین کردند و او نماز عصر را در هنگامش به جای آورد. همانا پیامبران خدا (علیهم السلام) نه ستم می‌کنند و نه فرمان به ستمکاری می‌دهند؛ چرا که ایشان معصوم و پاک می‌باشند.»

روایت بعدی، گرچه ذیل این آیات بیان گردیده است، اما روایت فوق‌العاده مهمی است، و تفکر در آن جنبه‌ی معرفتی دارد، و در تفقه نیز بسیار اثرگذار است.

مَسْرُوقٌ قَالَ دَخَلْتُ يَوْمَ عَرَفَةَ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليه السلام) وَأَقْدَاحُ السُّويقِ بَيْنَ يَدَيْهِ وَبَيْنَ يَدِي أَصْحَابِيهِ وَالْمُصَاحِفُ فِي حُجُورِهِمْ وَهُمْ يَنْتَظِرُونَ الْإِفْطَارَ فَسَأَلْتُهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَنِي فَخَرَجْتُ فَدَخَلْتُ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليه السلام) وَالنَّاسُ يَدْخُلُونَ عَلَى مَوَائِدَ مَوْضُوعَةٍ عَلَيْهَا طَعَامٌ عَتِيدٌ فَيَأْكُلُونَ وَيَحْمِلُونَ فَرَأَيْتُ وَقَدْ تَغَيَّرْتُ فَقَالَ يَا مَسْرُوقُ لِمَ لَا تَأْكُلُ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي أَنَا صَائِمٌ وَأَنَا أَذْكَرُ شَيْئًا فَقَالَ أَذْكَرُ مَا بَدَأَ لَكَ فَقُلْتُ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ تَكُونُوا مُخْتَلِفِينَ دَخَلْتُ عَلَى الْحُسَيْنِ (عليه السلام) فَرَأَيْتُهُ يَنْتَظِرُ الْإِفْطَارَ وَدَخَلْتُ عَلَيْكَ وَأَنْتَ عَلَى هَذِهِ الصَّفَةِ وَالْحَالِ فَضَمَمْتَنِي إِلَى صَدْرِهِ وَقَالَ يَا ابْنَ الْأَشْرَسِ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى نَدَبَنَا لِسِيَاسَةِ الْأُمَّةِ وَلَوْ اجْتَمَعْنَا عَلَى شَيْءٍ مَا وَسِعَكُمْ غَيْرُهُ إِنِّي أَفْطَرْتُ لِمُفْطِرِكُمْ وَصَامَ أَخِي لِمُصَوِّمِكُمْ إِلَيَّ أَنْ قَالَ وَ أَهْلُ الْحَقَائِقِ الَّذِينَ نَادَتِ النَّاسُ بِنَادِيهِمْ وَ هُمُ الرُّسُلُ وَالْأُئِمَّةُ (عليهم السلام) كَانُوا عَلَى حَالٍ وَاحِدٍ عَلَى النَّحْوِ الَّذِي أَرَادُوهُ مِنْهُمْ فَكَانَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ (عليه السلام) فِي مُلْكِهِ مَا سَخَّرَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ مُجَاهِدًا مُكَابِدًا فِي أَمْرِ اللَّهِ وَ طَاعَتِهِ فَقَالَ تَعَالَى وَ وَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ وَقَالَ لِأَيُّوبَ (عليه السلام) فِي سُقْمِهِ وَ دُودِهِ وَ جَهْدِهِ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ وَ هَكَذَا يَنْبَغِي لِأَهْلِ الْحَقَائِقِ أَنْ يَكُونُوا لِسَيِّدِهِمْ فِي السَّرَاءِ وَ الضَّرَاءِ وَ الشَّدَّةِ وَ الرَّخَاءِ عَلَى الْحَالِ الَّذِي يَرْضَاهُ مِنْهُمْ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۵۶ مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۵۲۷

مسروق می‌گوید: روز عرفه نزد امام حسین (علیه السلام) رسیدم درحالی‌که سر سفره نشسته بودند و کاسه‌های خمیر جلوی رویشان بود و قرآن بر روی دامنشان بود و [قرآن می‌خواندند و] منتظر بودند تا افطار کنند. در مورد مسئله‌ای از ایشان سؤال کردم و ایشان جواب دادند؛ از پیش ایشان رفته‌م و نزد امام حسن (علیه السلام) رسیدم درحالی‌که مردم به سفره‌هایی که بر روی آن غذاها می‌پختند و آماده گذاشته شده بود وارد می‌شدند و از آن غذا می‌خوردند و با خود می‌بردند [من که این اختلاف حال بین دو برادر را دیدم] حالم تغییر کرد و امام حسن (علیه السلام) مرا دید و فرمود: «ای مسروق! چرا نمی‌خوری؟» گفتم: «ای سرور من! روزه هستم، آیا می‌توانم چیزی را یادآوری کنم؟» فرمود: «آنچه برایت

اتفاق افتاده را بگو». گفتم: «پناه می‌برم به خداوند که شما دو برادر با هم فرق داشته باشید. من نزد امام حسین (علیه السلام) رفته بودم و دیدم که منتظر وقت افطار نشسته‌اند، اما نزد شما آمدم و شما را در این اوضاع و احوال دیدم». امام حسن (علیه السلام) مرا در آغوش گرفت و فرمود: «ای ابن اشرس! مگر نمی‌دانی که خداوند ما را برای تدبیر امور امت تشویق فرموده است؟ و اگر هر دوی ما بر یک حال باشیم، توسعه و آزادی عمل از شما گرفته می‌شود من افطار می‌کنم تا حجّتی برای افطارکنندگان شما باشم و برادرم روزه است تا حجّتی برای روزه‌داران شما باشد. اهل حقیقت کسانی هستند که مردم را به سمت منادیان واقعی دعوت کنند و آن‌ها فرستادگان و امامانی هستند که همه در یک حال مشترک هستند به نحوی که شما از آن‌ها می‌خواهید. سلیمان بن داود (علیه السلام) در حکومتش که خداوند برای او تمام انس و جن و پرندگان را مسخر او کرده بود، با شدت و همت فراوان در راه امر خداوند و اطاعت از او جهاد می‌کرد تا جایی که خداوند فرمود: وَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ وَ بِهِ أَيُّوبَ (علیه السلام) درحالی که مریض بود و کرم به پیکرش افتاده بود و باز در راه خدا تلاش می‌کرد، فرمود: إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ به همین ترتیب سزاوار است که اهل حقیقت در آشکار و نهان و گشایش و سختی‌هایشان بر همان حالی باشند که سرور و امامشان از آن راضی است».

وَلَقَدْ فُتِنَّا سُلَيْمَانَ وَالْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهٖ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ ۚ ۳۴

سلیمان را آزمودیم، و بر تخت او جسدی افکندیم، بلافاصله به سوی ما بازگشت.

ابتلای دوم حضرت سلیمان در این کریمه بیان می‌گردد. از پایان‌بندی آیه: ثُمَّ أَنَابَ و ابتدای آیه بعد: قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي، معلوم می‌گردد مورد بیان شده در آیه، ابتلایی از جانب خداوند بوده است. بنابراین تعبیری که برخی از مفسرین در آیه داشته‌اند صحیح نمی‌باشد. ایشان می‌گویند مراد از جسداً خود حضرت سلیمان است. علاوه بر محذور ادبی که این تطبیق دارد، امتحانی نخواهد بود، تا انابه و استغفار بخواهد. در معنای این آیه داستان‌های عجیب و غریبی نقل شده است که

حتی قابل بیان هم نمی‌باشد. تطبیق حقیقی این داستان کار دشواری است. آنچه از مجموع روایات به نظر می‌رسد این است که مراد فرزندی است که سلیمان به او دل بسته بود، شاید می‌خواست ادامه‌دهنده‌ی حکمرانی او باشد، به ناگاه او را مرده در تخت فرمانرواییش دید.

احتمال دیگری نیز می‌توان داد که فارغ از روایات و داستان‌های کتب پیشینیان است. ممکن است حضرت سلیمان به جهت محبتی که به تختش داشت امتحان شده باشد. روزی جسدی را بر روی تخت دیده باشد، که حاصلش توجه دوباره‌ی او به خداوند متعال باشد. در نهایت علم نزد خدا است و بس.

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ٣٥ فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُحَاءً حَيْثُ أَصَابَ ٣٦ وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَ غَوَّاصٍ ٣٧ وَ آخِرِينَ مَّقْرِنِينَ فِي الْأَصْفَادِ ٣٨ هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ٣٩ وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَ حُسْنَ مَّآبٍ ٤٠

گفت: خدایا مرا بیماری‌رز، و حکومتی ارزانیم کن که درخور احدی پس از من نباشد، که تو بسیار بخشنده‌ای. ما باد را مسخر او قرار دادیم، هر جا که او می‌خواست به نرمی روان می‌شد. و بنا و غواص را از میان جنیان (مسخرش کردیم). و جنیان دیگری که در زنجیرها بسته شده بودند را نیز مسخر او قرار دادیم. این عطای ما است، بر هر کس که خواستی ببخش، یا نگه‌دار، حسابی برای تو نیست. او نزد ما مقرب و عاقبتی نیکو دارد.

سلیمان همان‌طور که عرض شد بلافاصله استغفار کرد و به درگاه خداوند بازگشت. سلیمان از خداوند حکومتی طلب کرد که هیچ کس پس از او مانندش را نداشته باشد. او از خداوند خواست و خداوند به او عطا کرد. چرا که او وهاب است، بسیار بخشنده است. اگر پایان‌بندی این دسته از آیات با تشریف فوق‌العاده‌ی سلیمان همراه نبود: إِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَ حُسْنَ مَّآبٍ در این خواسته‌ی او می‌توانستیم شبهاتی وارد کنیم؛ چرا باید انسانی الهی و معنوی حکومتی چنین بخواهد؟

و مهم‌تر از آن چرا حکومتی بخواهد که هیچ کس دیگری نتواند مانندش را داشته باشد؟! اما وقتی خداوند متعال او را بنده‌ی مقرب خود می‌داند، باید دست از سؤال‌های بیهوده کشید، و عمیق‌تر تأمل کرد. انسان‌ها شاکله‌های متفاوتی دارند، انبیاء نیز در این مهم با دیگر انسان‌ها یکی هستند. یکی آواره‌ی کوه و بیابان است، دیگری مُلکی دارد که مانندش در عالم اتفاق نخواهد افتاد. وجه اشتراک انبیاء باور حقیقی به خداوند متعال، و توجّه و بازگشت دائم به او است. در این مطلب دقت بفرمایید که بسیار مهم است.

ویژگی خاصّ ملک سلیمان که دیگر در عالم مانند ندارد، وسعت حکمرانی او نبود؛ چرا که حکومت‌های فراگیرتر بسیاری در تاریخ وجود دارد. بلکه نوع فرمانروایی او بود. باد در اختیار و فرمان‌بر او بود. جَنّیان که تا آن روز تحت سیطره‌ی کسی قرار نمی‌گرفتند در اختیار و تسخیر او بودند. او بسیاری از کارهای خود را با این دو موهبتی که خداوند به او کرده بود انجام می‌داد.

این‌ها همه عطای ما به سلیمان بود، از این موهبت‌ها بر هر کس که می‌خواهی ببخش، و از هر کس که می‌خواهی منع کن، بر تو حسابی نیست. عبارت **بَغِيرِ حِسَابٍ** می‌تواند به معنای ازدیاد مواهب الهی نیز به او باشد. یعنی آن‌قدر به تو بخشیده شده است، که هرچه قدر هم ببخشی از آن کاسته نمی‌شود.

و سلیمان بنده‌ی مقرب ما و نیک‌انجام است. این فقره در وصف حضرت داوود شرح شد.

ذیل آیه‌ی **هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ** روایات زیبایی نقل شده است، که در فهم روایات معصومین بسیار راهگشا است، بعضی از این روایات را نقل می‌کنیم:

۱

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْإِمَامِ فَوَضَّ اللَّهُ إِلَيْهِ كَمَا فَوَضَّ إِلَيَّ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ (عليه السلام) فَقَالَ نَعَمْ وَذَلِكَ أَنَّ رَجُلًا سَأَلَهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَهُ فِيهَا وَ سَأَلَهُ آخَرَ عَنْ تِلْكَ الْمَسْأَلَةِ فَأَجَابَهُ بِغَيْرِ جَوَابِ الْأَوَّلِ ثُمَّ سَأَلَهُ آخَرَ فَأَجَابَهُ بِغَيْرِ جَوَابِ الْأَوَّلِينَ ثُمَّ قَالَ هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَعْطِ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَ هَكَذَا هِيَ فِي قِرَاءَةِ عَلِيٍّ (عليه السلام) قَالَ قُلْتُ

أَصْلَحَكَ اللَّهُ فَحِينَ أَجَابَهُمْ بِهَذَا الْجَوَابِ يَعْرِفُهُمُ الْإِمَامُ قَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ أَمَا تَسْمَعُ اللَّهُ يَقُولُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ وَ هُمْ الْأَيْمَةُ وَ إِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ لَا يَخْرُجُ مِنْهَا أَبَدًا ثُمَّ قَالَ لِي نَعَمْ إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا أَبْصَرَ إِلَى الرَّجُلِ عَرَفَهُ وَ عَرَفَ لَوْنَهُ وَ إِنْ سَمِعَ كَلَامَهُ مِنْ حَلْفٍ حَائِطٍ عَرَفَهُ وَ عَرَفَ مَا هُوَ إِنْ اللَّهُ يَقُولُ وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوَانِكُمْ إِنْ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ وَ هُمْ الْعُلَمَاءُ فَلَيْسَ يَسْمَعُ شَيْئًا مِنَ الْأَمْرِ يَنْطِقُ بِهِ إِلَّا عَرَفَهُ نَاجٍ أَوْ هَالِكٌ فَلِذَلِكَ يُجِيبُهُمْ بِالَّذِي يُجِيبُهُمْ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۸۰ الکافی، ج ۱، ص ۴۳۸

عبدالله بن سلیمان گوید: از ایشان درباره‌ی امام پرسیدم که: «آیا خداوند آنچه را به سلیمان بن داود (علیه السلام) تفویض نموده، به امام نیز تفویض نموده است؟» فرمود: «بلی! و دلیل این امر آن است که مردی از وی (حضرت علی (علیه السلام)) مسئله‌ای پرسید و ایشان آن را پاسخ گفت. سپس دیگری همان سؤال را از وی پرسید و ایشان پاسخ دیگری به سؤال وی داد و آنگاه شخص سوّمی همان سؤال را مطرح نمود و امام (علیه السلام) پاسخی متفاوت با دو پاسخ قبلی به وی داد». و سپس فرمود: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَأَمْنٌ أَوْ أُعْطِيَ بَعْغِيرِ حِسَابٍ، این آیه با قرائت علی (علیه السلام) به همین شکل است». عرض کردم: «خداوند تو را خیر دهد! آیا امامی که این پاسخ‌ها را می‌فرمود، افراد سؤال کننده را می‌شناخت؟» امام (علیه السلام) فرمود: «سبحان الله! نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: در این عبرت‌هاست برای پژوهندگان (حجر/۷۵) و آن‌ها امامان (علیهم السلام) هستند، و آن شهر اکنون بر سر راه کاروانیان است (حجر/۷۶) که هرگز از آن خارج نمی‌شود». سپس به من فرمود: «آری! اگر نظر امام بر مردی بیفتد، او را می‌شناسد و رنگ او را می‌شناسد و اگر سخن وی را از پشت دیواری بشنود، او را و اینکه کیست (نسب او را) می‌شناسد. خداوند متعال می‌فرماید: و از نشانه‌های قدرت اوست آفرینش آسمانها و زمین، و اختلاف زبانها و رنگ‌هایتان. در این عبرتهایی است برای دانایان (روم/۲۲) و آن‌ها علما هستند، زیرا هیچ سخنی نیست که بشنود، اما آن را نشناسد و نداند که رستگار یا هلاک‌شونده است [مگر اینکه آن را می‌شناسد و می‌داند که رستگار است یا هلاک‌شونده]؛ از این رو پاسخ آن‌ها را به گونه‌ای می‌دهد که آن‌ها را مجاب کند».



عَنْ مُوسَى بْنِ أَشِيْمٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فَسَأَلْتُهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَأَجَابَنِي قَبِيْنَا أَنَا جَالِسٌ إِذْ جَاءَهُ رَجُلٌ فَسَأَلَهُ عَنْهَا بِعَيْنِهَا فَأَجَابَهُ بِخِلَافِ مَا أَجَابَنِي وَ أَجَابَ صَاحِبِي فَفَزِعْتُ مِنْ ذَلِكَ وَ عَظُمَ عَلَيَّ فَلَمَّا خَرَجَ الْقَوْمُ نَظَرَ إِلَيَّ فَقَالَ يَا ابْنَ أَشِيْمٍ كَأَنَّكَ جَزِعْتَ قُلْتَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ إِنَّمَا جَزِعْتُ مِنْ ثَلَاثِ أَقَاوِيلَ فِي مَسْأَلَةٍ وَ أَحَدَهُ فَقَالَ يَا ابْنَ أَشِيْمٍ إِنَّ اللَّهَ فَوَّضَ إِلَيَّ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ (عليه السلام) أَمَرَ مُلْكِهِ فَقَالَ هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَ فَوَّضَ إِلَيَّ مُحَمَّدٌ (صلى الله عليه و آله) أَمَرَ دِينَهُ فَقَالَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَوَّضَ أَمْرَهُ إِلَيَّ الْإِثْمَةَ مِنَّا وَ إِلَيْنَا مَا فَوَّضَ إِلَيَّ مُحَمَّدٌ (عليهم السلام) فَلَا تَجْزَعُ.

بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۴۰ / الاختصاص، ص ۳۲۹ / بصائر الدرجات، ص ۳۸۳ / وسایل الشیعه، ج ۲۲، ص ۷۰

موسی بن اشیم گوید: خدمت امام صادق (علیه السلام) رسیدم و مسأله ای سؤال کردم، جوابش را فرمود همان جا نشست بودم، مردی آمد همان سؤال را کرد امام (علیه السلام) برخلاف جواب من به او پاسخ داد در این موقع مرد دیگری وارد شد از همان مسأله ای به خصوص سؤال کرد، امام (علیه السلام) برخلاف جواب من و جوابی که به آن دیگری داده بود به این مرد سوّم پاسخ داد، من سخت ناراحت شدم و بسیار در نظرم گران آمد، وقتی مردم رفتند نگاهی به من نمود، فرمود: «پسر اشیم! مثل اینکه ناراحت شدی!»؟! عرض کردم: «فدایت شوم! من ناراحت شدم که در یک مسأله ای به خصوص سه جواب دادید». فرمود: «پسر اشیم! خداوند امور مملکتش را به سلیمان بن داود (علیه السلام) سپرد، در این آیه می فرماید: هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ به محمد (صلى الله عليه و آله) نیز امور دین را تفویض نموده، فرموده است: هر چه پیامبر به شما داد بستانید، و از هر چه شما را منع کرد اجتناب کنید (حشر/۷)، و خداوند به پیشوایان از ما خانواده و به ما واگذاشته آنچه به محمد (صلى الله عليه و آله) واگذاشته است، ناراحت نباش.»

عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِثْمَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) إِنَّ الْأَحَادِيثَ تَخْتَلِفُ عَنْكُمْ قَالَ فَقَالَ إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ وَ  
 أَدْنَى مَا لِلْإِمَامِ أَنْ يُفْتِيَ عَلَى سَبْعَةٍ وَجُوهٍ ثُمَّ قَالَ هَذَا عَطَاؤُنَا فَاْمُنُّ أَوْ أُمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۸۲ بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۴۹ / العیاشی، ج ۱، ص ۱۲ / الخصال، ج ۲، ص ۳۵۸ /  
 مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۰۵

حمّاد بن عثمان گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: «روایت‌هایی که از شما به ما می‌رسد مختلف است».  
 امام (علیه السلام) فرمود: «قرآن بر هفت حرف نازل شده است و کمترین رخصتی که برای امام هست این است که به  
 هفت صورت فتوی بدهد سپس فرمود: هَذَا عَطَاؤُنَا فَاْمُنُّ أَوْ أُمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ».

آیات ۴۱ تا ۴۴:

وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ ۚ ۴۱ ارْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ ۚ ۴۲ وَ هَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَ ذِكْرَى لَأُولِي الْأَلْبَابِ ۴۳

بنده‌ی ما ایوب را یاد کن، آن‌گاه که پروردگارش را خواند: شیطان رنج و درد بسیاری به من رسانده است. پایت را بر زمین بزن، این چشمه‌ای است خنک و گوارا. خانواده‌اش را به او برگردانیم، و مانند ایشان را نیز با او قرار دادیم، این‌ها رحمتی از جانب ما بود، و یاد و پندی برای صاحبان عقل.

داستان سوم در سوره‌ی صاد، داستان حضرت ایوب است. پیامبری که نامش معادل صبر و شکیبایی است. ذکر داستان این نبی الهی پس از سلیمان که مظهر شکوه و قدرت بود، تناقضی لطیف و ارزنده دارد.

ابتلائات حضرت ایوب در روایات بسیار عجیب است. در قرآن کریم اشاره‌ی مستقیمی به این ابتلائات نشده است. در سوره‌ی انبیاء آیات ۸۳ و ۸۴ نیز چنین آمده است: وَ أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ، فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَ آتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ ذِكْرَى لِّلْعَابِدِينَ. در قرآن کریم بیان می‌شود که ایوب دچار گرفتاری‌هایی بوده، که در دوران پیری او رفع شده است. اما جزئیات آن بیان نمی‌شود.

قدر مسلم در روایات این است که ایوب خانواده خود غیر از همسر الهی‌اش را از دست داد. یارانش او را ترک کردند. و به بیماری‌های جسمی عجیبی مبتلا شد. او در همه‌ی این حالات زبان به شکوه نگشود. برای جزئیات این ابتلائات به تفاسیر مراجعه بفرمایید.

به نظر حقیر آنچه در کریمه‌ی ۴۱ آمده است، اشاره به تأثیری است که شیطان در باور یاران ایوب داشت. ابتلائات حضرت ایوب را نزد یارانش دلیلی بر گناه‌کار بودن او نشان داد. این موضوع بود که بر ایوب بسیار سنگین آمد. اما وجود مبارک او حتی در این زمان هم حالش را برای خداوند توصیف کرد، و باز هم خواسته‌ای نداشت! ایوب ابتلائات را از جانب خداوند می‌دید نه شیطان! دقت کنیم که فرمود: أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ. دو روایت از حضرت صادق سلام الله علیه بر این مطلب گواهی می‌دهد.

عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: لَمَّا طَالَ بَلَاءُ أَيُّوبَ (عليه السلام) وَرَأَى إِبْلِيسُ صَبْرَهُ أَتَى إِلَى أَصْحَابِ لَهُ كَانُوا رُهْبَانًا فِي الْجِبَالِ فَقَالَ لَهُمْ مُرُوا بِنَا إِلَى هَذَا الْعَبْدِ الْمُبْتَلَى نَسْأَلُهُ عَنْ بَلِيَّتِهِ قَالَ فَرَكِبُوا وَجَاءُوهُ فَلَمَّا قَرَّبُوا مِنْهُ نَفَرَتْ بِغَالِهِمْ فَقَرَّبُوهَا بَعْضًا إِلَى بَعْضٍ ثُمَّ مَشَوْا إِلَيْهِ وَكَانَ فِيهِمْ شَابٌ حَدَثٌ فَسَلَّمُوا عَلَى أَيُّوبَ وَقَعَدُوا وَقَالُوا يَا أَيُّوبَ (عليه السلام) لَوْ أَخْبَرْتَنَا بِذَنْبِكَ فَلَا نَرَى تُبْتَلَى بِهَذَا الْبَلَاءِ إِلَّا لِأَمْرٍ كُنْتَ تُسِرُّهُ قَالَ أَيُّوبُ (عليه السلام) وَعِزَّةَ رَبِّي إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّي مَا أَكَلْتُ طَعَامًا قَطُّ إِلَّا وَمَعِيَ يَتِيمٌ أَوْ ضَعِيفٌ يَأْكُلُ مَعِيَ وَمَا عَرَضَ لِي أَمْرَانِ كِلَاهُمَا طَاعَةٌ إِلَّا أَخَذْتُ بِأَشَدِّهِمَا عَلَى بَدَنِي فَقَالَ الشَّابُّ سَوْءٌ لَكُمْ عَمَدْتُمْ إِلَى نَبِيِّ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) فَعَنَّفْتُمُوهُ حَتَّى أَظْهَرَ مِنْ عِبَادَةِ رَبِّهِ مَا كَانَ يَسْتُرُهُ فَعِنْدَ ذَلِكَ دَعَا رَبَّهُ وَقَالَ رَبِّ إِنِّي مَسْنِي الشَّيْطَانَ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ وَقَالَ قَبِيلَ لَأَيُّوبَ (عليه السلام) بَعْدَ مَا عَافَاهُ اللَّهُ تَعَالَى أَيُّ شَيْءٍ أَشَدُّ مَا مَرَّ عَلَيْكَ قَالَ سَمَاتَهُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۹۰ بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۳۵۱

هشام بن سالم از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: چون بلای ایوب (علیه السلام) به درازا کشید و شیطان بردباری او را دید، نزد چندی از یاران آن حضرت که در کوهها رهبانیت پیشه کرده بودند، رفت و به ایشان گفت: «بیاید تا به نزد این بندهی بلا دیده برویم و از او بپرسیم که چرا در این بلا افتاده است؟! آنگاه سوار بر استران خاکستری به راه افتادند، چون به نزدیک او رسیدند، استرانشان از بوی عفونت او رمیدند، آن‌ها فرود آمدند و استران را به هم بستند و پیاده نزد حضرت رهسپار شدند و یکی از آن‌ها جوان کم سالی بود، [بر ایوب (علیه السلام) سلام کردند] وقتی نزد او نشستند، عرض کردند: «ای ایوب (علیه السلام)! کاش ما را از گناهت باخبر می‌کردی، گمان نمی‌کنیم جز این باشد که تو امری را از ما پنهان کرده‌ای و از آن‌رو، به چنین بلایی دچار گشته‌ای». ایوب (علیه السلام) گفت: «به شکوه پروردگارم سوگند! او خود می‌داند که من هرگاه غذایی خورده‌ام، یتیمی یا ناتوانی با من هم غذا بوده و هرگاه برای عبادت خدا، دو امر در نظرم رسیده، آن را برگزیده‌ام که بر بدنم دشوارتر بوده است». آن جوان به یارانش گفت: «بدا به حال شما! که نزد پیغمبر خدا آمدید و او را سرزنش کردید تا او بخواهد آنچه را در عبادت خدا از شما پنهان

می‌کرده، آشکار سازد». پس در این هنگام پروردگارش را خواند و گفت: پروردگارا! اَنْتَى مَسْنَى الشَّيْطَانِ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ. و امام صادق (علیه السلام) فرمود: «پس از آنکه خدای متعال ایوب (علیه السلام) را عافیت داد به او گفته شد در آنچه بر تو گذشت کدام یک سخت‌تر بود؟» فرمود: «سرزنش و شادی دشمنان».

الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): فِي مَجْمَعِ الْبَيَانِ: اَنْتَى مَسْنَى الشَّيْطَانِ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ. قِيلَ: إِنَّهُ اشْتَدَّ مَرَضُهُ حَتَّى تَجَنَّبَهُ النَّاسُ فَوَسَّوَسَ الشَّيْطَانُ إِلَى النَّاسِ أَنْ يَسْتَفْذِرُوهُ وَيُخْرِجُوهُ مِنْ بَيْنِهِمْ وَلَا يَتْرُكُوا امْرَأَتَهُ الَّتِي تَخْدُمُهُ أَنْ تَدْخُلَ عَلَيْهِمْ. فَكَانَ أَيُّوبُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَتَأَذَى بِذَلِكَ وَيَتَأَلَّمُ بِهِ وَلَمْ يَشْكُ إِلَّا لِمَ الَّذِي كَانَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۱۲۲

امام صادق (علیه السلام): در مجمع‌البیان درباره‌ی آیه‌ی اَنْتَى مَسْنَى الشَّيْطَانِ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ گفته شده است؛ آنقدر مرض آن حضرت (علیه السلام) شدت گرفت که مردم از او دوری گزیدند و شیطان میان مردم وسوسه کرد که او را آلوده پندارند و از میان خود برانند، و اجازه ندهند همسر او که خدمتگزار وی بود به شهر آن‌ها وارد شود و ایوب (علیه السلام) از این جهت بسیار آزرده و متألّم گشت، امّا شکایتی نکرد، چون همهی وقایع را ناشی از امر الهی می‌دانست.

پس از این بود که به او گفته شد: پایت را بر زمین بکوب، چشمه‌ای گوارا و خنک جاری خواهد شد، تا از آن بنوشی، و خود را در آن شست و شو دهی. ایوب مطابق روایات دوباره جوان و زیبا شد. پس از آن خانواده‌اش را به او بازگرداندیم: وَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ. در این فقره روایات مختلفی‌اند. برخی اشاره دارند که خانواده‌اش در دوران امتحان مردند، و دوباره زنده شدند. برخی می‌گویند خانواده‌اش پراکنده شدند و دوباره جمع شدند. و برخی می‌گویند او دوباره بیچه‌دار شد و تا نبیره‌هایش را دید. آیه از بیان جزئیات ساکت است. جزئیات این داستان از دید حقیر ثمری هم ندارد. آنچه در

قرآن مطرح شده برای هدفی که خداوند از بیان این داستان داشته کافی است. باری از اسلوب آیه چنین برمی آید که خداوند خانواده‌ی خود ایوب را به او بازگرداند؛ حال چه متفرق شده باشند، و چه مرده باشند. علاوه بر خانواده‌اش، مانند ایشان را نیز به او عطا کرد.

وَ حُذِّبِيكَ ضِعْفًا فَاصْرَبْ بِهِ وَلَا تَحْنُثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ ۴۴

دسته‌ی کوچکی گیاه برگیر و با آن بزن، و سوگندت را مشکن، ما او را صابر یافتیم، بنده‌ی خوبی بود، چرا که بسیار به ما رجوع می‌کرد.

ضعف:

مقایس: يدل على التباس الشيء بعضه ببعض.

التحقيق: هو ما يتفرغ مختلفاً. من مصاديقه: القضبان المتفرعة، والأخبار المتنوعة المجموعة، و أمور مختلفة تشاهد في الروايات.

اشاره‌ی آیه به سوگندی است که ایوب خورده بود. ظاهراً او به جهتی که در کریمه نیامده است، سوگند می‌خورد که همسرش را صد تازیانه بزند. خداوند متعال به او می‌فرماید: دسته‌ای از گیاهی برگیر، و هر شاخه‌اش را یکی حساب کن. همه را با هم بر او بنواز، که دسته‌ای جای صد ضربه را بگیرد. دلیل این سوگند روشن نیست، و روایات نیز یکسان نیستند. به نظر حقیر همان‌طور که در آیه‌ی قبلی نیز بیان گردید، کنکاش علت این سوگند بیهوده است. اگر فایده‌ای برای مستمع داشت در آیات بیان می‌شد. نکته‌ی مهمی که در این کریمه وجود دارد این است که نبیّ مهربان و صابری چون ایوب که حتی یک بار لب به شکوه نمی‌گشاید، ممکن است در برهه‌ای از زندگی اشتباه کند، و در پی آن چنین سوگندی بخورد؛ در حالی که تنها کسی که با او وفادارانه ماند همسرش بود. روشن است که او پس از این سوگند پشیمان شد، چرا که گفته شد: لَا تَحْنُثْ، یعنی سوگندت را نشکن. پس او می‌خواسته سوگندش را بشکند. خداوند برای

او راهکاری قرار می‌دهد. می‌فرماید به جای تازیانه او را نوازش کن. شاخه‌های نازک گیاهان را بگیر، تا حدوداً صد تا باشد، و یک‌بار بر او بزن. تا هم سوگندت را نشکنی، و هم اشتباهت جبران شود، و به همسر وفادارت گزندی نرسد. پایان‌بندی این آیات وصفی باشکوه از حضرت ایوب است: **إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ**؛ او صابر بود. صبر مساوق ایوب گشته است. چه بنده‌ی خوبی، چرا که همواره به ما مراجعه می‌کرد. می‌بینیم که باز هم سخن از اوّاب است. گویا تمامی این سوره بر محور این واژه می‌چرخد.

آیات ۴۵ تا ۴۸:

وَ اذْكُرْ عِبَادَنَا اِبْرَاهِيمَ وَ اسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ اُولِي الْاَيْدِي وَ الْاَبْصَارِ ۴۵ اِنَّا اَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ ۴۶ وَ اِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْاَخْيَارِ ۴۷ وَ اذْكُرْ اِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ ذَا الْكِفْلِ وَ كُلٌّ مِّنَ الْاَخْيَارِ ۴۸

بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب، که در باطن و ظاهر قوی، و دارای بصیرت بودند را نیز یاد کن. ایشان را در خالص‌ترین وجه خالص کردیم، این‌که همواره یاد آخرت بودند. ایشان نزد ما از برگزیدگان نیکانند. و اسماعیل و یسع و ذوالکفل را نیز یاد کن، همه از نیکان بودند.

در این آیات جمله‌ای دیگر از انبیاء نام برده می‌شوند. از پیامبر اکرم خواسته می‌شود که ایشان را یاد کند. در عبارت اذْکُرْ که جای جای قرآن به آن زیور شده است، لطافتی نهفته است. پیامبر خلیفه‌ی الهی است که یاد کردنش، به هستی، و به انسان‌های معنوی الهی وجود می‌بخشد. در عین حال که نامی از دیگر انبیاء است که تکمیل‌کننده‌ی نام انبیائی است که در این سوره آمده است.

مراد از اُولِي الْاَيْدِي قدرت در باطن و ظاهر است. منظور این است که ایشان در معرفت، عبادت خالق، و تلاش برای راهبری مردم توانمند بودند.

مراد از الْاَبْصَارِ بصیرت داشتن، یا همان معرفت الهی است.

عبارتی در شأن ایشان آمده است که در عین اختصار بسیار کامل است: اِنَّا اَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ؛ آن‌ها با یاد خالص شده‌اند! چه قدر لطیف بیان شده است. جوهره‌ی وجودی این انسان‌های معنوی یاد است. یکی از بارزترین مصادیق یاد، ذکر عالم غیر ماده است که همان آخرت باشد.

همه‌ی این انسان‌ها از انسان‌های برگزیده‌ی نیک و صالح هستند. خداوند آن‌ها را انتخاب کرده است. مصطفی شدن، نتیجه‌ی خالص شدن است. بارزترین ایشان محمد مصطفی است.

در آیه‌ی ۴۸ نام عده‌ی دیگری از انبیا برده می‌شود. وصف ایشان این است که: كُلٌّ مِّنَ الْاَخْيَارِ.



عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْحَسَنِيِّ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي (عليه السلام) أَسْأَلُهُ عَنْ ذِي الْكِفْلِ مَا اسْمُهُ وَهَلْ كَانَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ فَكَتَبَ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ بَعَثَ اللَّهُ تَعَالَى جَلَّ ذِكْرُهُ مِائَةَ أَلْفِ نَبِيٍّ (صلى الله عليه وآله) وَ أَرْبَعَةَ وَ عِشْرِينَ أَلْفَ نَبِيٍّ (صلى الله عليه وآله) الْمُرْسَلُونَ مِنْهُمْ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةٌ عَشَرَ رَجُلًا وَ إِنَّ ذَا الْكِفْلِ مِنْهُمْ (صلى الله عليه وآله) وَ كَانَ بَعْدَ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ (عليه السلام) وَ كَانَ يَقْضِي بَيْنَ النَّاسِ كَمَا كَانَ يَقْضِي دَاوُدُ وَ لَمْ يَغْضَبْ إِلَّا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ كَانَ اسْمُهُ عَوِيدِيَا وَ هُوَ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى جَلَّتْ عَظَمَتُهُ فِي كِتَابِهِ حَيْثُ قَالَ وَ اذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ ذَا الْكِفْلِ وَ كُلُّ مَنْ الْأَخْيَارِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۱۳۰ بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۴۰۵

از حضرت عبدالعظیم حسنی نقل شده: نامه‌ای به امام حسن عسکری (علیه السلام) نوشتم و از ایشان درباره‌ی نام ذی الکفل و پیامبر بودن او سؤال کردم، آن حضرت (علیه السلام) در پاسخ نوشتند: «خداوند تعالی صد و بیست و چهار هزار نبی مبعوث کرد که سیصد و سیزده نفر از آن‌ها مرسل بودند و ذی الکفل از جمله‌ی ایشان و بعد از سلیمان (علیه السلام) بود. در میان مردم قضاوت می‌کرد، همان‌طور که داود (علیه السلام) قضاوت می‌کرد. و جز برای خدا غضب نمی‌کرد و نام او عویدیا بود و او همان کسی است که خداوند عزوجل در کتابش یاد نموده آنجا که فرمود: وَ اذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ ذَا الْكِفْلِ وَ كُلُّ مَنْ الْأَخْيَارِ».

آیات ۴۹ تا ۵۴:

هَذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ ۴۹ جَنَّاتٍ عَدْنٍ مَّفْتَحَةٌ لَهُمُ الْأَبْوَابُ ۵۰ مُتَّكِنِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ ۵۱ وَ  
عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أُتْرَابٌ ۵۲ هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ ۵۳ إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ ۵۴

این‌ها همه ذکر است، برای متقین فرجامی نیکو است. باغ‌هایی که در آن آرام می‌گیرند، و درب‌ها برایشان گشوده است. در آن‌جا تکیه زده‌اند، میوه‌های گوناگون و نوشیدنی طلب می‌کنند. نزدشان خمارچشمانی نظر افکنده هستند. این همان است که برای روز حساب به شما وعده داده شده بود. این روزی ما است که پایان ندارد.

عدن:

مقایسه: اقامه

التحقیق: هو الاستقرار مع الفة و بهجة.

هذا می‌تواند اشاره‌ی به دو امر باشد: اول با توجه به نقل داستان انبیاء، می‌تواند یاد این انسان‌های الهی مراد باشد. دوم با توجه به ابتدای سوره می‌تواند مراد قرآن باشد: ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ. احتمال دوم به نظر اصح است. چرا که اولاً تعبیر ذکر درباره‌ی قرآن بسیار به کار رفته است، ثانیاً داستان انبیاء خود بخشی از قرآن است؛ بنابراین قرآن اعم از یاد انبیاء است.

اهل تقوا زیبا زندگی می‌کنند، و سرانجامشان نیز زیبا است. شرح نعمت‌های خداوند برای متقین در آیات بعدی بیان شده است. ایشان وارد بهشت‌هایی می‌شوند که همه‌ی درب‌ها برایشان گشوده است. عدن، همان‌طور که در لغت آمد استقراری است که همراه با انس، لذت، و آرامش باشد. در این باغ‌ها هرچه بخواهند فراهم است، خود را یله می‌کنند، و هر گونه میوه و نوشیدنی که بخواهند برایشان فراهم است. برای ایشان بانوانی خمارچشم که از حجب و حیا دیدگان‌شان افتاده است، مهیا است.

در گذشته عرض شد که نعمات بهشتی در قرآن متناسب با اولویت‌ها و اهمیت‌های شنوندگان اولیه‌ی قرآن کریم است. دیگر این که عموم انسان‌ها درکی از لذات عقلی اولاً و روحی ثانیاً ندارند؛ بنابراین مراعات فهم عموم مخاطبان در قرآن شده است. دقت بفرمایید.

بلی همی این‌ها از قبل به ایشان وعده داده شده بود. در انتها ایشان می‌فهمند و خواهند گفت که این روزی فراوانی که نصیبمان شده است بی‌پایان است.

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): إِنَّ لِلْجَنَّةِ ثَمَانِيَةَ أَبْوَابٍ بَابٌ يَدْخُلُ مِنْهُ النَّبِيُّونَ وَالصَّالِحُونَ وَحَمْسَةَ أَبْوَابٍ يَدْخُلُ مِنْهَا شِيعَتُنَا وَمُحِبُّونَا فَلَا أَزَالَ وَأَقِفْنَا عَلَى الصِّرَاطِ أَدْعُو وَ أَقُولُ رَبِّ سَلِّمْ شِيعَتِي وَمُحِبِّي وَأَنْصَارِي وَمَنْ تَوَلَّانِي فِي دَارِ الدُّنْيَا فَإِذَا النَّدَاءُ مِنْ بَطْنَانِ الْعَرْشِ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكَ وَ شَفَعْتَ فِي شِيعَتِكَ وَ يُشَفِّعُ كُلُّ رَجُلٍ مِنْ شِيعَتِي وَمَنْ تَوَلَّانِي وَ نَصَرْتِي وَ حَارَبَ مَنْ حَارَبَنِي بِفِعْلٍ أَوْ قَوْلٍ فِي سَبْعِينَ أَلْفَ مِنْ جِيرَانِهِ وَ أَقْرَبَانِهِ وَ بَابٌ يَدْخُلُ مِنْهُ سَائِرُ الْمُسْلِمِينَ مِمَّنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ فِي قَلْبِهِ مِقْدَارُ ذَرَّةٍ مِنْ بُغْضِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۱۳۲ الخصال، ج ۲، ص ۴۰۸

امام علی (علیه السلام): همانا بهشت هشت در دارد، یکی از درها برای ورود پیامبران و صدیقان است، از در دیگر شهدا و نیکوکاران وارد می‌شوند، و پنج در برای ورود شیعیان و دوستان ماست و من همواره بر صراط ایستاده‌ام و دعا می‌کنم و می‌گویم: پروردگارا، شیعیان و دوستان را و یاران مرا و هر آن کس را که در دنیا مرا دوست داشته به سلامت دار. در این هنگام ندایی از میانه‌ی عرش می‌رسد که: «دعایت مستجاب شد و شفاعت برای شیعیانت پذیرفته شد». و نیز هریک از شیعیان من و کسانی که مرا به دوستی گرفته و یاری کردند و با سخن یا عمل با دشمنان من جنگیدند، برای هفتاد هزار تن از همسایگان و نزدیکان خود شفاعت می‌کنند. و در دیگری نیز برای ورود مسلمانان دیگر است، کسانی که شهادت لا اله الا الله داده‌اند و در قلبشان ذره‌ای بغض نسبت به ما اهل بیت وجود ندارد.

الرَّسُولُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): إِنَّ حَلْقَهُ بَابِ الْجَنَّةِ مِنْ يَاقُوتِهِ حَمْرَاءَ عَلَى صَفَائِحِ الذَّهَبِ فَإِذَا دُقَّتِ الحُلُقَةُ عَلَى الصَّفِيحَةِ طَنَّتْ وَ قَالَتْ يَا عَلِيَّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ).

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۱۳۲ بحرالعرفان، ج ۱۵، ص ۲۶۸

پیامبر (صلی الله علیه و آله): حلقه‌ی در بهشت از یاقوت سرخ بوده که روی صفحه‌ی طلائی نصب گردیده، وقتی حلقه‌ی روی در کوبیده می‌شود صدای یا علی (علیه السلام) بلند می‌شود.

آیات ۵۵ تا ۶۴:

هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ ۵۵ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمِهَادُ ۵۶

این چنین است، برای طغیان‌گران بدترین انجام است. با جهنم مواجه می‌شوند، چه بد جایگاهی است.

در مقابل متقین در آیه‌ی ۴۹ که عاقبت و انجامشان خیر و نیک است، اهل طغیان انجامی شوم و بد دارند. این تقابل دوگانه در سراسر قرآن وجود دارد.

آن‌ها جهنم را ملاقات می‌کنند، به وصال جهنم می‌رسند. چه جای بدی است که در آن گرفتار می‌شوند.

هَذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَ غَسَّاقٌ ۵۷ وَ آخِرُ مِنْ شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ ۵۸ هَذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَعَكُمْ لَا مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ ۵۹ قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا فَبِئْسَ الْقَرَارُ ۶۰ قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ ۶۱

این، آبی جوشان و چرکابی است، که باید از آن بچشند. و عذاب‌های دیگری که از همین قبیل است و انواع گوناگونی دارد. این گروه بسیاری که همراه شما وارد می‌شوند، خوشامدنی برایشان نیست، که با آتش مواجه خواهند شد. (گروه اول) می‌گویند: هیچ خوشامدنی برای شما نیست، شما بودید که ما را به این راه کشانیدید، چه جایگاه بدی است. گویند: خدایا آنان که ما را به این مسیر کشاندند، عذابشان را بیش کن.

حم:

مصباح: ما أحرق من خشب و نحوه.

التحقیق: هو الحرارة الشديدة قريبة من الغليان.

حمیم: ما يكون ساخناً شديد الحرارة من ماء أو أمر معنوی كالعذاب المطلق، أو تكون الحرارة معنویة كما في الصدق و الولی.

غسق:

مقایس: الظلمة

صاح: اول ظلمة الليل.

تعبیر این چنینی معنای روشنی در دیگر زبان‌ها ندارد. چرا که بیان اوصاف عذاب‌هایی است که جهنمیان با آن مواجه می‌شوند. ترجمه به آب داغ یا چرک و عفن صرفاً برای تقریب به ذهن است. شرحی بر این اوصاف نیز نمی‌توان بیان کرد. انسان بی‌خدا و متکبر، خود ظلمت و تاریکی است. همی این تعبیر، اوصافی از حالات ناگوار آن‌ها است که در آن غوطه‌ورند.

آیات ۵۹ تا ۶۱ بحث و جدلی بین جهنمیان است. عده‌ای تابع و عده‌ای متبوع هستند، و هر کدام دیگری را متهم می‌کنند. معنای آیات روشن است.

وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ ۖ ۶۲ اتَّخَذْنَا لَهُمْ سِخْرِيًا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ ۖ ۶۳ إِنَّ ذَلِكَ لِحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ ۖ ۶۴

می‌گویند: چه شده، کسانی که آن‌ها را اشرار می‌پنداشتیم در این‌جا نمی‌بینیم؟! آیا بی‌جا ایشان را (در دنیا) مسخره می‌کردیم، یا اکنون دیدگان آن‌ها را نمی‌بینند؟ این‌ها واقعیت گفت‌وگوی اهل جهنم است.

ظاهراً مراد از اشرار در آیه، مؤمنینی هستند که کفار آن‌ها را جهنمی می‌پنداشتند. وقتی با جهنم مواجه می‌شوند، به خیال خود انتظار داشتند آن‌ها را نیز در آن‌جا ببینند؛ اما هیچ‌کدام را نمی‌بینند. آن‌جا است که با خود فکر می‌کنند شاید بیهوده آن‌ها را در دنیا مذمت می‌کردیم.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدِّيَلَمِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: دَخَلَ سَمَاعَةُ بْنُ مِهْرَانَ عَلَى الصَّادِقِ (عليه السلام) فَقَالَ لَهُ يَا سَمَاعَةُ مَنْ شَرُّ النَّاسِ قَالَ نَحْنُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ فَعَضِبَ حَتَّى احْمَرَّتْ وَجَنَّتَاهُ ثُمَّ اسْتَوَى جَالِسًا وَكَانَ مُتَكِنًا فَقَالَ يَا سَمَاعَةُ مَنْ شَرُّ النَّاسِ عِنْدَ النَّاسِ فَقُلْتُ وَاللَّهِ مَا كَذَبْتُكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) نَحْنُ شَرُّ النَّاسِ عِنْدَ النَّاسِ لِأَنَّهُمْ سَمَوْنَا كُفَّارًا وَرَافِضَهُ فَنَظَرَ إِلَيَّ ثُمَّ قَالَ كَيْفَ بِكُمْ إِذَا سِيقَ بِكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ وَ سِيقَ بِهِمْ إِلَى النَّارِ فَيَنْظُرُونَ إِلَيْكُمْ وَ يَقُولُونَ مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ يَا سَمَاعَةُ بْنُ مِهْرَانَ إِنَّهُ مِنْ أَسَاءِ مِنْكُمْ إِسَاءَةٌ مَشِينَةٌ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِأَقْدَامِنَا فَتَشْفَعُ فِيهِ فَنُشَفِّعُ وَاللَّهِ لَا يَدْخُلُ النَّارَ مِنْكُمْ عَشْرَةَ رِجَالٍ وَاللَّهِ لَا يَدْخُلُ النَّارَ مِنْكُمْ خَمْسَةَ رِجَالٍ وَاللَّهِ لَا يَدْخُلُ النَّارَ مِنْكُمْ رَجُلٌ وَاحِدٌ فَتَنَافَسُوا فِي الدَّرَجَاتِ وَ أَكْمَدُوا عَدُوَّكُمْ بِالْوَرَعِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۱۳۶

محمد بن سلیمان دیلمی از پدرش نقل کرده است: سماعه بن مهران خدمت امام صادق (علیه السلام) رسید. امام (علیه السلام) فرمود: «ای سماعه! نزد مردم چه کسانی بدکارترین آنها هستند؟» من عرض کردم: «به خدا سوگند! دروغ نمی گویم ای پسر رسول خدا (صلى الله عليه وآله)! ما نزد مردم بدکارترین آنها هستیم، چرا که آنها ما را کافر و رافضی می نامند». حضرت (علیه السلام) به من نگریست، سپس فرمود: «در چه حالی خواهید بود در آن هنگام که شما راهی بهشت می شوید و آنان راهی دوزخ می شوند و آنگاه چشم در پی شما می اندازند و می گویند: ما لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ، ای سماعه! اگر کسی از شما کاری ناپسند انجام دهد، ما در روز قیامت با پای خود نزد خداوند می آییم و او را شفاعت می کنیم و شفاعتمان پذیرفته می شود. به خدا سوگند! شمار کسانی که از شما به دوزخ می روند، ده مرد نمی باشد. به خدا سوگند! شمار کسانی که از شما به دوزخ می روند، پنج مرد نمی باشد. به خدا سوگند! شمار کسانی که از شما به دوزخ می روند، یک مرد هم نمی باشد، پس برای درجات برتر، از هم پیشی بگیرید و با پارسایی، دشمنان خود را در اندوه بگذارید».

آیات ۶۵ تا ۷۰:

قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ وَمَا مِنِّي إِلَهٌ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ۶۵

بگو: من فقط بیم‌دهنده هستم، و غیر از خدای یگانه‌ی قهار معبودی نیست.

از آیه‌ی ۶۵ تا انتهای سوره، مسیر سوره تغییر می‌کند. آیه‌ی ۶۵ و ۶۶ بسیار عمیق و شیرین است. می‌توان این آیات را جمع‌بندی معارف سوره‌ی ص دانست.

خطاب به پیامبر است، بگو که من فقط هشدار دهنده هستم، و جز خدایی که یگانه و قهار است معبودی وجود ندارد. اله را در سوره‌ی ناس معنا کردیم، در این جا مجدد بیان می‌کنیم.

اله:

مفردات: عبد و قیل هو من الهه ای تحیر.

التحقیق: بمعنی العبادة، و الفرق بین المادّتين أنّ العبادة قد أخذ فيها قيد الخضوع والإله أخذ فيه قيد التحير. و ظهر أيضاً أنّ كلمة الله أصلها من الهه ياله، بقرينة اللغة العبرية و لعدم الحاجة فيها الى التكلّف و لكون كلمة الهه شائعة استعمالها في هذا المعنى ثمّ دخلت عليها الألف و اللام ثمّ صارت علماً بالغلبة، و بكثرة الاستعمال فيه تعالى فقيل لا إله إلا الله. فالإله بمعنی العبادة و التحير، غلب استعماله في ما يعبد و يتوجه اليه و يخضع لديه.

دو ریشه برای آن ذکر شده است، برخی ریشه را اله به کسر لام گرفته‌اند، و معنا کرده‌اند معبود؛ برخی دیگر ریشه را الهه به فتح لام گرفته‌اند، و معنا کرده‌اند تحیر. الهه نیز بنا بر تحقیق از همین الهه اخذ شده است نه از وله؛ سپس الف و لام بر سر اله آمده، و علم بالغلبه در خداوند متعال شده است.

جامع معنا معبودی است که انسان را به تحیر و امید می‌دارد، چرا که عقول از شناخت او عاجز و متحیرند.



لا إله إلا الله شعار اسلام است. مهم‌ترین شعار توحیدی دین جاودانه‌ی اسلام است. این جمله در چند خط و صفحه قابل تبیین نیست. شرح آن سوره‌ی توحید است؛ در صورت نیاز مراجعه نمایید.

دو صفت برای خداوند متعال در این آیه بیان می‌گردد: واحد همان أحد است، که در سوره‌ی توحید بیان شد. قَهَّار را در لغت پی بگیریم:

قهر:

مقایس: تدلّ علی غلبة و علوّ.

مفردات: الغلبة و التذليل معاً.

مرحوم علامه در تفسیر شریف المیزان مطالب نفیسی را درباره‌ی واحدِ قَهَّار بیان کرده‌اند که در این جا نقل می‌نماییم:

قوله: «الوَاحِدُ الْقَهَّارُ» يدل علی توحده تعالی فی وجوده و قهره کل شیء و ذلك أنه تعالی واحد لا یماثله شیء فی وجوده و لا تناهی کماله الذی هو عین وجوده الواجب فهو الغنی بذاته و علی الإطلاق و غیره من شیء فقیر یحتاج إلیه من کل جهة لیس له من الوجود و آثار الوجود إلا ما أنعم و أفاض فهو سبحانه القاهر لکل شیء علی ما یرید و کل شیء مطیع له فیما أراد خاضع له فیما شاء.

و هذا الخضوع الذاتی هو حقیقة العبادة فلو جاز أن یعبد شیء فی الوجود عملاً بأن یؤتی بعمل یمثل به العبودیة و الخضوع فهی عبادته سبحانه إذ کل شیء مفروض دونه فهو مقهور خاضع له لا یملك لنفسه و لا لغيره شیء و لا یستقل من الوجود و آثار الوجود بشیء فهو سبحانه الإله المعبود بالحق لا غیر.

قَهَّار غلبه‌ی همراه با علوّ است. مراد غلبه‌ی تکوینی است. وقتی خداوند متعال احد است، مثل و مانند ندارد. هستی مطلق، و کمال لایتناهی است. بنابراین هستی در مقابل او فقیر مطلق است. خضوع و ذلّت موجودات نتیجه‌ی این حقیقت تکوینی است. همه‌ی هستی در قبضه و احاطه‌ی او است.

## رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ ٦٦

پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن است، پروردگار عزیز غفار.

قَهَّارٌ که باشد مرئی همه‌ی عالم است، همه را راهبری می‌کند. پروردگار آسمان‌ها، زمین و هر آنچه میان آن است. دو صفت دیگر در این آیه برای خداوند متعال بیان می‌گردد: عزیز و غفار. عزیز نتیجه‌ی قَهَّار است. احاطه‌ی مطلق بر هستی عزتی می‌آورد که هیچ موجودی بر او غالب نخواهد بود، و او غالب بر همه است. غفار پوشانندگی و در نهایت آمرزندگی است، خدا را که با این اوصاف شناختی، پوشیده خواهی شد؛ خودت، باورها، صفات و افعال نادرستت، همه پوشیده خواهد شد. خودت پوشیده و ناپاکی‌ها آمرزیده خواهد شد.

مرحوم علامه ذیل این کریمه نیز مطالب نفیسی بیان کرده‌اند:

قوله: «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا» يفيد حجة أخرى على توحده تعالى في الألوهية و ذلك أن نظام التدبير الجاري في العالم برمته نظام واحد متصل غير متبعض و لا متجز و هو آية وحدة المدبر، و قد تقدم كرارا أن الخلق و التدبير لا ينفكان فالتدبير خلق بوجه كما أن الخلق تدبير بوجه و الخالق الموجد للسموات و الأرض و ما بينهما هو الله سبحانه - حتى عند الخصم - فهو تعالى ربها المدبر لها جميعا فهو وحده الإله الذي يجب أن يقصد بالعبادة لأن العبادة تمثيل عبودية العابد و مملوكيته تجاه مولوية المعبود و مالكيته و تصرفه في العابد بإفاضة النعمة و دفع النعمة فهو سبحانه الإله في السماوات و الأرض و ما بينهما لا إله غيره. فافهم ذلك.

و يمكن أن يكون قوله: «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا» بيانا لقوله «الْقَهَّارُ» أو «الْوَّاحِدُ الْقَهَّارُ».

و قوله: «الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ» يفيد حجة أخرى على توحده تعالى في الألوهية و ذلك أنه تعالى عزيز لا يغلبه شيء بإكراهه على ما لم يرد أو يمنعه عما أراد فهو العزيز على الإطلاق و غيره من شيء ذليل عنده قانت له و العبادة إظهار للمذلة و لا يستقيم إلا قبال العزة و لا عزة لغيره تعالى إلا به.

و أيضا غاية العبادة و هي تمثيل العبودية التقرب إلى المعبود و رفع وصمة البعد عن العبد العابد و هو مغفرة الذنب و الله سبحانه هو المستقل بالرحمة التي لا تنفذ خزائنها و هو الذي يورد عباده العابدين له في الآخرة دار كرامته فهو الغفار الذي يجب أن يعبد طمعا في مغفرته.

و يمكن أن يكون قوله: «الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ» تلويحا إلى وجه الدعوة إلى التوحيد أو وجوب الإيمان به المفهوم بحسب المقام من قوله: «وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» و المعنى أدعوكم إلى توحيده فأمنوا به لأنه العزيز الذي لا يشوبه ذلة الغفار للذنوب و هكذا يجب أن يكون الإله.

قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ، أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ ٦٧

بگو این خبری با عظمت است. که شما از آن روگردانید.

مرجع هو می تواند آیات قبل که فرمود: قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ... باشد؛ و می تواند متناسب با سیاق آیات به قرآن بازگردد. و به طور خاص به داستان خلقت آدم که در ادامه خواهد آمد اشاره داشته باشد.

مَا كَانَ لِيَ مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ ٦٨ إِن يُّوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ٦٩

من علمی به عالم اعلى و قتی در آن گفت و گو می شد نداشتم. تنها به من وحی می شود که بیم دهنده ای آشکار باشم.

خداوند متعال در این آیات داستان خلقت آدم را تعریف می کند. پیامبر اکرم می فرماید من علمی به آنچه در عالم بالا میان فرشتگان والا رخ داد ندارم. مراد این است که من از جانب خودم هیچ نمی دانم؛ تنها خداوند عالم است، و هر آنچه را به من وحی کند، به آن علم پیدا می کنم.

آنچه بر عهده‌ی من است انذار و هشدار، و دعوت انسان‌ها به خدا است. مابقی بر عهده‌ی من نیست. اگر خداوند اراده کرد به آن عالم می‌گردد، و اگر نخواست وظیفه‌ی انذار خود را انجام می‌دهم.

در این آیات پیامبر جایگاه والای خود را با زبانی لطیف و گویا بیان می‌کند. خلیفه‌ی خدا است ولی خود را عالم نمی‌بیند؛ عقل کل است، اما خود را تنها بیم‌دهنده‌ی خلق می‌داند. اللهم صلّ علی محمد و آل محمد.

إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ ۷۱ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ۷۲ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ۷۳ إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ۷۴ قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي اسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ ۷۵ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ۷۶ قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ۷۷ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ ۷۸ قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ ۷۹ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ۸۰ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ۸۱ قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ۸۲ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ۸۳ قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ ۸۴ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَتَّبِعُكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ ۸۵

هنگامی که خداوند به فرشتگان گفت: می‌خواهم بشری از خاک بیافرینم. وقتی او را به سامان رساندم، و از روح خود در او دمیدم، سجده کنان در پیشش بیفتید. همه‌ی فرشتگان سجده کردند. مگر ابلیس که تکبر ورزید، و از کافران بود. فرمود: ای شیطان، چه باعث شد که بر آنچه خود خلق کردم سجده نکنی؟! تکبر ورزیدی، یا از عالین بودی! گفت: من از او بهترم، مرا از آتش آفریدی، و او را از خاک. فرمود: بیرون شو، که تو رانده شدی. تا روز قیامت لعنت من بر تو خواهد بود. گفت: پروردگار من، حال که چنین است تا روزی که همه برانگیخته شوند مهلتم ده. فرمود: تو از مهلت داده‌شدگانی. اما تا روز معلوم. گفت: به عزتت سوگند که همه‌شان را گمراه می‌کنم. مگر بندگان مخلصت را. فرمود: سوگند به حق، و حق را می‌گویم. جهنم را از تو و همه‌ی پیروانت پر خواهم کرد.

داستان خلقت حضرت آدم ظاهراً اولین بار در این سوره بیان می‌گردد. و در سوره‌ی اعراف و بقره کامل می‌شود. خداوند متعال داستان خلقت آدم، و رانده شدن ابلیس را به طور مبسوط در قرآن بیان کرده است. دلیل این است که مبدأ خلقت که از مهم‌ترین سؤالات بشر است پاسخ داده شود.

خداوند داستان را از این‌جا آغاز می‌کند: إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ؛ می‌خواهم بشری از خاک یا گل خلق کنم. مخاطب این سخن فرشتگان بودند. در نقل‌های مبسوط‌تر این داستان در دیگر آیات، نظر فرشتگان نیز بیان

می‌شود: سوره‌ی بقره، آیات ۳۰ تا ۳۲: وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّيْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِيْفَةً قَالُوْا اَمْ تَجْعَلُ فِیْهَا مَنْ يُّفْسِدُ فِیْهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ اِنِّيْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ (۳۰) وَ عَلَّمَ آدَمَ الْاَسْمَآءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلٰی الْمَلٰٓئِكَةِ فَقَالَ اَنْبِئُوْنِیْ بِاَسْمَآءِ هٰٓؤُلَآءِ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ (۳۱) قَالُوْا سُبْحٰنَكَ لَا عِلْمَ لَنَا اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِيْمُ الْحَكِيْمُ (۳۲)

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ؛ وقتی او را مستوی کردیم، یعنی کامل و بی نقص کالبدش را خلق کردیم. نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي؛ از روح خود در او دمیدم. این فقره در خلقت انسان بسیار حائز اهمیت است. ترسیم آیات این گونه است که انسان کالبدی دارد، و حقیقتی. حقیقتش همان روح الهی است. اهل دَقَّتْ در بیا روحی مطالب مهمی را دریافت کرده‌اند. فَفَعُّوا لَهُ سَاجِدِينَ؛ کار خلقت انسان که به اتمام رسید، از همهی فرشتگان خواسته شد که بر او سجده کنند. مراد خاکساری باطنی در برابر انسان است.

فَسَجَدَ الْمَلٰٓئِكَةُ كُلُّهُمْ اٰجْمَعُوْنَ، اِلَّا اِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ؛ همهی ملائکه سجده کردند، ایشان مطیع باطنی خداوندند. جز یک نفر، که نقل چنین است به جهت عبادت طولانی در میان فرشتگان قرار گرفته بود. مگر نه این امر مختص فرشتگان بود، و ربطی به جنیان نداشت. ابلیس سجده نکرد. عِلَّتْ عدم سجده‌ی او در این کریمه دو چیز شمرده شده است: تَكْبَرٌ ورزید اولاً؛ و از کافران بود ثانیاً. عبارت كَانَ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ اشاره‌ای دارد به این که او هیچ‌گاه مؤمن حقیقی نشده بود، و ریشه‌های کفر درونش باقی مانده بود.

قَالَ يَا اِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ اَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِیَدِیْ اَسْتَكْبَرْتَ اَمْ كُنْتَ مِنَ الْعٰلِیْنَ؛ خداوند متعال با او گفت و گو کرد. به او فرمود: تو را چه شد که بر ساخته‌ی دستان من سجده نکردی؟! مراد از یَدِیَّ خلقت مستقیم خداوند است. وقتی گفته می‌شود با دو دستان خودم فلان کار را انجام دادم، اشاره به این دارد که خودم به تنهایی این کار را به انجام رساندم. در این کریمه نیز منشاء سجده نکردن ابلیس را دو چیز می‌شمارد: تَكْبَرٌ که در کریمه‌ی قبل هم بیان گردید. و دوم: اَمْ كُنْتَ مِنَ الْعٰلِیْنَ؛ مراد می‌تواند دو چیز باشد: یا این که موجوداتی عالی و والا نسبت به فرشتگان هستند که امر به سجده

نشندند؛ و به ابلیس گفته شد که تو خود را از ایشان پنداشتی؟! دوم شعبه‌ای از تکبر است. خود را والاتر از انسان دیدن است.

قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ؛ شیطان در مقام پاسخ برآمد. دلیل تکبرش را بیان نمود. گفت: من را از آتش خلق کردی، و او را از خاک آفریدی؛ معلوم است که من از او بهترم! استدلالی کرد که قیاسی است بی‌منطق!

قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ، وَإِنَّ عَلَيْكَ لعنتي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ؛ پاسخ استدلال او داده نشد. چرا که استدلالش سست و بی‌وجه بود. او مقابل خدایی که می‌دانست خالقش است گردن‌کشی کرد. نتیجه‌اش رانده شدن بود و لعنت خدا.

قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ، قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ، إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ؛ او خداوند را به خدایی قبول داشت. برای همین پس از حکم اخراج و رانده شدن از خداوند خواسته‌ای طلب کرد. از خداوند تا روز قیامت مهلت خواست، خداوند نیز به او مهلت داد؛ اما نه تا روز قیامت، بلکه تا روزی که برای خداوند معلوم است، و برای ابلیس نامعلوم.

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لأَعْوِبَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ؛ مهلت خواست تا به گمان خود همه‌ی انسان‌ها را گمراه کند. تا به زعم خود به خدایش اثبات کند این موجوداتی را که خلق کردی شایسته‌ی این همه تشریف و اکرام تو نیستند. اما خودش نیز می‌دانست که موضوعاً به یک گروه راه ندارد. برای همین خودش مخلصین را استثناء کرد. مخلص کسی است که خدا او را برای خود خالص کرده است.

قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ، لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ؛ خداوند فرمود: سوگند می‌خورم که این سوگند حق است، و هیچ شکی در آن نیست. دوبار حق آمد تا جای هیچ شکی در آن باقی نباشد. جهنم را از تو و پیروانت پر خواهم کرد.

داستان خلقت آدم، گفت‌وگوی ملائکه با خداوند متعال، سجده نکردن ابلیس، گفت‌وگوی خداوند با ابلیس، رانده‌شدن و مهلت داده‌شدن او، گول خوردن آدم، و هبوط آدم دارای محذوراتی است. به همین جهت عده‌ای قائل به سمبلیک بودن مطلق این داستان شده‌اند. به نظر حقیر سمبلیک دانستن مطلق، افراط و تحمیل باور بر قرآن است. به زعم بنده این داستان از باب تمثیل، و تشبیه معقول به محسوس است. در این نوشتار به جهت محذوراتی نمی‌توانم به شرح آن بپردازم. اگر فضل خدا شامل حقیر گردید، در نوشته‌ای آیات پیرامون خلقت را شرح خواهیم کرد. در نهایت علم نزد خداوند است.



آیات ۸۶ تا انتهای سوره:

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ ۸۶ إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ۸۷ وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ ۸۸

بگو (ای پیامبر): من از شما اجری نمی‌خواهم، من از متکلفین نیستم. نیست قرآن مگر یادی برای همه‌ی جهانیان. بعد از زمانی حقیقت آن را خواهید فهمید.

آیات پایانی سوره‌ی ص درباره‌ی پیامبر و قرآن است. این سوره با قرآن آغاز و اتمام می‌یابد. خداوند متعال به پیامبر می‌فرماید بگو که من در قبال کارهایی که برای شما انجام دادم مزدی نمی‌خواهم. انتظاری از شما جز ایمان ندارم. این سنت همه‌ی انبیاء الهی است. قاعده‌ای بسیار مهم در ابلاغ امور معنوی است؛ اگر مبلغ اعم از نبی و غیر نبی مطالبه‌ای از مخاطب داشته باشد، تأثیرش به حداقل و گاه کاملاً بی‌اثر می‌گردد. فراز دوم کریمه می‌فرماید: مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ؛ تکلف به این معنی است که چیزی در انسان نباشد و خود را به آن منتسب کند. خود را برای داشتن آن به تکلف اندازد. درباره‌ی پیامبر معنی این است که من جز پیام‌آوری از جانب خداوند متعال ادعای دیگری ندارم. همان‌طور که در آیات ۶۵، ۶۹، و ۷۰ این سوره بیان شد. این عبارت درسی برای همه‌ی مخاطبین نیز می‌باشد. انسان باید واقعی باشد؛ به قول آقای بهاء‌الدینی رحمه‌الله‌علیه بازیگری را کنار بگذارد. آنچه ندارد را با هزار بازی و نیرنگ به خود نبندد. مدعیان دروغین عرفان از همین قماشند. واعظان جلوه‌گر نیز از همین دسته‌اند. خداوند همه‌ی ما را از شرّ خودمان نجات دهد.

إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ؛ این قرآن یاد و ذکری برای همه‌ی انسان‌ها است. یاد است چون سراسر عبرت و پند است. و یاد است چون کلام خداوند متعال است. مطابق برهان کلام و متکلم واحدند؛ بنابراین قرآن سراسر یاد خداوند متعال است.

وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ؛ به زودی به تمامی حقایق قرآن علم پیدا خواهید کرد. همه‌ی آنچه را انکار می‌کردید، و تمامی اخباری که برایتان غیر قابل باور بود را به زودی خواهید دید.

قَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام) الْمُتَكَلِّفُ مُحْطِيٌّ وَإِنْ أَصَابَ وَامْتَطَوْعٌ مُصِيبٌ وَإِنْ أَخْطَأَ وَامْتَكَلَّفُ لَا يَسْتَجْلِبُ فِي عَاقِبِهِ أَمْرَهُ إِلَّا الْهُوَانَ وَفِي الْوَقْتِ إِلَّا التَّعَبَ وَالْعَنَاءَ وَالشَّقَاءَ وَالْمُتَكَلِّفُ ظَاهِرُهُ رِئَاءٌ وَبَاطِنُهُ نِفَاقٌ فَهَمَّا جَنَاحَانِ يَطِيرُ بِهِمَا الْمُتَكَلِّفُ وَلَيْسَ فِي الْجُمْلَةِ مِنَ اخْتِلَافِ الصَّالِحِينَ وَلَا مِنْ شِعَارِ الْمُتَّقِينَ التَّكَلُّفُ فِي أَيِّ بَابٍ كَانَ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِنَبِيِّهِ (صلى الله عليه وآله) قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ وَقَالَ (صلى الله عليه وآله) نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ (عليهم السلام) وَالْأَوْلِيَاءِ بَرَاءٌ مِنَ التَّكَلُّفِ فَاتَّقِ اللَّهَ وَاسْتَقِمْ نَفْسَكَ يُغْنِكَ عَنِ التَّكَلُّفِ وَيَطْبَعُكَ بِطِبَاعِ الْإِيمَانِ وَلَا تَشْتَغَلْ بِطَعَامِ آخِرِهِ الْخَلَاءِ وَلِبَاسِ آخِرِهِ الْبِلْبَى وَدَارِ آخِرِهَا الْخِرَابُ وَمَالِ آخِرِهِ الْمِيرَاثُ وَإِخْوَانِ آخِرِهِمُ الْفِرَاقُ وَعِزِّ آخِرِهِ الذُّلُّ وَقَارِ آخِرِهِ الْجَفَاءُ وَعَيْشِ آخِرِهِ الْحُسْرَةَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۱۶۴ بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۳۹۴

امام صادق (علیه السلام): کسی که به تکلف کار می کند خطا کار است اگر چه عمل او صحیح باشد و هر که به قصد اطاعت و امتثال عمل می کند اعمال او درست است اگر چه برخلاف واقع باشد. و شخصی که روی تکلف عمل می کند در عاقبت امر خود نتیجه ای به دست نخواهد آورد مگر خواری و ذلت را و در حال حاضر نیز به جز زحمت و مشقت و ناراحتی، اندوخته ای نخواهد داشت. و ظاهر امر شخص متکلف خودنمایی و ریاکاری بوده و باطن امر او به نفاق و با این دو بال [ریا و نفاق] حرکت کرده و در نتیجه باید متوجه شد که افراد صالح و پرهیزکار هرگز روی تکلف عمل نکرده و با این صفت متصف نخواهند شد. [در هر زمینه ای که باشد] خداوند متعال به رسول گرامی (صلى الله عليه وآله) خود می فرماید: قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ و فرمود: «ما انبیاء (علیهم السلام) و اولیاء از تکلف بیزار می باشیم، از خدا بترسید و خود را ثابت و مستقیم نگهدارید و در این صورت نیازی به تکلف نخواهید داشت و به طبیعت ایمان کار خواهید کرد، خود را به طعامی مشغول نکنید که پایان آن در بیت الخلاء باشد و یا لباسی که کهنه گردد و یا خانه ای که خراب شود و یا مالی که به وارثان برسد و یا برادرانی که از هم جدا می گردند و یا عزتی که پایان آن خواری و وقاری که آخرین آن جفا و زندگی ای که پایان آن حسرت باشد.

الرَّسُولِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): وَ لِلْمُتَكَلِّفِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ يَتَمَلَّقُ إِذَا حَضَرَ وَ يَغْتَابُ إِذَا غَابَ وَ يَشْمَتُ بِأَلْمِصِيبَةِ. فِي كِتَابِ الْخِصَالِ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: قَالَ لِقَمَّانُ لِابْنِهِ: يَا بَنِي لِكُلِّ شَيْءٍ عِلَامَةٌ يَعْرِفُ بِهَا وَ يُشْهَدُ عَلَيْهَا ... لِلْمُتَكَلِّفِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ يُنَازِعُ مَنْ فَوْقَهُ وَ يَقُولُ مَا لَا يَعْلَمُ وَ يَتَعَاطَى مَا لَا يَنَالُ. فِي جَوَامِعِ الْجَامِعِ وَ عَنِ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): لِلْمُتَكَلِّفِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ يُنَازِعُ مَنْ فَوْقَهُ وَ يَقُولُ مَا لَا يَعْلَمُ وَ يَتَعَاطَى مَا لَا يَنَالُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۱۶۴

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: متکلف سه علامت دارد: در حضور انسان او را تملق می‌کند، پشت سرش از او غیبت می‌کند، در مصیبت شماتت می‌کند. در کتاب خصال، امام صادق (علیه السلام) فرمود: «لقمان (علیه السلام) به فرزندش گفت: فرزند جان! هرچیز را علامتی است که بدان شناخته گردد و گواه آن است ... کسانی که با تکلف می‌خواهند خود را به جایی برسانند نیز سه علامت دارند؛ با مافوق خود به منازعه برمی‌خیزند و آنچه را که نمی‌دانند می‌گویند و به آنچه نخواهند رسید، دست می‌اندازند و مدعی مقامی می‌شوند که شایستگی آن را ندارند». در جوامع الجامع از پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که فرمود: «دانشمندانما (متکلف) را سه علامت است؛ با برتر از خود ستیزه کند و به آنچه در دسترس او نیست دست طمع دراز کند و ندانسته چیزی گوید».

الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): وَ مِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ يَضَعُ نَفْسَهُ لِلْفُتْيَا وَ يَقُولُ سَلُونِي وَ لَعَلَّهُ لَا يُصِيبُ حَرْفًا وَ أَحَدًا وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُتَكَلِّفِينَ فَذَاكَ فِي الدَّرَكِ السَّادِسِ مِنَ النَّارِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۳، ص ۱۶۴ الخصال، ج ۲، ص ۳۵۳

امام صادق (علیه السلام): بعضی از دانشمندان خود را در معرض فتوا قرار می‌دهند و می‌گویند: «از من بپرسید، درحالی که شاید یک سخن را درک نکنند و خداوند کسانی را که خود را به تکلف انداخته‌اند دوست ندارد، اینان در طبقه‌ی ششم آتش‌اند».